



# کتاب سوم

## ابتدائی

از طرف وزارت معارف

طبع و نشر شده

۱۳۰۸

طهران

حق طبع محفوظ و موقوف باچاره وزارت معارف است



وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

مرطبق تصویب نامه هیئت وزراء اعظام مورخه نهم تیر ماه ۱۳۰۸ کتاب سوم ابتدائی که از طرف وزارت معارف تألیف و طبع شده باید در تمام مدارس ذکور و اناث منحصر آتدریس شود. قیمت با جلد در تمام مملکت ۴ ریال است. بعنوان کرایه و حق الزحمه فروشنده در هیچ نقطه چیز بی علاوه نخواهد شد. وزیر معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه مجیدی

مطبعه مجلس  
CHECKBL 1990-99

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ز ما خدمت آید خدائی تراست	خدا یا جهان پادشائی تراست
هنه نیستند آنچه هستی توئی	نیاه بلند می ویتی توئی
ز دانش قلم رانده بر لوح خاک	توئی برترین دانش آموز پاک
گهرهای روشن تر از آفتاب	توئی کافریدی ز یک قطره آب
مهرشستی باندازه یکدگر	ز گرمی و سردی و از خشک و تر
تو دادی دل روشن و جان پاک	مراد غیاپ چنین تیره خاک
تو دانی حساب کم و بیش را	سپردم بتو بایه خویش را
تو خشنود باشی و ما رستگار	بهی پیشیم آور که فرجام کا

# بگفتار پیغمبرت راه جوی

سزا نذر نیاری بدام بلا	چو خواهی که یابی ز سر بدر ما
نگونام باشی بر کردگار	بوی در دگیتی ز بدر استگما
دل از تیر گهبا بدین آب شوی	بگفتار پیغمبرت راه جوی
ره رستگاری بیایدت جبت	ترا دین و دانش نازد دست
ترا دشمن اندر جهان خود دل است	دلت گر براه خطا مایل است
که با نیکانان شوی هم نورد	همه نیکت باید آغاز کرد
نگونی گزین وز بدی شرم دأ	نگونی بهر جا چو آید بکار

از شایسته نازدوسی

## شش حق

اولش حق واجب مطلق	واجب آید بر آدمی شش حق
و ان استناد و شاه پیغمبر	بعد از آن حق مادر است و پدر
رخست در خانه حسند آری	اگر این چند حق بجا آری

در تمام هم او حای

## گناهان بزرگ

انسان با شرافت هرگز گناه نمیکند

کسی که مرتکب گناه شود در دنیا مجازات می بیند و در آخرت<sup>(۲)</sup> بعد از آفتاب  
الهی گرفتار شود<sup>(۳)</sup>

دزدی و شراب خوردن و قمار کردن از گناهان بزرگ است همچنین  
سخن چینی و غیبت کردن

قمار آدمی را بقتل و بدبختی گرفتار میکند غیبت و سخن چینی سبب رنجش و دشمنی  
مردم میشود

ولی از همه گناهان بدتر دروغ است دروغ و غلو دشمن خدا است

---

۱- سزا ۲- روز قیامت ۳- خدای ۴- پشت سر کسی بگوئی کردن

## ایران

غریزترین قطعات زمین برای ما ایران است

ایران قسمتی از برآسیاست

ما باید خاک آب و کوه و دشت رود و جنگل و دریاچه های مملکت خود را خوب بشناسیم

زبان ما فارسی است

زبان فارسی را در هندوستان و عراق عرب و قفقازیه و افغانستان و

ترکستان هم بسیار می میدانند و بدان تکلم میکنند

ما باید سرزمین ایران را که وطن ماست دست بداریم و تا بتوانیم در آبادی آن کوشش کنیم





روزی نبر و روحانی بانگ بر ما در دم دل آزرده کهنجی نشت و گریان همگفت  
مگر خردی فرا موش کردی که درشتی میکنی

چه خوش گفت زالی نبر ز ندخیش  
چو دیدش پلنگ افکن و پلین  
گزار عهد خردیت یاد آمدی  
که بیچاره بودی در آغوش من<sup>(۴)</sup>  
نخردی در این روز بر من جفا<sup>(۵)</sup>  
که تو شیر مردتی و من پریزن

درباب ششم گلستان سعدی

---

۱- کوچکی ۲- پسران ۳- زمان ۴- فصل ۵- بی دستم





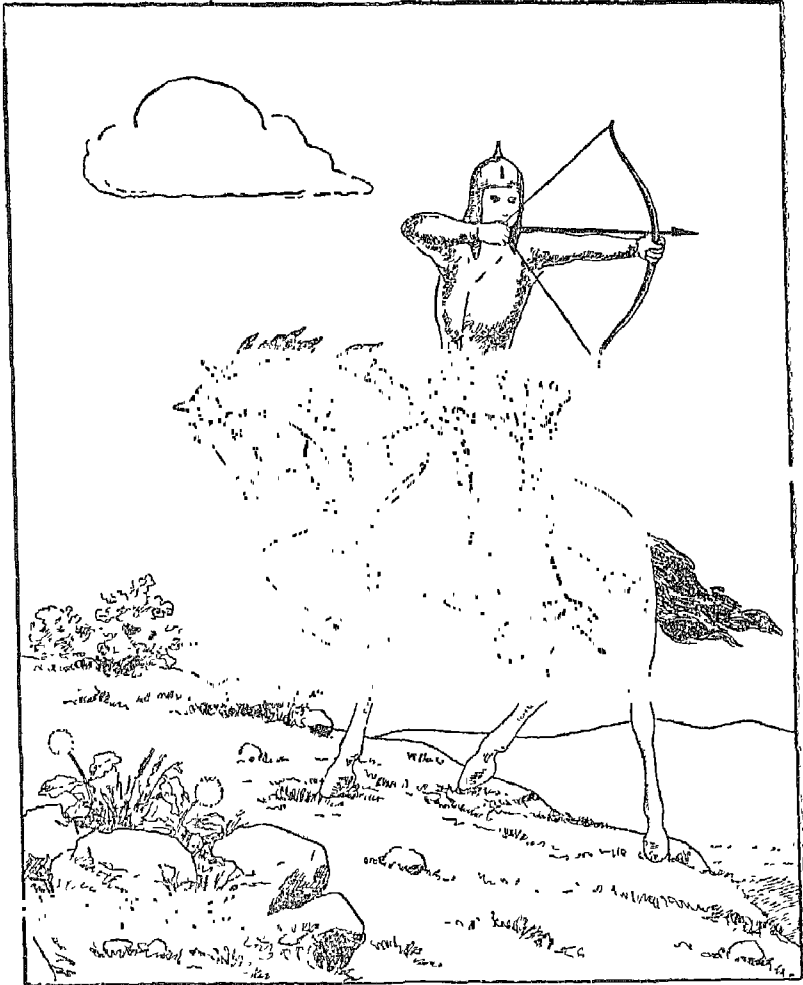
## سلسلہ شیداویان کیومرث

نخستین خدیوی کہ کشور گشود  
سرپادشاہان کیومرث بود  
از او گشت پیدا سخن گستری  
رعیت نوازی و دین پروری  
بداد و دہش خلق را و عدہ کرد  
جهان را بنام نکو زندہ کرد  
باز رون کس نیاورد را<sup>(۳۲)</sup>  
برون از خط عدل نہاد پا  
بنابر آنچه تاریخ نویسان قدیم آورده اند نخستین شہریاری کہ آئین پادشاہی  
بجہان آورد کیومرث بود

گویند کیومرث لباس دوختن و خوراک پختن بہ مردم آموخت

پسر کیومرث سیاہک نام داشت کیومرث اورا جنگ دیوان فرستاد  
سیاہک در آن جنگ کشتہ شد .  
اشارہ از تاریخ ہم نقل شد است

# سواران ایران



خروش سواران ایران شنیدند

از دور خاقان چین بگریید

سواران مردان کن ز رخا<sup>(۲)</sup>

هنرهای مردان نشاید<sup>(۴)</sup> ز نهفت

مذارند شیر<sup>(۵)</sup> ز میان را بکس

به نیکی نداردند از بد<sup>(۷)</sup> هراس

بگردی<sup>(۸)</sup> و مردانگی<sup>(۹)</sup> زین نشان

پند آمد و گفت ای نیت سپاه

سپه دار پیران<sup>(۳)</sup> در گون<sup>(۳)</sup> گفت

هنر زوایران است و بس

همه یکدلانند زوان<sup>(۶)</sup> شناس

مذیم سواران و گردنشان

از شاهست نه فردوسی

۱- فریاد و بانگ - ۲- جنگجو - ۳- نام پهلوانی است تورانی که سرشگراف فریاد بود

۴- نباید پنهان داشت - ۵- زنده و سراسر آلود - ۶- خدا - ۷- ترس

۸- دوری - ۹- پیران گزند



## اصطلاحات جغرافیا

(۱) سطح زمین ب چهار قسمت<sup>۲</sup> میشود سه قسمت آب و یک قسمت خشکی  
ابهای روی زمین را بجز<sup>۳</sup> اقیانوس و خشکی ها را قاره یا بر گویند  
خلج شیرفکلی آب است در خشکی مانند خلج فارس که در جنوب ایران واقع است  
دماغه شیرفکلی خاک است در آب

بندر آبادی است که در کنار دریا واقع باشد و کشتی ها در نزدیکی آن  
لنگر بینند ازند

تنگه یا باب آبی است که بین دو خشکی باشد و دریا را بهم وصل نماید  
تره مجرانی است که بین دو دریا کند ه باشند تا آب آنها بیکدیگر متصل  
شود و عبور کشتی از این دریا بان دریا ممکن باشد

## پند و اندرز

دخست کا اہلی کفہ آورد بار

حافظ در یاب ضعیفان را در وقت توانائی

حافظ در کار خیر حاجت بیج استخاره نیست

سعدی یا سخن دانسته گوای مرد بخرد یا نموش

حافظ باد و ستان مروت باد دشمنان مدارا

سعدی قناعت تو انگر کند مرد را

سعدی دشمن تو ان جھیر و بیچاره بشود

سعدی عبادت بجز خدمت خلق نیست

حافظ علاج و اتعقب قبل از وقوع باید کرد

سعدی صبر تلخ است و لیکن بر شیرین دارد

سعدی مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

# شیر و موش



بچاکس انباید تقصیر شود<sup>(۱)</sup>

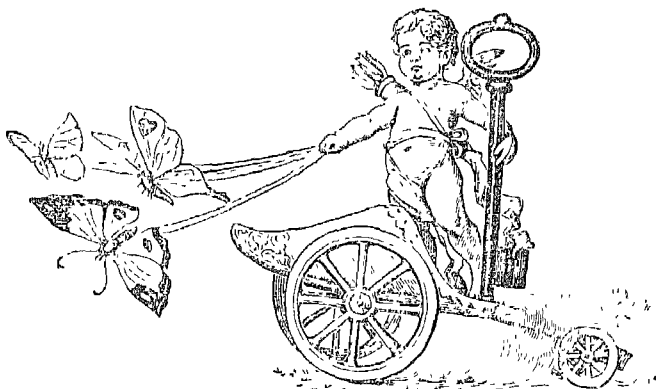
موشی بچک شیر می‌گرسند افتاد شیرخواست او را بخورد موش گفت من لقمه  
بیش نیستم آنهم نه لقمه شیر مرا آزاد کن شاید روزی ترا بکار آیم شیر خندید و گفت  
ترا را می‌کنم ولی برای بچخونی از تو چه کاری ساخته است موش را آزاد کرد  
و بدنبال شکاری به پیشه درآمد اتفاقاً صیادی در آنجا دامی گسترده<sup>(۲)</sup>  
در آن طعمه نهاده بود شیرخواست طعمه را بخورد دام افتاد با همه زور و توانایی  
که داشت هر چند کوشید نتوانست بند را پاره کند و از دام بیرون  
رود. ناگاه همان موش نزدیک آمد و پرسید ای شیر در چه حالی گفت  
چنین که می‌بینی موش بی‌دنگ بچیدن طما بها مشغول شد و گفت اکنون آزاد  
شدی شیر لگانی بخورداده از دام بیرون جست و دانست که در این دنیا گاهی  
از موش ناتوان کاری ساخته است که از شیر توانا ساخته نیست

۱ - ناچیز      ۲ - شکاری      ۳ - پس کرد      ۴ - خرابک

## فغان نقره در تیره دریا

یکی از ملاحان در کشتی ظرفهای نقره‌ها را خدایا می‌داشت یکی از آنها از دست او نسیبید بدریا افتاد ملاح برای آنکه مجازات نشود تدبیری اندیشید و نزد ناخدا آید گفت اگر چیزی بکسی سپرده باشند و او بداند آن چیز در کجاست آیا میتوان گفت آنرا گم کرده است ناخدا جواب داد نه ملاح گفت پس خاطر جمع باشید که فغان نقره شماره گم کرده ام ولی از دستم نسیبید بدریا افتاده است ناخدا خندید و از خطای او در گذشت

۱- دریا نوردان ۲- صاحب کشتی در بس نامان اینز گویند





## حکایت حضرت موسی و شبان



گوتهی گفت ای خداوای امه

دید موسی یک شبانی را ابراه

تو کجانی تا شوم من چاکرت  
 دشکت بوسم بمالم پاکت  
 گرترا بیاری آید به پیش  
 ای خدای من هدایت جان من  
 ای خدای تو همه بزمانی من  
 زین خط سپرده میگفت آن شبان  
 گفت با آنکس که ما را آفرید  
 گفت موسی های خیره سر شدی  
 گرفتندی زمین سخن تو حسلتی را  
 گفت ای موسی دهانم دوختی  
 جامه را بدرید و آبی کردنت<sup>(۱۶)</sup>  
 وحی آمد موسی موسی از خدا

چارقت دوزم کنم شانه سرت  
 وقت خواب آید بروم چاکت  
 من ترا نخواستار باشم همچو خویش  
 جمله نسر زندان و خان<sup>(۱۳)</sup> مان من  
 ای بیادت می می بهیانی من  
 گفت موسی با کیستت ای فلان  
 این زمین و صرخ از او آید  
 خود مسلمان نباشده کافر شدی  
 آتشی آید بسوزد ششلتی را  
 و ز پیشمانی تو جهانم موختی  
 سر نهاد اندر بیابانی و رفت  
 بنده ما را چسرا کردی جدا

تو برای وصل کردن آمدی      فی برای فصل کردن آمدی  
ما بدون رانسنکریم و قائل را      ما بدون را بسنکریم حال را  
چونکه موسی این عتاب از حق شنید      در سیاهان از پی چوپان دوید  
عاقبت دریافت او را و بید      گفت فروده ده که دستور می رسد  
بیج آدابی و تریقی مجوی      هر چه میخواهد دل ننگت بگویی

آرشنوی برلوی

- 
- ۱۱ - کراو - ۲ - کنش است که دهقان بر پای میسندند - ۳ - خانه و اسباب خانه - ۴ - از اینجا  
۵ - مستعاج دلی دب - ۶ - گرم - سوزناک - ۷ - پیوند کردن - ۸ - جدا ساختن - ۹ - گشکو - سخن  
۱۰ - سرزنش - ۱۱ - اجازه



## حیوانات

حیوانات را بدو طبقه تقسیم میکنند ذمی قنار و غیر ذمی قنار

بدن حیوانات ذمی قنار دارای استخوان میباشد مانند انسان و اسب و ماهی و گوسفند

بدن حیوانات غیر ذمی قنار استخوان ندارد مثل زنبور و کرم و خرچنگ و کبکرت

حیوانات ذیقنار پنج دسته تقسیم میشود پستاندار پرنده خزنده و زیا

ماهی .

حیوانات غیر ذمی قنار چهار قسمت میشود

حیوانات حلقه دار حیوانات نرم تن حیوانات نباتی حیوانات بی‌زنده

در در سهای بعد تفصیل حیوانات ذمی قنار را خواهیم دید

---

۱- دارای ستون فقرات ۲- دارای دوزن گانگی مثل قورباغه که جسم در آب و هم از شش زنده گانگی که

## پند و امثال

ارزان یافتن خوار باشد

همان هدیه خداست

سنگ بزرگ علامت نزون است

خدا خوار را شناخت شناختش نداد

موش و گربه که بهم ساختند و تکان بقالی خراب میشود

چراغ دروغ بی فروغ است<sup>(۱)</sup>

بارگزیده از ریمان سیماه و نیمید میترسد

سری که در دنیا کند دشمنال میند

مشک آنست که خود بویید نه آنکه عطار بگوید

یک سوزن بخود برن یک جوالد وز بدگران

با یک دست دو همدو اند نهی شود بر داشت

## ہوشنگ (از سد پشید ایوان)

پس از کیو مرث ہوشنگ پسرزادہ او بہ تخت پادشاہی نشست  
جہاندار ہوشنگ بارای و داد بجای نیاتاج بر سر نہاد  
چونست بر جایگاہ <sup>(۱)</sup> چن گفت بر تخت شاہنشی  
کہ بر ہفت کشور منم پادشاہ <sup>(۲)</sup> بہر جای سپہ روز و فرمازوا  
وزان پس جہان کیر آباد کرد <sup>(۳)</sup> ہمہ روی کیشی پر از داد کرد  
گویند اول کسی کہ آہن را از سنگ بیرون آورد و آہن کشت و زرع نہاد  
ہوشنگ بود

ہوشنگ چہل سال پادشاہی کرد

جشن سدہ از یادگارہای این پادشاہ است

گر قن جشن سدہ در دہم بہمن ماہ سنوزمین پارسیان معمول است

پس از ہوشنگ پسرش ملہورث کہ اوراد یونہد گویند پادشاہی یافت

# اندر زوای نیکه

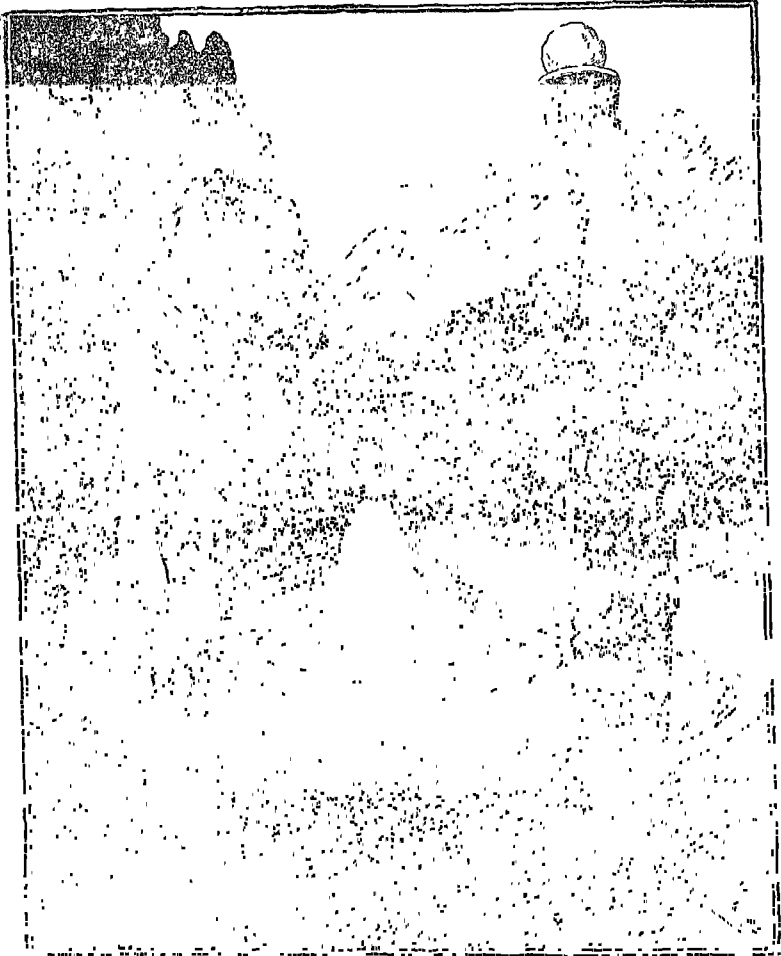
چو در نیکی رضای کردگار است	به از نیکی نگه کن تا چه کار است
زیگان باش و اندر نیکی گویش	مکن نیکی کس از دل فراموش
شو غش <sup>۳۱</sup> ه بر زور بازوی خویش	که باشد زور و بازوها از این پیش
بر از جاهل ارچه خویش باشد	که رنج وی ز راحت بیش باشد
بلطف و مرحمت دلهانگهدار	کس از دست و زبان خود میازا
چو مرهم غشه <sup>۳۵</sup> را راحت رسان باش	بسخی چاره بیچارگان باش
بپویی اندر جوانی راه یزدان	جوان بستر خدا ترس و خداوان <sup>۳۶</sup>
بیا موز آنچه شناسی تو ز نهار	که بر کس نیست از آموختن عار <sup>۳۸</sup>
بشاگردی هرا نگوشتا کردد	بود روزی که بهم استماد کردد

از سعادت نازنه حاضر خرد

۱- حسودی ۲- کوشش ۳- منسوب ۴- بهر بنی ۵- مجسمه و دوزخ خورده

۶- بود ۷- خدا شناس ۸- ننگ

# بهترین جا به





اردشیر با بکان نخستین پادشاه ساسانی که بدانش و خرد و صرف است  
و دومی فرزند خود را دید که جامه گرانبها در بر دارد گفت ای پسر شایسته  
پادشاهان جامه ایست که در هیچ خزانه مانند آن نباشد نظیر این جامه که تو  
پوشیده پیدا شود و دیگران هم بدان دسترس دارند  
پسر پرسید جامه که در هیچ خزانه یافت نشود کدام است اردشیر گفت آن  
جامه نیکوکاری و عدل است که دست هر کسی بدان نرسد

از خاقانی منقذ شده است

۱- عقل - ۲ - پر قیمت - ۳ - مانده



### گفتار و خاموشی

از او بک این از چنگال باز است	خوشی پاسبان اهل راز است
از آن شد طعمه باز شکاری	نشد خاموش بک کو بهساری
نه خود را در قفس دیدی نه در دام	اگر طوطی زبان می بست در کام
خوشی آورد و صد نقص در کار	ولی آنجا که باشد جای گفتار
ازین سخنون چشمی	

چو بسینی خموشی از آن شتر است	معن گر چه هر خطه دلکش تر است
که از پامی تا سر همه گشت گوش	صدف ز انب گشت گوهر فروش
ایز سرود نوی	

---

۵- کلان جهان - ۲- دران - ۳- دغان - ۴- کی دیب - ۵- دم

## حیوانات ذمی فقار

حیوانات ذمی فقار به پنج دسته تقسیم میشوند :

۱- حیوانات پستاندار

دسته از حیوانات ذمی فقار پستان دارند و بچه های خود را شیر میدهند  
بدن آنها از پشم یا مو پوشیده شده است مانند گاو و شتر و قیل .

۲- مرفغان یا طیور

مرفغان یا طیور و کبک و کبک طیور یا پرندگان میگویند بدن طیور  
از پر است و طیور تخم میکنند

۳- حیوانات خزنده

خزندگان حیواناتی هستند که بهنگام حرکت خود در روی زمین میباشند مانند مار

پوست بدن خزندگان نه پر دارد و نه پشم و نه مو

خزندگان دست و پا ندارند و یادست و پایی آنها با اندازه کوتاه است که بنظر

نی آید مانند سوسمار

#### ۴ - حیوانات ذو حیاتین

ذو حیاتین حیواناتی را میگویند که هم در آب زندگی میکنند هم در خشکی مانند وزغ (غوک)

#### ۵ - حیوانات نسل دار

بدن ماهی ها از نسل پوشیده شده. ماهی در آب زندگی میکند بعضی از آنها در آب شیرین پیدا میشوند مانند قنزل آلا و بعضی در آب شور مانند شاه ماهی آزاد.



## حکایت

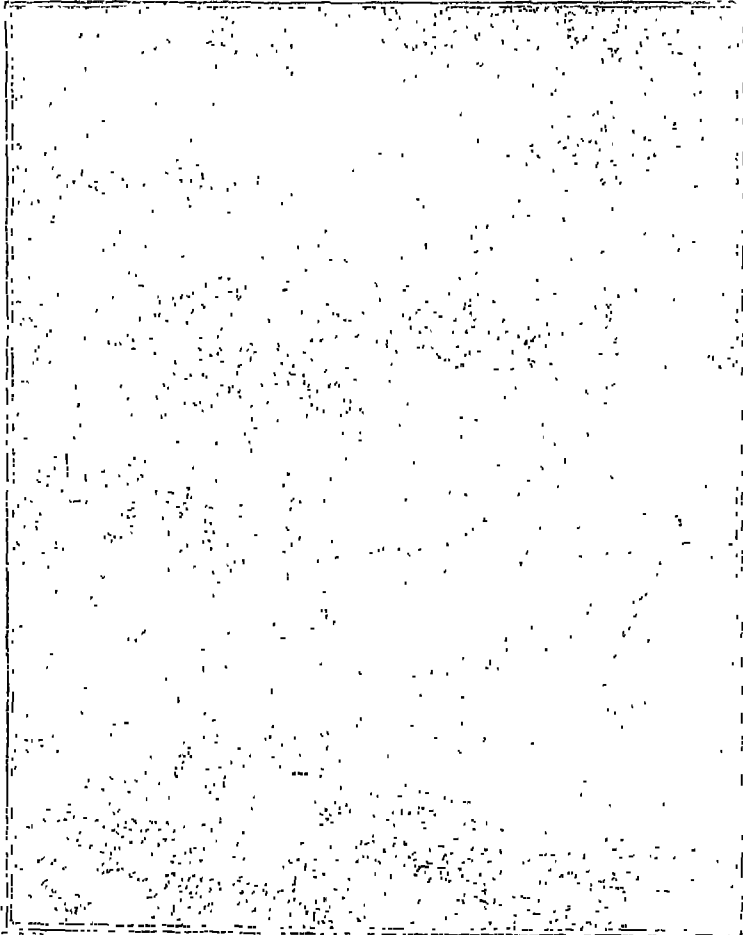
چوپانی دروغگو گاه بگی سبب فریاد میگرد کردگرگ آمد مردم برای  
 تجارت چوپان دگوسفندان بسوی او میدویدند ولی چوپان میخندید و آنها  
 میدانستند دروغ گفته است

اتفاقاً روزی گرگ بگله زو چوپان بنشیند و مردم گمان کردند باز  
 دروغ میگوید هیچ کس بیماری او زلفت چوپان تنها ماند و گرگ او را دید  
 این است نتیجه دروغ و سنخای دروغگو

سعدی فرماید

کسی را که حادث بود راستی	نظاگر کند در گزارند از او
دگر نامورشده بنا راستی	دگر راست باورند از او

کتابت



سگی پای صحرائشینی گزید  
شب از روز بیچاره خوابش نبرد  
پدر را بگفت کرد و تندی نمود  
پس از گریه مرد پرکنده روز<sup>(۲)</sup>  
مرا گرچه هم سلطنت بود و نیش<sup>(۳)</sup>  
حالت است اگر تیغ بر سر خورم  
به خشنی که زهرش ز دندان چکید  
به خیل اندرش دختر می بود خرد  
که آخر تو را نیندرد دندان نبود  
بخندید گامی ماک و دلفروز  
دریغ آمدم کام و دندان خویش  
که دندان بپای سگ اندر برم  
از بوستان سدی

۱- طایفه و جماعت ۲- پریشان ۳- قدرت و توانائی



## حالت اجسام

اجسام بر سه گونه اند یا جامد مانند سنگ یا مایع چون آب  
پاره از اجسام تغییر شکل می یابند مانند آب که مایع است و چون یخ می بندد  
جامد میشود و اگر روی آتش بجوشد بخار میگردد و همچنین بخار در هوای سرد آب  
میشود و شکل باران فرو میریزد و اگر بخار در هوای بسیار سرد باشد یخ میشود .  
نقطه آنکه همسرمایعی را که حرارت دهند بخار میشود و بخار چون سرد شود  
مایع میگردد .

---

۱ - قسم دفع ۲ - گرمی





جمشید      از سلسلہ پشیدان

چون طهورت از دنیا برفت جمشید بجای او بر تخت شاهی نشست

چو رفت از جهان نامور شهراً      پسر شد بچای پدر نامدار  
گر انما یہ جمشید      فرزند او  
بر آید بر آن تخت فسخ پدر  
بر ہم کیان بر سرش تاج زود  
گر بست با فر<sup>(۱)</sup>      شانشی  
جهان سر بر گشته اورا رومی<sup>(۲)</sup>  
گویند جمشید را جامی بود که همه جهان در آن نمایان میگردد و آنرا جام جم می گفتند  
چون نوروز را که بزرگترین عید ایرانیان است جمشید معمول داشت  
بنامی تخت جمشید که اکنون نمرابه نامی آن در فارس باقی است منسوب باوست  
شمار از شاهان فرودی

## نصایح

که فردا کیسه د خدا بر تو سخت	تو با خلق نیکی کن ای نیکیخت
چو حق با تو باشد تو باینده باش	جو انرد و خوش خوی بخشنده باش
کن زور بر مرد و در ویش و عام	چو یلین و جا هست بود بروم <sup>(۱)</sup>
بر و مرغ دهن دانه از پیش مو	مروت نباشد بر افتاده زور <sup>(۲)</sup>
که بر خوشه چین سرگران میکنند	خداوند خرم ز میان میکند <sup>(۳)</sup>
بماند بر او لغت کردگار	نماند سگمار به روزگار
چو بد پروری خصم جان خودی <sup>(۴)</sup>	کلو کار پرور نبینند بدی <sup>(۵)</sup>
دل در دستان بر آو ز بند	نخواهی که باشد دلت در دمند
ز روز فروماند گے یاد کن	فروماندگان ادر و ن شاکن <sup>(۶)</sup>

از بوستان مهدی

۱- نکل قدرت ۲- قدر و نزلت ۳- پیوسته همیشه ۴- جوانروی ۵- پست

۶- صاحب ۷- پرورنده مردان کلوکار ۸- دشمن ۹- عاجز

## پند و امثال

ستی هر کس بقدر همت او است

پرزگی بایدهت بخشندگی کن

اتش که گرفت خشک و تریسوزد

هر که بامش بیش برفش بیشتر

کلوخ انداز را پا دوش سنگ است

جایی که نمک خوری نملکد ان مشکن

یک مرده بنام به که صد زنده به نمک

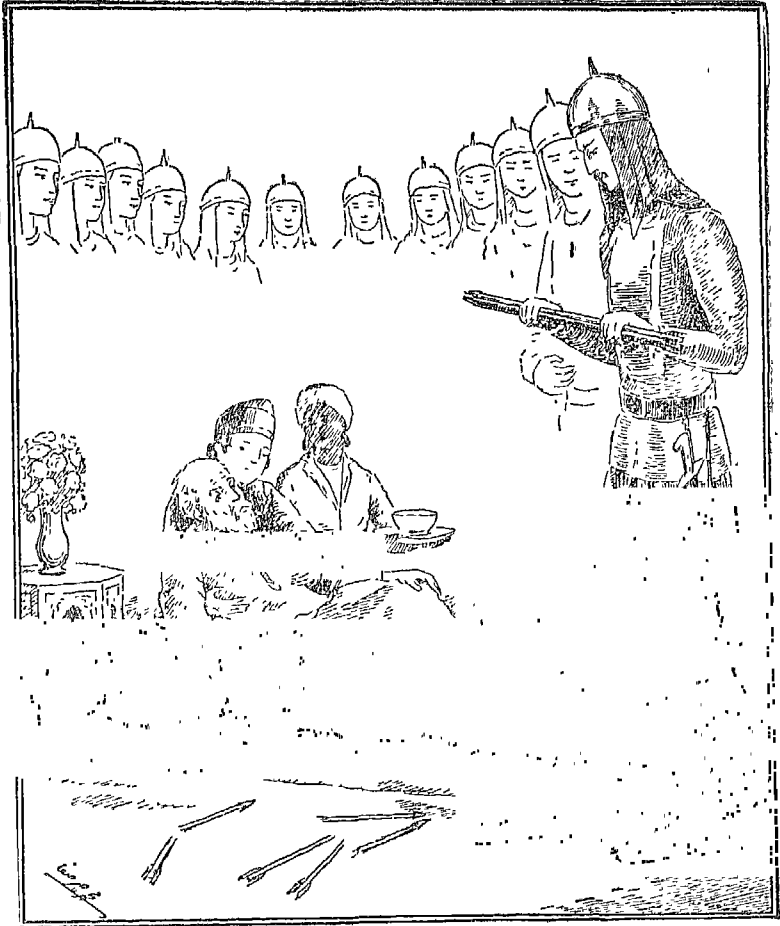
مرد آخرین مبارک بنده ایست

زیر پای مادران باشد جنان

سگ از مردم مردم آزار به

انگس که نلو کرد و بدی دید کدام است

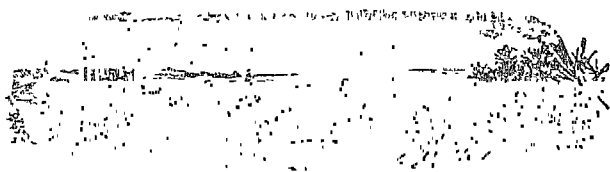
# انجمن



پادشاهی دوازده پسر داشت چون اجل او برسد فرزندان خود را بخاند  
و فرمود چندین چوبه تیر نزد آنها گذاشتند آنگاه یکی از ایشان گفت یکی  
از این تیرها را بشکن او بشکست پس نفرمود و تیر بر رسم نه و بشکن سپرد  
تیر بر هم نهاد و شکست چون شماره تیرها بسه رسید شکستن نتوانست پس پادشاه  
گفت شماره ادران بر مثال این چوبهای تیر میباشید اگر همدست گردید  
پس چکس بر شما دست نیابد و اگر از هم جدا شوید دشمن باستانی بر شما حیره شود  
صد هزاران خیل بیکبار نباشد قوتی <sup>(۵)</sup> چون هم بر تاقی <sup>(۶)</sup> اسفند یار <sup>(۷)</sup> شکستد

۱- یگانی ۲- بجمام برگ ۳- مانند ۴- غالب ۵- غ در بیان ۶- تاق آرد

۷- پار کتند



## آب

آب خوب آن است که صاف و پاک باشد ریختن خاک رو به و شستن لباس  
در آبی که مردم از آن می آشامند گناهی است بزرگ زیرا کسانی که از آن  
آب میخورند مبتلا برض های گوناگون و خطرناک میشوند

مگر وهی از مردم آب را میجو شانند و می آشامند نوشیدن آب جوشیده  
با احتیاط نزدیک است ولی چون آب از جوشیدن سنگین شود بهتر است که بجای آن  
آب صاف و پاکیزه بیاشامیم

در کوستان چشمه های آب صاف بسیار است که آب آنها خنک و گوارا<sup>ست</sup>  
در بعضی آنها مواد معدنی مانند گچ و گوگرد و آبک بیش از اندازه موجود میباشد  
اینگونه آنها برای آشامیدن خوب نیست

نشانه آب خوب این است که بگری در آن زود پسند و صابون در آن  
بخیلی کف کند

و بعضی از نقاط آب معدنی یافت میشود آب معدنی برای معالجه پاره از امراض  
مفید است

در کوه دماوند نزدیک طهران چشمه های آب معدنی بسیار است و بیماران  
برای معالجه بدانجا میسر وند و در آن آبها خود در اشت و شو میدهند

---

۱- زهار ۲- خوش

## پند و امثال

بزرگی سراسر بگفتار نیست	دو صد گفتار چون تخم کدو نیست
گردنمان پدر چه میگری	پدر خویش باش اگر مردی
تا توانی دلی بدست آور	دل شکستن نهر نمیشاند
آنچه خواهی که نذر ویش مکار	آنچه خواهی که نشویش گلوی

## پنج بروج محیط

خشک‌های بسیار بزرگ کره زمین ابریا قاره میگویند  
در روی زمین پنج قاره بزرگ است قاره آسیا قاره اروپا  
قاره افریقا قاره استرالیا قاره امریکا  
ایران مایک قسمت از آسیاست از این دو ماباید خبر اقیانوسهای بسیار است  
بخوانیم و از همه بهتر بدانیم

دریاهای بزرگ را اقیانوس می‌نامند و چون بزنگلی با حاطه دارند آنها را محیط  
نیز میگویند در روی زمین پنج اقیانوس است اقیانوس منجمد شمالی  
اقیانوس منجمد جنوبی اقیانوس کبیر اقیانوس اطلس اقیانوس هند





## حکایت

گذشتند در طلبِ شاهنشی	پیش دوی با پس در راهی
قبای ای اطلس کمرهای زر	پسر چاوشان دید تیغ و تبر
غلامانِ با ترکش تیسرن	یلانِ کاندازِ نخبیر <sup>۲۲</sup> زن
کی بر سرش خسروانی کلاه	یکی در برش پرنیانی قبا <sup>۵۱</sup>
پدر را بغایت فسه و مایه دید	پسر کا نهمه شوکت و پایه دید <sup>۷۲</sup>
ز هیبت <sup>۱۱</sup> به بنغوله در گرخت	که حالش بگردید و ز گش برخت <sup>۹۱</sup>
بسر داری از سر بزرگان می	پس گفتش آخر بزرگ دبی
بمزیدی از تاب هیبت چو بید	چه بودت که از جان بریدی امید
ولی عزتم هست تا در دم	پدر گفت سالار و سر ماند هم

نارستان سدی

۱- میانگر ۲- پهلوانان ۳- شمار ۴- تیردان ۵- ابریشین ۶- شاهانه و بزرگ  
 ۷- تدر و تدر ۸- بیعتار و نایز ۹- زنگش برید ۱۰- ترس ۱۱- گوشه و کنار

## دو حرکت زمین

اگر فرضه را در سینی چرخ در آوریم و خوب نگاه کنیم می بینیم هم دور خودش میچرخد و هم روی سینی میسرود پس فرضه دو قسم حرکت میکند  
زمین هم مثل فرضه دو حرکت دارد یکی حرکت بدور خودش و یکی حرکت بدو  
خورشید

زمین در یک شبانه روز که بیست و چهار ساعت است یک مرتبه بدور خودش میچرخد  
و این حرکت حرکت شبانه روزی یا حرکت وضعی زمین میگویند. از این حرکت  
شب روز پیدا میشود

زمین که بدور خودش میچرخد همیشه یک طرف آن رو بخورشید و طرف دیگر  
در تاریکی است آن طرف که رو بخورشید است رو و طرفی که در تاریکی است  
شب است

زمین در یکسال که سیصد و شصت و پنج روز است یک مرتبه دور خورشید میگردد  
این حرکت زمین، حرکت سایانه یا حرکت انتقالی میگویند از حرکت سایانه  
چهار فصل پیدا میشود بهار تابستان پاییز زمستان



## ضحاک

در اواخر سلطنت جمشید ضحاک تازی با ایران لکر کشید و برابر ایرانیان غلبه کرد  
جمشید از ایران بگریخت و ضحاک پادشاه ایران شد و بسای جور و

بیداد نهاد

مذانت خود جز بند آموختن      بخرخارت و کشتن و سوزن

آورده اند که دو برآمدگی شکل مار بر شانه لای وی پدیدار شد و از این رو  
اورا ضحاک مار دوش گفتند

ایرانیان از ستم وی بجان آمدند آهنگری کاوه نام که از بیداد ضحاک  
بگنا آمده بود روزی چرم پاره خود را بر سر چوبی نصب کرده بمیان مردم اف  
د آنها را بچنگ ضحاک تازی دعوت کرد مردم دور او جمع شدند و با ضحاک  
جنگیدند و او را گرفته در کوه دماوند حبس کردند و فریدون ابجای بترخت  
شاهی نشانیدند

فریدون چهرم پاره کاوہ را بجو ابر بیار است و ایرانیان آنرا درفش<sup>(۱)</sup>  
کاوینی نامیدند همیشه در صف لشکر آزادی افراشتند .  
شہزادہ ہنر فردوسی است

۱ - عب - ۲ - م

### اندر زہای نیکو

ان دیو بود نہ آدمی زاد	کز اندوہ دیگران شود شاہ
صحبت اہلمان چو دیک تہی است	از درون خالی از برون سہی است
با بدان کم نشین کہ در مانی	خو پذیر است نفس انسانی
در نو میدی بسی امید است	پایان شب سہ سپید است
راستی موجب رضای خداست	کس ندیدم کہ گم شد از رہ راست
بدست آہن تفتہ کردن خمیر	بہ از دست بر سینہ پیش امیر

۱ - غم در نج - ۲ - احسان - ۳ - خالی - ۴ - سبب - ۵ - گدختہ

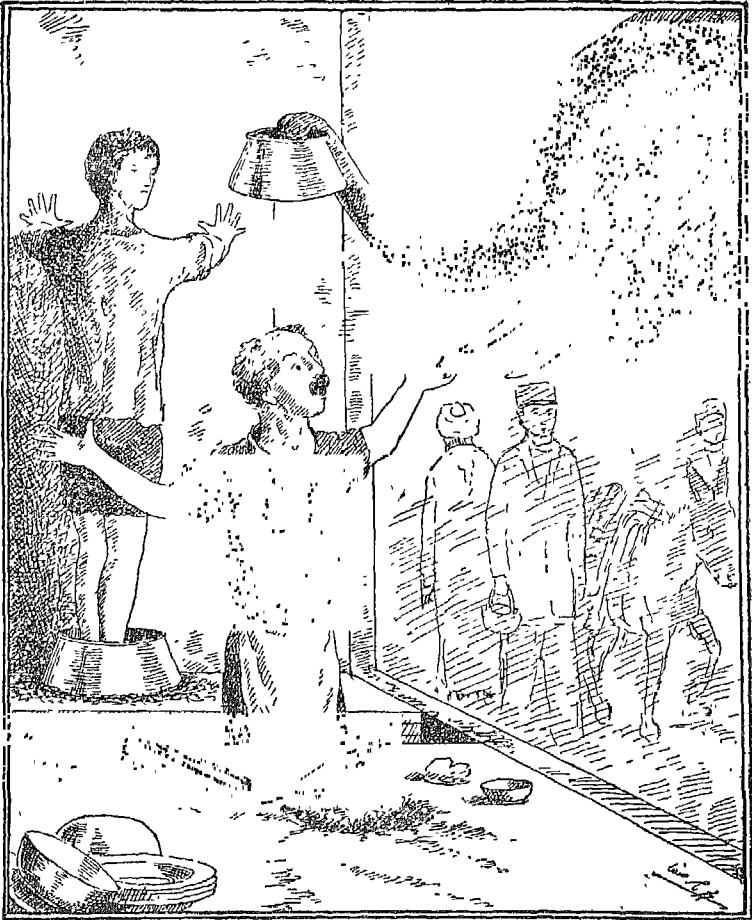
## باران برف

وقتیکه آب میجوشد بخار از آن برمیخیزد بخار اگر چسب سردی برسد دوباره آب میشود چنانکه اگر ظرف سردی را روی بخار آب بگیریم قطره های آب در آن پیدا میشود

آب دریاها و دریاچه ها و رودخانه ها از تابش خورشید بخار شده بالا میروند و بخار آب چون زیاد شد در هوا شکل ابر نمودار میشود ابر در هوای سرد باران میگذرد و بزرگترین میبارد و اگر هوا بسیار سرد باشد قطره های باران یخ میزنند و شکل برف یا تگرگ فرود میآید

باران و برف برای زراعت فایده بسیار دارد و از این روی بزرگان وقتیکه باران یا برف بهنگام میبارد و خورشید میشوند تگرگ غالباً بموقع میآید و بشکوفه و میوه درختان آسیب میرساند

# فيل

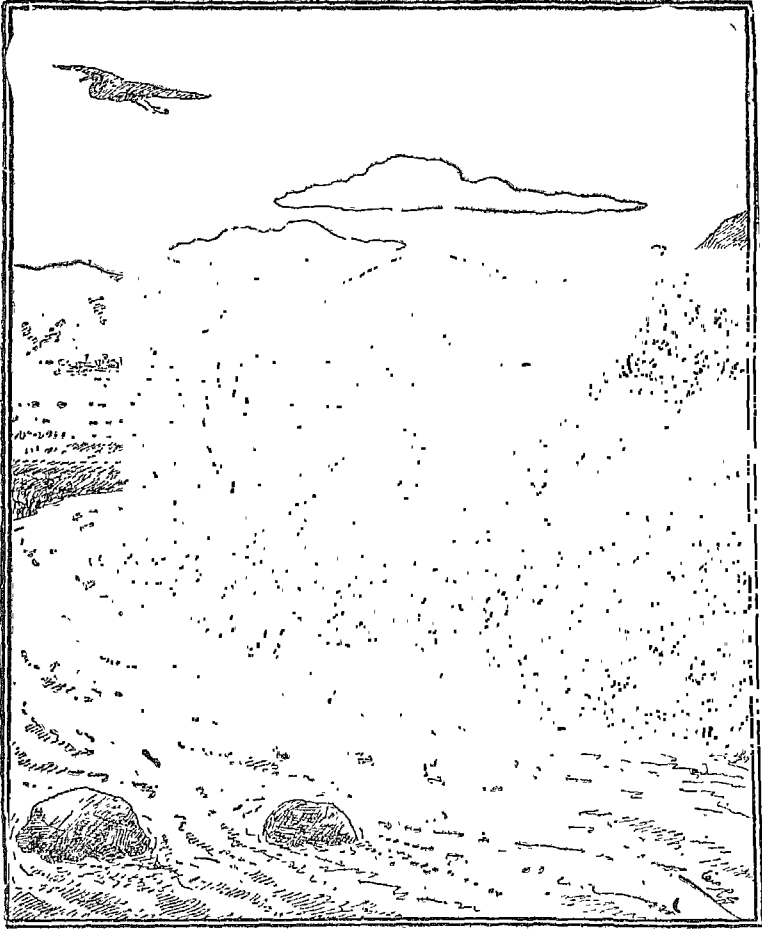


فیل حیوان بزرگی است که در هندوستان بسیار یافت میشود و او را برای حمل و نقل بارهای سنگین و کارهای دیگر تربیت میکنند و این حیوان با پوشش بخوبی از عهده آن کارها برمیآید

گویند روزی یک سوراخ شده را بفیلی دادند که برای فرمت بدکان مگرمی  
برد فیل یک انزد مسگر برد مسگر دیگر ادرست کرد و فیل داد فیل دیگر را  
بر داشته بمنزل برگشت چون مسگر سوراخ دیگر انخوب گرفته بود آب در آن  
بنشیند این عیب ابقیل فهازند حیوان هو شیار بازو یک را برداشته بطرف  
دکان مسگر روان شد و چون بانجا رسید یک از آب پر کرده با خرطوم بالای  
سر مسگر نگاه داشت آب از سوراخ دیگر بهر مسگر ریخت مسگر مطلب اد ریفت  
و دیگر انخوبی درست کرده پس او فیل در حالی که آثار خرنسندی از چشمهایش  
هوید ا بود دیگر انخانه باز آورده نزد صاحبش گذاشت



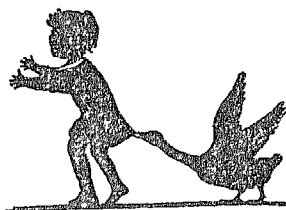
چشمه و رود



باران و برفی که میبارد بر زمین فرو میرود و از چشمه ها بسیرون میآید  
آب چند چشمه که بیکدیگر متصل گردند نهر میشود و چندین نهر که بهم پیوسته رود میگردد  
رود از دره ها جاری شده از جلگه ها گذشته بدریا میسپیزد یا درریگزار فرو میرود  
برف در زمستان در کوه جمع و در تابستان رفته رفته آب میشود و از دامنه  
کوه سرازیر میگردد سر چشمه رود خانه های بزرگ غالباً همین کوههای پر برف است  
ناگرباران بگوستان نیارد      بسالی و جلگه گرد و خشک وودی  
شمار سدی است

---

۱- نام رودی است که از بغداد میگذرد



## فلزات

سرب - قلع - روی - برنج - نیکل

سرب فلزی است خاکستری رنگ و نرم از سرب گلوله و ساچمه میسوزند -

سرب با نذک حرارتی آب میشود حروف چاپ از سرب میسازند

قلع فلزی است سفید رنگ بشیبه به نقره با قلع فلزات را لجم و مس سفید  
میکنند

جلی ورقه آهن نازکی است که روی آن از قلع کشیده اند از قلع ورقه های  
نازک میسازند

روی و مس که بهم مخلوط کنند برنج میشود و از آن سماور و سینی میسازند  
نیکل فلزی است خاکستری رنگ از آن ظرف و پول خرد و چیزهای دیگر  
میسازند .

حکایت



که در پادشاهی زوالت بساو  
که دانا نگوید محال ای شگفت<sup>(۵)</sup>  
ز عهدِ سیریدون و فتحاک و جم  
ز فرزانه مردم ترید محال<sup>(۶)</sup>  
که دانا نگوید سخن ناپسند  
توفیقِ خیرش مدد خواهم<sup>(۷)</sup>  
طریقت شناس و نصیحت شنو  
سرا پرده در ملک دیگر زند  
ز ملک بیملک کن انتقال  
که در دینی و آخرت پادشاست  
از بوستانِ سدی

چگنی دعا کرد بر کیتب و  
بزرگی در این خنجرده بروی گرفت  
کیرادانی از خسروانِ عجم  
که در بخت و ملکش نیاید زوال  
چنین گفت فرزانه هوشمند  
من اورانه عسرا بد خواستم<sup>(۸)</sup>  
که گر پارسا باشد و پاک رو  
از این ملک روزی دل بر کند  
پس این سلطنت را نباشد زوال  
زمرش حق نقصان اگر پارساست

۱- زبشنده ۲ زوال یعنی تنگی ۳- عیب ۴- نشانی ۵- عجب ۶- حال ۷- نیاید ۸- پیش

کر (۱)



دو کرک در کشتاری آشیان داشتند روزها بصر امیر قند و شبها با ایشان بر می‌کشتند  
بجوجه های خود سپرده بودند که آنچه در نبودن مایشنوید شب با بگویند  
روزی دهنقان با پسر گفت برو همسایگان بگو هنگام در و رسیده است فردا بیاید  
بمایاری دهید چون وقت درویدن کشت شمارید ما نیز شمار ایا را کنسیم  
جوجه ها آنچه در روز شنیده بودند شبها نگاه بیدرو ما در خود با گرفتند پدر گفت  
مترسید فردا با گزندی نمیرسد روز دیگر باز دهنقان بکشتزار آمد و از پسر پرسید  
همسایگان چه گفتند پسر گفت هر یک بهانه پیش آوردند دهنقان گفت من  
میدانستم که از آنها برای ما به حقت سودی نیست اشب بجان و خوششان  
با بگو فردا بیایید و با ما همراهی کنید جوجه های این سخن انیر بیدرو ما گرفتند پدر  
گفت فردا نیز باز یاتی نخواهد رسید خوششان و کان دهنقان نیز از همراهی  
در تع کردند

روز سوم دهبان بپسر گفت داسهارا نیز کن فردا خود بدروخواهیم رفت بوجه ما  
آنچه شنیده بودی شب باز گفتند پدر گفت فرزندان دیگر جای درنگ نیست  
چون مرد دهبان این بار خود بدرو کرد و در کشت خویش کمر بسته است فردا ناگزیر<sup>(۶)</sup>  
ایشان را ویران خواهد شد باید هم امشب بخشزار دیگر برویم

بفخوارگی بزرگوار گشت من      بخار دگس اندر جهان پشت من

۱- مریخت که آرزوست کی بدو پدید آید    ۲- آید زنجی    ۳- نفسی    ۴- ضروری    ۵- تأخیراً





## حکایت

باطایفه بزرگان در کشتی بودم زور قی در پی مانع شد و برادر بگردابی در افتاد  
 یکی از بزرگان طاح را گفت بگیر این هر دو را که بھر یک پنجاه دینار ت میدم  
 طاح خود را در آب افکند تا بگیر ابر مانید و دیگری هلاک شد گفتم بقت عرش<sup>(۱)</sup>  
 نمانده بود از این رود گر قرن او تا خیر افتاد طاح بخندید و گفت آنچه تو گفتی  
 یقین است و سببی دیگر در این است گفتم آن چیست گفت میل خاطر من باین  
 این بیشتر بود بحکم آنکه وقتی در میان مانده بودم این مرا بر اشتهر نشاندا  
 دست آن دیگر تا زیانه خورده بودم در طفلی

تا توانی درون کس فخر اش      کاندین راه خار با باشد  
 کار درویش مستمند بر آر      که تر اینسه کار با باشد  
 از تاب اول گلستان سدی

## نید و امثال

چشم سبزه بین بود از عیب پاک

ببزد گنج همسر که رنج برد

حد دردی است کافر نیست در مان

بدخواه و بد آموز بد اندیش مباش

بد اندیش را بد بود روزگار

چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی

بصبر از غوره حلوائی استخوان ساخت

چیزی بخور چیزی بد چیزی بنه

بیهوده گفتن مبر قدر خویش

جانی نشین که بر تخت اندت

بالاتر از سیاهی رنگ دگر نباشد

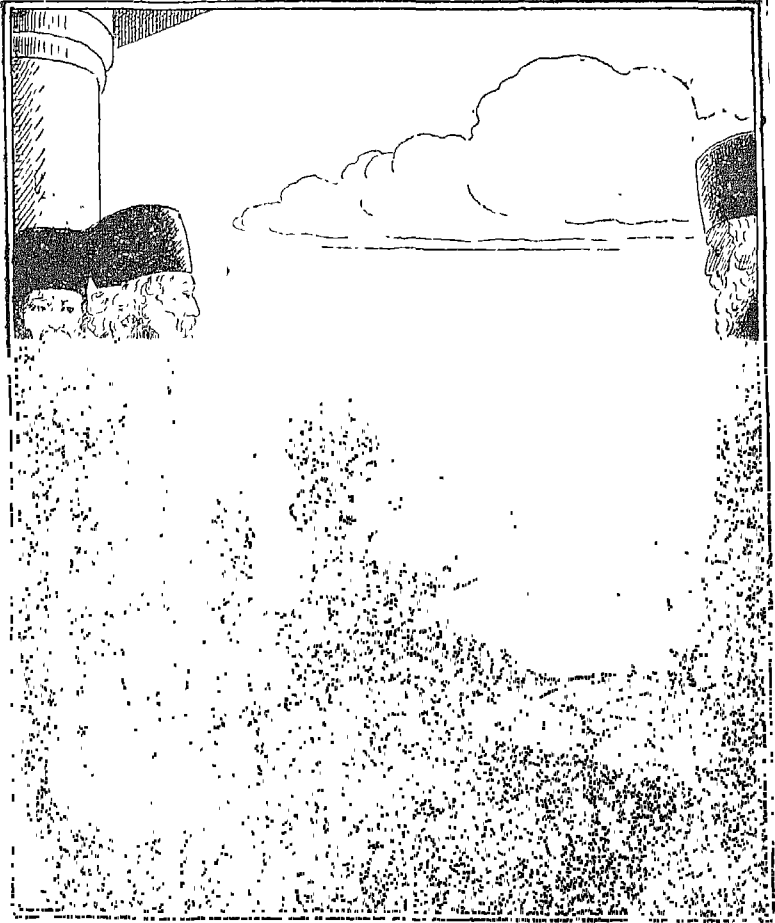
## فریدون و زسپد پشیدان

فریدون که از دودمان جمشید بود بعد از ضحاک پادشاه شد  
 فریدون چو شد در جهان کامگار      ندانست بر خویشتن شهید یار  
 بروز خجسته<sup>(۳)</sup> همراه      بسر بر نهاد آن کیانی کلاه  
 برسم کیان تاج و تخت می      بیار است با کلاه شاهنشاهی  
 زمانه بی اندوه گشت از بدی      گرفتند مردم ره ایزدی  
 فریدون سپه پر و داشت ایرج و سلم و تور در پایان زندگانی کشور خویش را بسنجش کرد  
 و مهر بخشی را به پسر می داد

چون ایران را با ایرج که کوچکتر بود و گذار کرد سلم و تور بر ایرج رشک بردند و او را کشتند  
 منوچهر پسر ایرج بکین پدر با سلم و تور جنگ کرد و آنها را مغلوب ساخت  
 فریدون پادشاهی را بمنوچهر و گذار داشت و خود پس از چند می در گذشت بهار از شاهنامه

۱- خاندان ۲- صاحب قبال ۳- مبارک ۴- آغاز ۵- قصر ۶- حشد

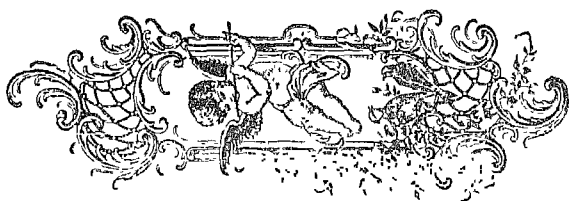
# حکایت



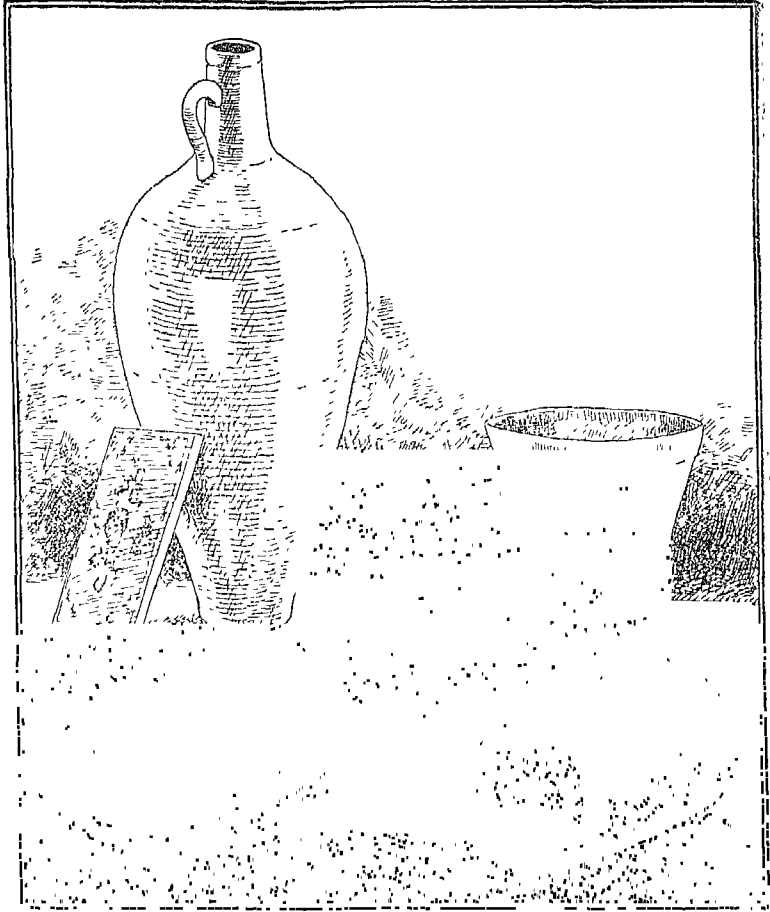
یکی در بیابان سگی تشنه یافت  
کله دلو کرد آن پسندیده کیش  
بخدمت میان بست بازو گشاد  
خبر داد پنجه بر از حال مرد  
برون از رتم در حیاتش یافت  
چو جل اندر آن بست دستار خویش  
سگ ناتوان را دمی آب داد  
که داور گناهان او عفو کرد  
جهانبان در خیر بر کس نیست  
که فردا نگیس د خدا بر تو سخت  
تو بر خلق نیکی کن ای  
نیکیخت

از داستان سعدی

۱- آینه - ۲- بیابان - ۳- جاره - ۴- کمر - ۵- خداوند - ۶- کتورا



# مخرفِ نغابین و پستی و بدلِ حلنی



کاسه و کوزه و گلدان و تنبوشه سفالین را از گل میازند  
برای ساختن آنها گل را مالش میدهند تا خوب نرم شود پس از آن گل بر ظرفی که بخواهند  
در میآوردند و در کوره گذارده میسازند. اینگونه ظروف اطروف سفالین میگویند  
گاهی روی ظرفهای سفالین لعاب میدهند تا آب از آن تراوش نکند  
این لعاب از شیشه و سرب ساخته میشود. آجر لعاب آده را کاشی و ظرف سفالین  
لعاب آده را بدل چینی مینامند  
ظرف چینی را از خاک مخصوصی میسازند که در همه جایافت میشود و با خاک ظرفهای  
سفالین فسق دارد  
ظرف چینی و بدل چینی را در کوره میسازند و بعد بیرون آورده لعاب میدهند  
و دوباره بکوره میسازند

0691





روباہ حیوانی است اندکی از سگ کوچکتر و بکر و حید معروف  
این حیوان گشوار آفت مرغ و خروس است و آزارش ب مردم دهنشین بیشتر میرسد  
روباہ هر وقت فرصت یابد دزدانه بنجانہ رعیت داخل شود مرغ و خروس را  
گرفته بسر دو میخورد

سگ دشمنِ روباہ است هر کجا روباہ را ببیند با وحله میکند و اگر بتواند او را  
میدرد از اینجه روباہ از سگ بسیار میترسد  
سنائی فسر ماید

کامی تو با علم و عقل و دانشت	رو بھی پری رو بھی را گفت
نامه آمدین بگان برسان	چاکلی کن دو صد دزم بستان
لیک کاری عظیم تر خط است	گفت اجرت فروزن ز در و سر است

۵- ۲- ۲- جلد دچاک ۳- درم یاد بسم نام بر لالت که در عظیم و اچ در شسته ۴- فرد ۵- بیش ۶- بزرگ بسیار

## پند و امثال

با گریمان کارها دشوار نیست<sup>(۲۲)</sup>

پُرسانِ پُرسان کلبه‌تو ان رفیق

او صاحب در در ا باشد اثر

بهر کس هر چه لایق بود دادند

ادمی فریب‌شود از راه گوسس<sup>(۲۳)</sup>

برکنده نه آن چشم که بدبین باشد

با من آن کن که اگر با تو رو و پسندی

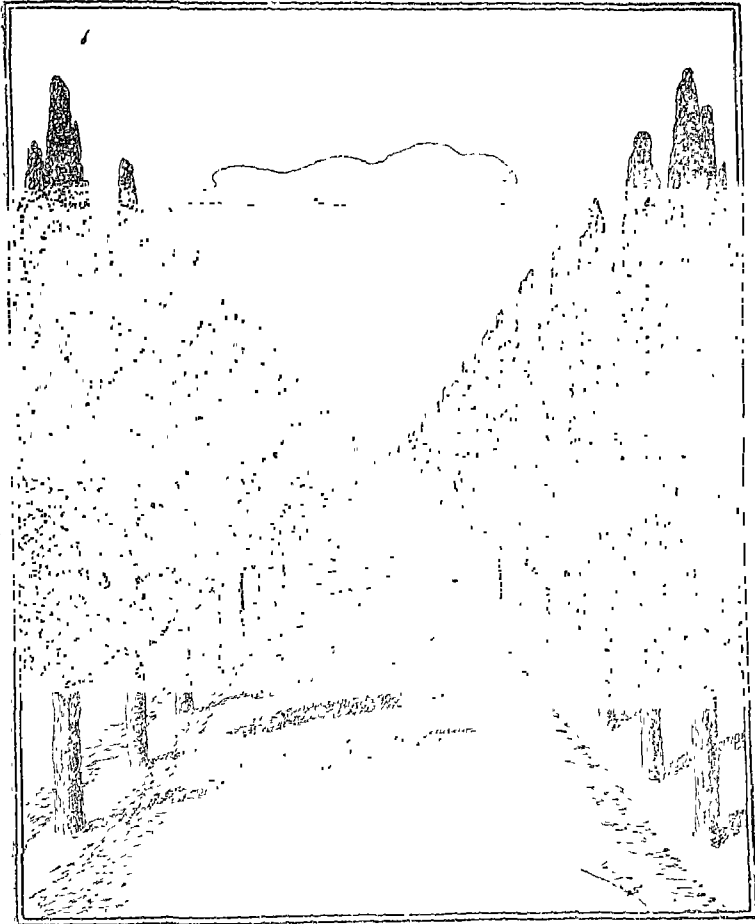
تا توانی میگیر از یار بد

بسامه را که در ضمن نامها دیده است<sup>(۲۴)</sup>

---

۱- مردمان بزرگوار ۲- سخت ۳- یعنی روح انسان بشنید سخن سودمند پرورش میابد ۴- گام آرزو

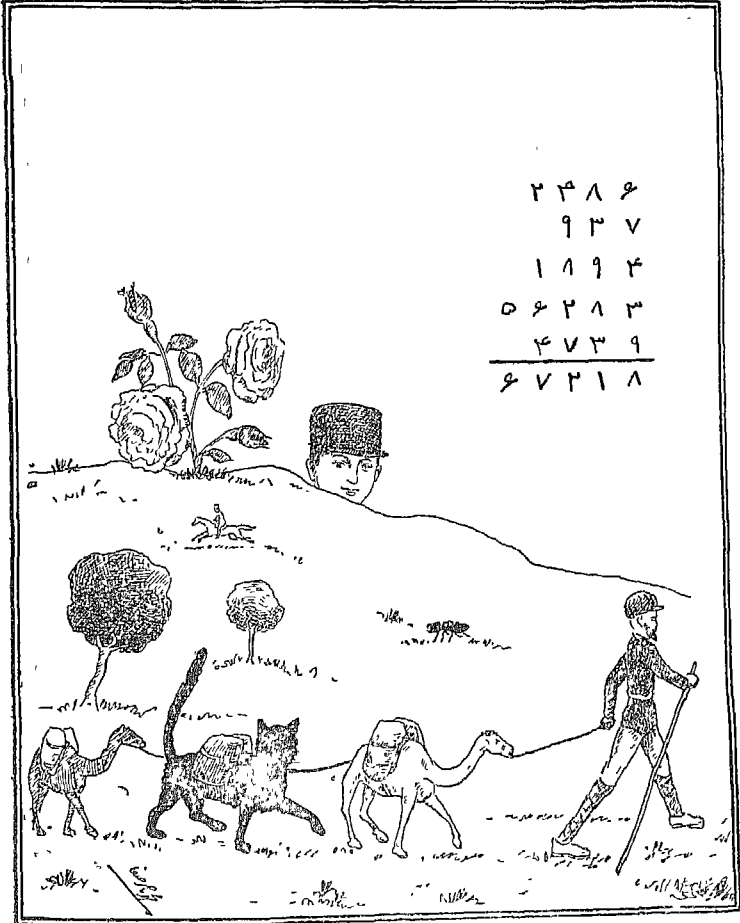
# دورنمای خیابان



هر چه ما از اجسام دور تر باشیم آنها را کوچکتر می بینیم مثلاً که تو چند برابر کوچکتر است  
ولی اگر از ما دور باشد آنقدری که نزدیک ماست کوچکتر نظر می آید  
پس چنین اگر در اول خیابانی طولانی بایستیم آخر آن را بسیار تنگ می بینیم  
فقط شاهد کشیدن تصویر این نکته را رعایت میکنند و هر چیزی را با اندازه دوری و  
نزدیکی کوچک یا بزرگ می کنند

شکل که در این صفحه می بینید خیابانی را نشان میدهد که در دو طرف آن درخت کاشته اند  
تصویر درختهای اول خیابان را بزرگ کشیده اند و هر چه دور تر می رود کوچکتر شود و  
تا آخر خیابان که درختها هر کدام با اندازه یک نقطه و چسبیده بهم نظر می آید

# خط عمده‌ی برای آزمایش<sup>(۱)</sup>



در هر یک از این شکلها غلطی است که مخصوصاً گذارده شده تا شاگردان را بیازماید  
و ببینند تلفت آن غلطها میشوند یا نه مخصوصاً گاهی این امتحانات را میکنند  
که شاگردان با هوش در کتاب و در شکل و در حساب و در نقشه و در گفتگو  
غلطها را پیدا کرده بگویند و این آزمایش خوبی است  
حالا باید غلط هر یک از این شکلها را پیدا کنید و روی کاغذ بنویسید و  
از معلم نشان دهید تا معلوم شود کدام یک از شما با هوش تر هستید

۱ - امتحان



## اصطلاحات جغرافی

جزیره قطعه زمینی است که آب از همه طرف بر آن احاطه داشته باشد  
شبه جزیره زمینی است که از یک طرف متصل خشکی و دیگر اطراف آن آب احاطه  
کرده باشد

چهار جزیره نزدیک بهم را مجمع الجزایر گویند

بلند بیامی سطح زمین را کوه می‌نامند مانند کوه دماوند و الوند

برآهگی های خاک را تپه گویند

از قلعه بغض کوه بهاد و دو آتش بیرون می‌آید اینگونه کوهها را آتش فشان می‌نامند

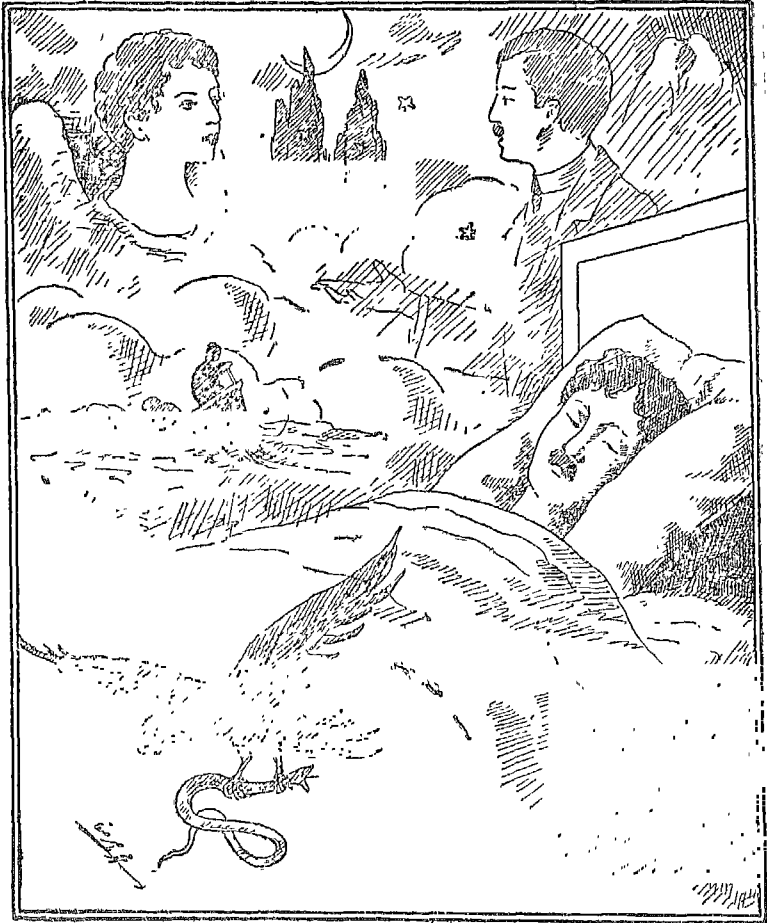
جلگه زمین وسیعی است که در آن کوه و تپه نباشد

زمین وسیع بی آب و علف بیابان است

مملکت قسمت بزرگی از زمین است که چند ایالت و ولایت تقسیم شود هر ولایتی دارای

چندین بلوک می‌باشد

کتاب





نذاغم کجا دیده ام در کتاب  
ببالا صنوبر بیدار حور  
چو خورشیدش از چهره تیافت نو<sup>(۲۱)</sup>  
فرشته نباشد بدین نیکوئی<sup>(۳۱)</sup>  
که ابلیس را دید شخصی نجواب  
تو کاین روی داری بحسن قمر<sup>(۴۱)</sup>  
چرا در جهانی برشتی نمر<sup>(۶)</sup>  
ترا سنگین روی پنداشتند<sup>(۷)</sup>  
بگرما به در زشت نگاهشتند<sup>(۸)</sup>  
شند این سخن بخت برگشته دیو  
بزارای بر آورد بانگ و عیو<sup>(۱۰)</sup>  
ولیکن قلم در کف دشمن است  
که ای بخت این نه شکل من است  
کنونم بکین<sup>(۱۱)</sup> مینگارند زشت  
بر اند احم بچشان از بهشت  
از بستان سدی

۱- تعدادت ۲- یزدخسید ۳- پیش ۴- نیکوئی ۵- ماه ۶- شور ۷- ترس آور

۸- تمام ۹- نقش کردند ۱۰- فریاد ۱۱- دشمنی

## پند و انشال

کار امروز را بفرود میسند از  
کار نگرده فرزندارو  
برای کور شب و روز یکی است  
تہا بقاضی زرقہ خوشحال بر میگردد  
جواب بلہان خاموشی است  
از مودہ را از نمودن خلاست  
بزرگی بعقل است نہ بسال  
اگر گل نیستی خار ہم باش  
جنگ اول بہ از صلح آخر است  
چوب کج را تا با تش نہ زدر است نمی شود  
حرف حق تلخ است  
۱- امتحان ۲- امتحان کردن

## زراعت

محصول بردو قسم است دیمی و آبی  
محصول آبی آنست که از قنات یارودخانه آبیاری شود و دیمی آنکه از باران  
مشروب گردد

بر زمینی برای نوعی از زراعت خوب است برزگران زمینها را می شناسند  
و میدانند در هر سه زمینی چه باید کاشت و کدام زمین برای چه محصول بهتر است  
مشکلاتی را که آب فراوان لازم دارد در زمین مرطوبت میکارند  
بعضی خاکها برای کشت و زرع خوب نیست اینگونه خاک ابرزگران کاروان  
که دوداده برای زراعت آنها دویسازند

# دل زیر دستمان نباید شکست

در دین پراکنندگان جمع دوا	که جمعیت باشد از روزگار
نخواهی که باشی پراکنده دل	پراکنده گان راز خاطر عقل
دل زیر دستمان نباید شکست	بادا که فتنه داشوی زیروست
غم زیر دستمان بخور زینهار	برس از زیر دستی روزگار
مکن خیره بر زیر دستمان مغم	که دشتی است بالای دست تو مغم
چه خوش گفت فردوسی پاکر اود	که رحمت بر آن کریمت پاکر باد
میا زار موری که دانه کش است	که جان دارد و جان شیرینش است
مزن بر سینه ناتوان دست زو	که روزی در افتی بمایشن چو نور
گر نفم ز تو ناتوانم ستم بسی است	تو اما تر از تو ستم آخر کسی است
خدا را بر آن بنده بنمایش است	که خلق از وجودش در آسایش است

۱- یعنی چاره گان نافرمانش مکن - ۲- بی پروا - ۳- بزرگترین عجز بر آن صاحب کتبت باشد - ۴- خاک

## سلسله کیان کیقباد و

اول پادشاهی که از زرادینو چهر تخت کیان نشست کیقباد بود

یشاهی نشست آن زمان کیقباد  
زگردان و نامش اوران یاد کرد  
بداد و دهبش کیتی آباد کرد  
بر اینگونه صد سال شادان بست  
عنان تاج گوهر بر سر نهاد  
نگر تا چنین در جهان شاه گیت

کیقباد با افراسیاب و تورانیان جنگ کرد

رستم که پهلوان لشکر ایران بود در جنگ با تورانیان دلادری و مردانگی بسیار نمود  
و افراسیاب را شکست سختی بداد

فردوسی فرماید

کلی گرزّه گاو سیکر بچنگ  
چو برگِ خزان سه فرد ریختی

زمین کرده بدست رستم بچنگ  
بهر سو که مرکب بر این گیتی

بشیر بر آن چو بگذاشت دست  
مرسه فرازان همی گرد پست



بر ویرینه<sup>(۴)</sup> دسان<sup>(۵)</sup> یل<sup>(۶)</sup> ارجبند<sup>(۷)</sup>  
برید و درید و شکست و بیهت  
برفتند ترکان ز پیش<sup>(۸)</sup> مغان<sup>(۹)</sup>  
وز انجا بجیون<sup>(۱۰)</sup> نهادند رودی  
گشته<sup>(۱۱)</sup> یلیح و شکسته سپهر  
همه پهلوانان ایران سپاه  
بجای آمدند آن سپاه همان<sup>(۱۲)</sup>

بیخ و تیسر و بگرز و کند  
یلان را سر و سینه و پای و دست  
کشیدند لشکرموی دامغان  
خلیده دل و بانم و گفتگوی  
نه بوق و نه کوس<sup>(۱۳)</sup> و نه تاج و کمر  
زره بازگشتند نزد یک شاه  
شدند آفرین خوان بشاه جهان

استاد از شاهنامه سنه دوی

۱- سران سپاه و زرگان مکت ۲- زندگانی کرد ۳- خفت بود ۴- گرز ۵- آب

۶- ملک ۷- عسکر ۸- نام رودی است در ترکستان ۹- نخ موی آن بر سر شاه بود

تصویر ایرانیان سیستانه ۱۰- هجوم ۱۱- طبل بزرگ ۱۲- بزرگان

## بدن انسان

بدن انسان از گوشت و پوست و استخوان و رگ و پی در دست شده است

روی بدن از پوست پوشیده شده است

پوست دارای سوراخهای بسیار کوچکی است که از آنها عرق بیرون میآید

این سوراخها را مسامات میگویند

رگ لوله باریکی است که خون در آن گردش میکند

خون از قلب بیرون میآید و قلب بر میگردد

قلب در طرف چپ سینه قرار دارد

رگ برد و قسم است شریان و ورید

شریان رگی است که خون را از قلب تمام بدن میرساند

شریان بزرگ را شاه رگ میگویند

شریان بزرگ از قلب بیرون میآید و شاخه شاخه میشود و از آنها شریان های کوچک



عشب میگرد

خون بوسیده شرماینها در تمام بدن جسمیان پیدا میکند  
در یدرگی است که خوزرا بقلب بر میگردد اند

---

۱- پی را بر پی عصب گویند

پند و امثال

چوپانِ خانِ بدتر از گرگ است

ارمغانِ مور پایِ طغ است

از تفنگِ خالی دو نفر میترسند

باد آورده را باد میبرد

اسبِ نجیب را یک تازیانه بس است

تا جای ندانی پای منبر

چاه کن همیشه تیر چاه است

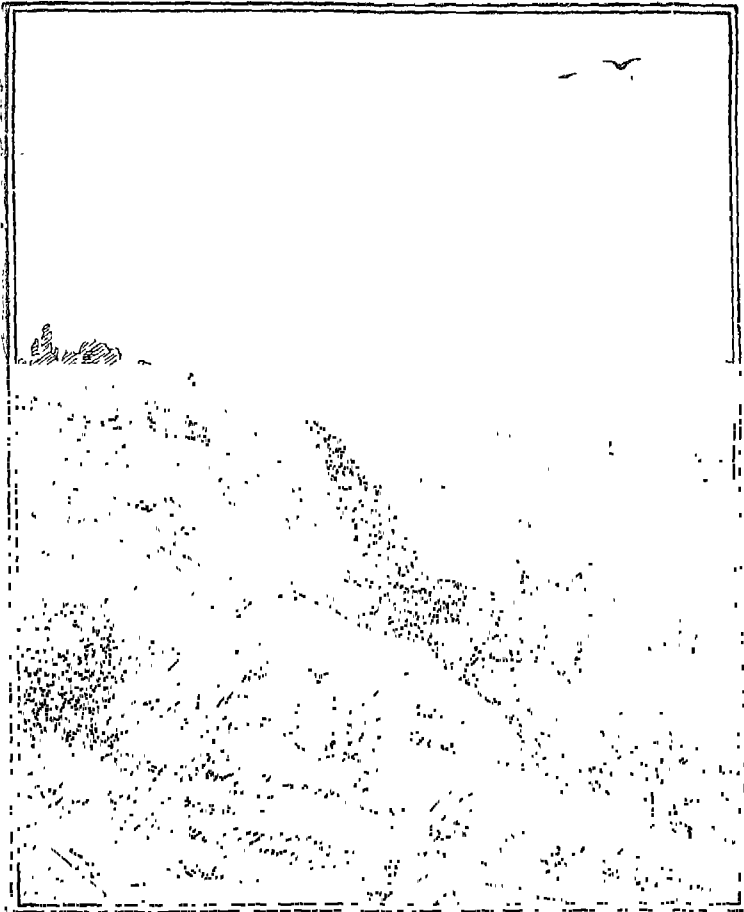
## آنوشیروان معلم

گویند آنوشیروان را در کودکی معلمی دانشمند بود روزی معلم بی تقصیر او را بیاورد  
آنوشیروان از اینکار بسیار خشمگین شده کینه معلم را در دل گرفت چون بر تبه سلطنت رسید  
روزی آن معلم را بنخواست و از او پرسید زمانی که تعلیم من میسر داشتی چرا بگناه مرا  
بردی و بدان سختی بیاوردی گفت ای ملک چون امید داشتتم که بعد از پدر پادشاهی  
رسی خواستم معلم را چشیده باشی تا در ایام سلطنت بظلم اقدام نمائی و بشیوه  
و شفقت با مردم رفتار کنی

آنوشیروان چون این سخن شنید او را تحمیل بسیار فرمود و خلعت و تمش از زانی

داشت

# خروس و روباه



روباهی از نزدیک و بی میگذشت خروسی را دید که دانه برمی چسبند پیش رفته  
سلام کرد و زبان تعلق کشود و گفت پدرت خروسی بسیار خوش آواز بود من  
هر وقت از اینجا میگذشتم و آواز او را می شنیدم خوشدل میشدم  
خروس گفت من هم در آواز کمتر از پدرم نیستم و به عبادت خروسان چشمهای  
خود را بسته بالهام را بر هم زود و بنای خواندن گذارد و روباه فرصت را غنیمت  
شمرد و به محبت او را بگرفت گهمای ده خبر شدند و روباه را دنبال کردند  
خروس بر روباه گفت اگر میخواهی از دست سگها رهایی یابی فریاد کن و بگو  
خروسی که من گرفته ام زده شنا نیست از زده دیگر است روباه فریب نخورد  
همیشه دنان خود را برای فریاد باز کرد خروس پرید  
روباهی از روی حسرت نگاهی بخروس کرد و گفت لعنت بر آن دهنی که  
بیوقع باز شود خروس گفت لعنت بر چشمی که بیوقع بسته شود

خدا کن ز آنچه دشمن گوید آن کن  
که بر زانوزنی دست تغان<sup>۳۱</sup> بن  
گرت راهی نماید راست چمن تیر  
از او برگه دوراه دست چپ گیر

۶- چالموسی ۲- تبرس ۳- زیان دهنر

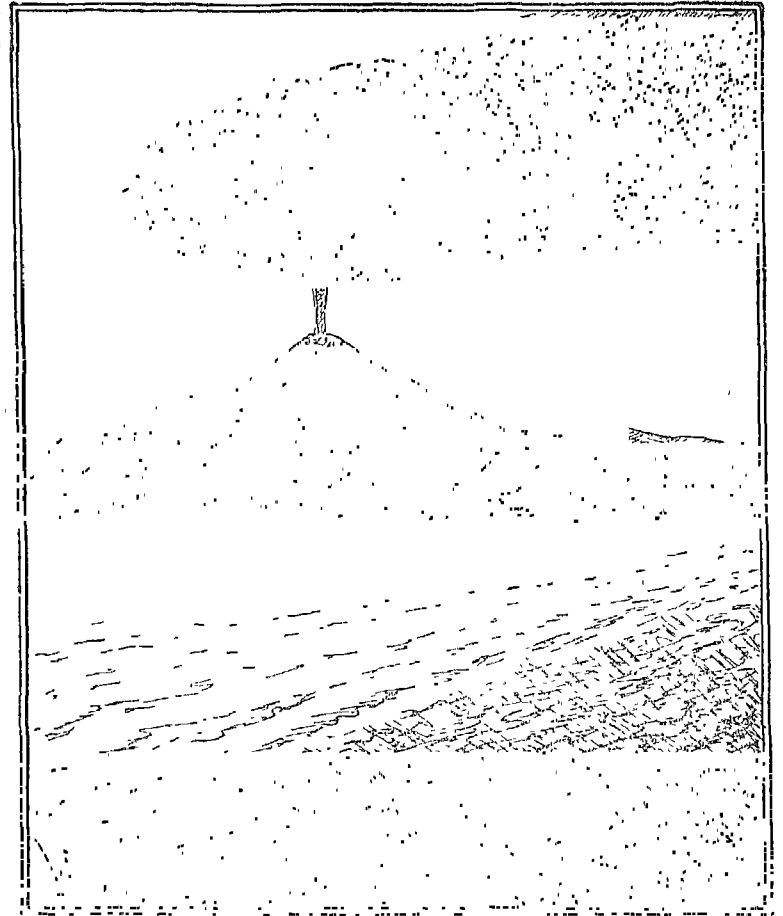
## نیکوکاری

نباشد همی نیک و بد پایدار  
همان به که نیک بو و یا و کاه  
هر آنکس که اندیشه بد کند  
بفسر جام بد با تن خود کند  
بپاداش نیکی بیایی بهشت  
خاک آنکه جز تخم نیکی نکشت  
از شایسته زردی

## راستی

به از راستی در جهان پیش نیست  
ز کز می تبریح اندیشه نیست  
فردوسی

# کوه آتش فشان



معلوم است بچیک از شما کوه آتش فشان اندیده اید اما کوزه آتش بازی را  
تا شا کرده اید که چگونه از سر آن آتش بیرون میجهد همچنان از قلعه بعضی کوهها  
آتش و سنگ مواد که اخته بیرون میآید

سبب آتش فشان ز کوه ها آن است که در درون زمین مواد می هست که از شدت  
حرارت گداخته و ذوب شده است آن مواد که اخته از هر جا زخمه پیدا کرد

خارج میشود

کوه دماوند در قدیم آتش فشان بوده اکنون خاموش است اما گاهی بخار و  
دود از دانه آن بیرون میآید

# حکایت

یکی بر سر شاخ <sup>(۱)</sup> بن میسرید خداوند <sup>(۲)</sup> بستان نظر کرد و دید



بگفتا که این مرد بد میکند نه بر کسی که بر نفس خود میکند



## بضم و تنفس

بضم غذا پس از اینکه در دوان جویده و نرم شد از راه حلق و مری که آنرا  
گلوسرخ نیز میگویند وارد معده<sup>(۱)</sup> میشود

معده مانند کینه است که از یک طرف بگلوسرخ و از طرف دیگر بروده<sup>متصل</sup>هاست  
غذا پس از آنکه از معده گذشت بروده میرود

تنفس انسان از بینی و دوان و مسامات بدن تنفس میکند هو از دوان  
و بینی و ناهی<sup>(۲)</sup> میگذرد و داخل ریه<sup>(۳)</sup> میشود

انسان دوریه دارد یکی در سمت راست و دیگر در سمت چپ هنگام تنفس  
از هوا پر و خالی میشود

پوست بدن باید همیشه پاک باشد تا بتوانیم از مسامات آن تنفس کنیم

---

۱- معده از بغاضی بگویند ۲- ناهی ۳- ریه را بغاضی میگویند

## همت

همت اگر پایتزدائی کند      پشه بی بال همسانی کند  
 همت اگر سلسله جنبان شود      مور تواند که سلیمان شود

از غلام برین و خوش باغی

همت بلند دار که مردان روزگار      از همت بلند بجائی رسیده اند

حافظ

بهر کاری که همت بسته گردد      اگر خاری بود گلدسته گردد

بچوگانِ همت توان بردگویی

۱- در تبسه و درج ۲- فردون یعنی زاده کردن ۳- نام مرغی است مشهور ۴- رشته و زنجیر ۵- پیغمبر

۶- پادشاه بنی امیه ای که همت با او مردن است ۷- دستمال

### پند و اندرز

بدونیک چون هر دمی بگذزند	همان به که نامت به نیکی برند
گیرم پدر تو بود فاضل	از فضل پدر تو را چه حاصل
مروت نباشد بی باکسی	کز ونیکوئی دیده باشی بسی
نه بر آدمیزاده از دود <sup>(۱)</sup> است	که دزدان میزاده بر دود <sup>(۲)</sup> است
ای بسا ابله <sup>(۳)</sup> آدم رو که هست	بس ببردستی نباید داد دست
دوستی با مردم دانا نگوید	دشمن دانا به از نادان دوست
آنچه در آینه جوان بیند	پیر در خشت خام آن بیند
گف بر آن آدمی شرف دارد	که دل مردمان بسیار دارد
میان دو کس جنگ چون آتش است	سخن چین بد بخت هیزم کش است
مزن تی مائل بگفتار دم	نگو گو اگر دیر گوئی چه غم

## فلزات عمده

### آهن و پولاد و مس

آهن فلزی است سخت و تیره رنگ که از معدن استخراج میشود و از آن میل و چکش و قفل و تبر و مانند آن میسازند

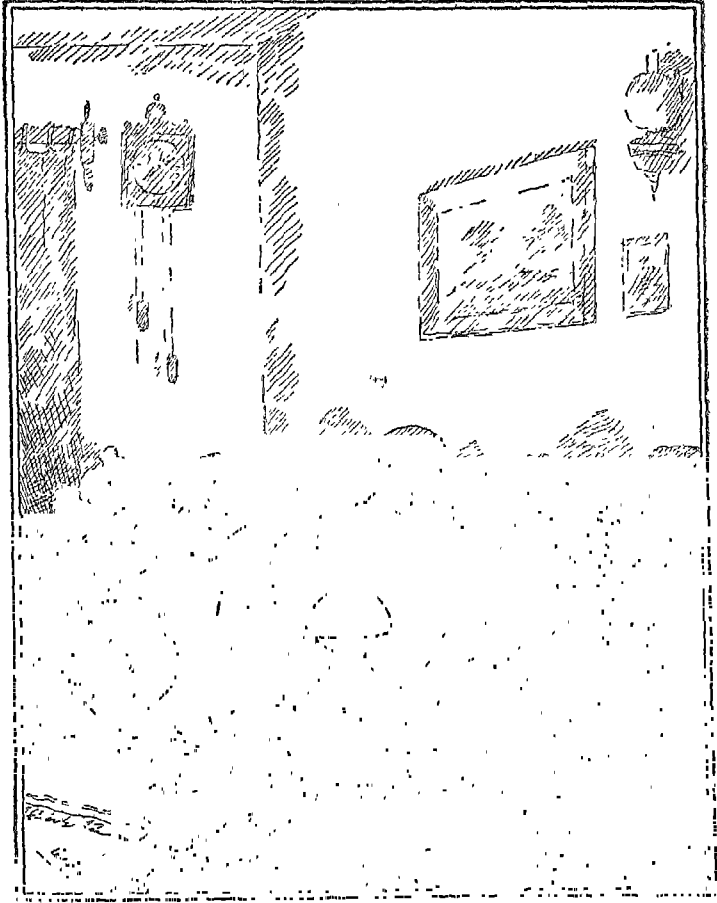
در فرنگستان معدن آهن بسیار است هر سال مقدار زیادی آهن از معدن آنجا بیرون میآورند و بعضی نقاط ایران معدن آهن یافت میشود

پولاد از آهن سخت تر است آنرا برای ساختن کار و ماشین و غیره بکار میبرند مس فلزی است سرخ رنگ که آنرا مانند آهن از معدن بیرون میآورند از مس دیگ و کاسه و بشقاب و قاشق و پنجره‌های دیگر میسازند

خرف مس را با قلع سفید میکنند که ترشی در آن اثر نکند و رنگ نزنند

رنگ مس سبز رنگ و زبر است در ایران معدن مس بسیار است از همه متمرعدان مس سبزوار و زرنجان و کرمان و آذربایجان است

# سحر ماه رمضان



داوده ساله بود چون خواهرانش وزه میگرفتند او هم هوس کرد روزه بگیرد  
همه اهل خانه سحر برنجاستند سماور را آتش میکردند میگذازند گوشه اطاق غفلت  
میجوئید هوا هم قدری سرد بود انسان از آتش سماور و بخار آن برش نمی آید  
بچه مادور سماور جمع میشوند مادرشان با پی سماور می نشست بر کد ام یک فغان  
چای میداد که خواب از سرشان برود بعد سحری میخوردند و مشغول دعای سحر میشدند  
اینجا میدان میدان داود بود که دعای سحر را از برداشت داود دعا را بلند  
مینخواند دیگران با او هم آواز میشدند نزدیک اذان صبح همه یکبار دیگر آواز میخوردند  
وقت میکردند بعد از اذان نماز میخواندند بزرگتران مشغول خواندن قرآن و دعایشند  
و بچه های میخواندند

## حکایت

چهارنفسه نماز میخواندند یکی از ایشان سخن گفت و دیگری <sup>(۱)</sup>لامتش کرد که سخن گفتی و نمازت باطل شد سومی بخندید و گفت نماز هر دو شست که سخن گفتید چهارمی گفت خدایا شکر که من هیچ نگفتم

از ایشان تا آنی نقل نمیشد است

## جای پای شیر

صیاد می در جنگل میز سگنی را دید و از او پرسید آیا میتوانی جای پای شیر را بمن نشان دهی تا اورا شکار کنم همین سگن جواب داد من در این نزدیکی شیری دیدم شتاب کن الا آن باو میرسی صیاد بیچاره زگش پریده بر خود لرزید و گفت من جای پای شیر را میخواستم

نه خود او را

## حکایت

ربا خواری از زود بانی فتاد  
پسرتپه روزی گریستن گرفت  
نخواب اندرش دید و پرسید حال  
بگفت ای پسر قصه بر من مخوان  
شنیدم که هم در نفس جان بداد  
و گر با حریفان نشستن گرفت  
که چون رشتی از خشم و شرم و سوال  
بد و نوح در افتادم از زرد بان

درستان سدی

---

۱ - راجح کسی است که بول بقبض دهد و با نفس پس گیرد ۲ - دوم ۳ - گریه کردن ۴ - دشمنی سخت یافتن

۵ - زنده گردیدن جمع شدن مردم در قیامت برای سؤال و حساب

## نید و امثال

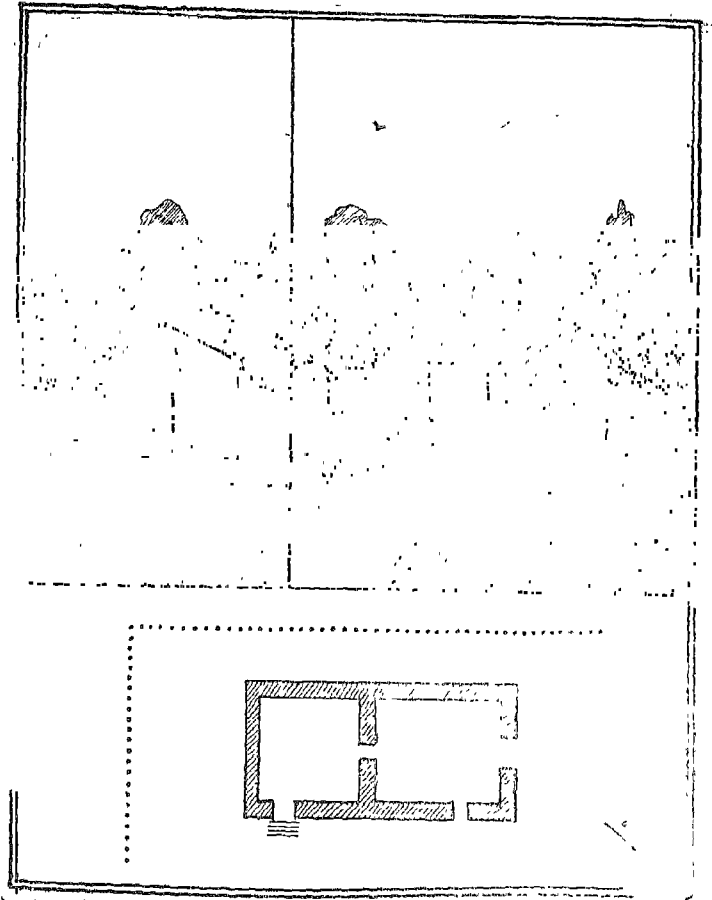
یار خوب را روز بد باید شناخت

یک دست بی صداست

انصاف نصف دین است



# دورنما و نقش خانه



اگر خانه یا چیزی دیگر از دور به بینیم و تصویر آنرا چنانکه دیده میشود در روی کاغذ بکشیم آن  
تصویر را دور نما گویند

در این صفحه تصویر خانه ایست که دو دیوار و یک طرف شیروانی آن دیده میشود این خانه  
یک در و دو پنجره دارد و طرف چپ اطاق کوچکی است که پهلوی دیوار آن پله چوبی  
پیدا است در دو طرف خانه زرده کشیده اند پشت زرده ها درخت کاشته اند  
تصویری دیگر نیز در این صفحه می بینید این دورنمای همان خانه است که از روبرو  
کشیده اند و بدین جهت جز یک طرف آن دیده نمیشود

سواران وقتی میخواهند خانه بسازند پیش از شروع بکار بجای اینکه تصویر خانه را بکشند  
محل دیوارهای خانه را روی صفحه کاغذی رسم میکنند و آنرا نقشه خانه میگویند  
در این صفحه نقشه خانه را بهم کشیده ایم خطهای سیاه نهن جانی دیوارها و  
نقطه های سیاه جای زرده ها است

## حکایت

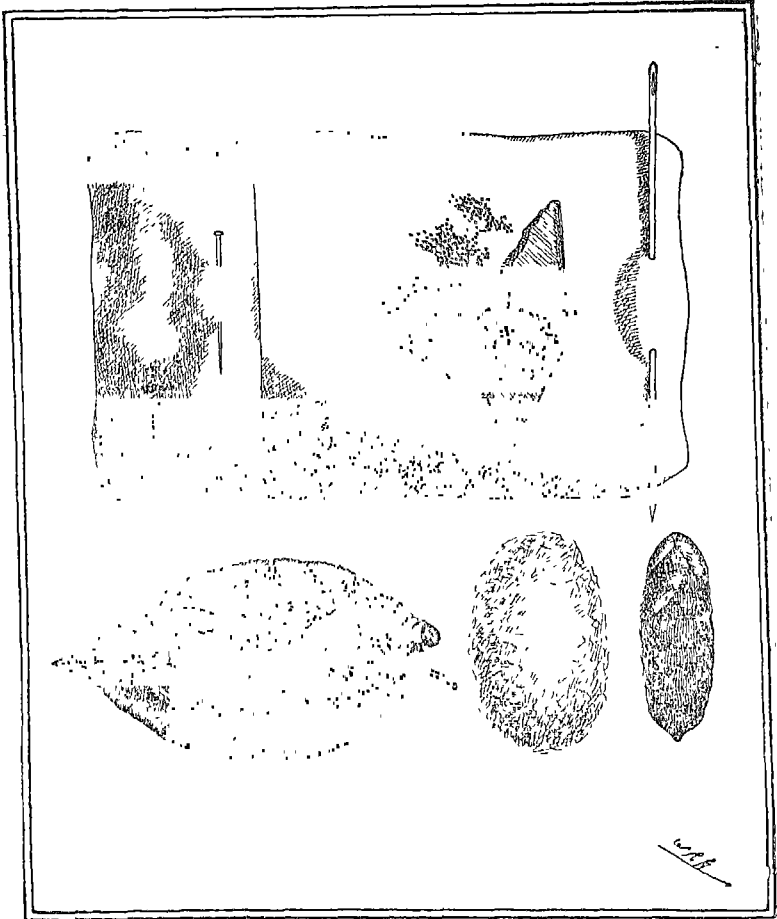
گروهی از حکما در بارگاه کسری مصطفی سخن می گفتند بود ز جبر که هست ایشان بود خاموش  
 بود سوال کردندش که با ما در این بحث چرا سخن نگویی گفت وزیران بر شمال اطبا اند  
 و طبیب دارند هر که تمیم<sup>(۵)</sup> چون می نیم که رأی شما بر صوابست مرا بر سران سخن گفتن حکمت بنا شد  
 چو کاری بنصیول من<sup>(۶)</sup> بر آید<sup>(۷)</sup> مراد وی سخن گفتن نشاید  
 و کرسی نیم که با بنیا و چاه است اگر خاموش بنشینیم گناه است  
 از باب اول گلستان سدی

---

۱- دانشندان ۲- لقب از شیردان پادشاه ساسانی ۳- بزرگتر ۴- گفتند ۵- بیچار

۶- راست و درست ۷- زیاد و گوی ۸- بجزم آید ۹- کور را

# کرم ابریش



س. م. م.

کرم ابریشم نخست در چین بوده است و از چین آنرا بمالک دیگر برده اند  
در فصل بهار کرم ابریشم از تخم بسیار بیرون میآید و آن هنگام برگ درخت توت را  
نزدیک او میریزند کرم ابریشم برگ توت را میخورد و رفته رفته بزرگ میشود پس از آنکه  
بزرگ شد تارهای دور خود می‌تند آنرا پسلیه گویند

پسلیه کرم ابریشم اشکال مختلف دارد و رنگ آن سفید یا زرد است و بزرگی گل  
و نفش کم رنگ هم دیده شده است

پسلیه را با بنجار آب حرارت میدهند تا کرم آن بمیرد بعد پسلیه را در آب بویس می‌شستند  
و تار آنرا از هم باز میکنند و میانند و از آن پارچه ابریشمی میسازند  
پارچه ابریشمی از همه پارچه لطیف تر است

در مملکت ایران مخصوصاً در گیلان و مازندران و خراسان ابریشم عمل میآید  
ابریشم مال التجاره سبک و وزن گرانهای آن است

# چو استاده دست افتاده گیر

که دیگر خندان ز بقال کوی <sup>(۳)</sup>	بزارید وقتی زنی پیش شوی <sup>(۲)</sup>
که این جو فروشت و گندم نمی <sup>(۴)</sup>	ببازار گندم فروشان گری
بزن گفت ای روشنائی بساز <sup>(۵)</sup>	بدلاری آمد صاحب نیاز
نه مردی بود نفع از او اگر گرفت	بایستد ما کلبه اینجا گرفت
چو استاده دست افتاده گیر	ره نیک مردان آزاده گیر

بهستان سعدی

۱- نازی کرد ۲- شربس ۳- محله ۴- برو ۵- منی عبارت این است که ای پادشاه صبر کن

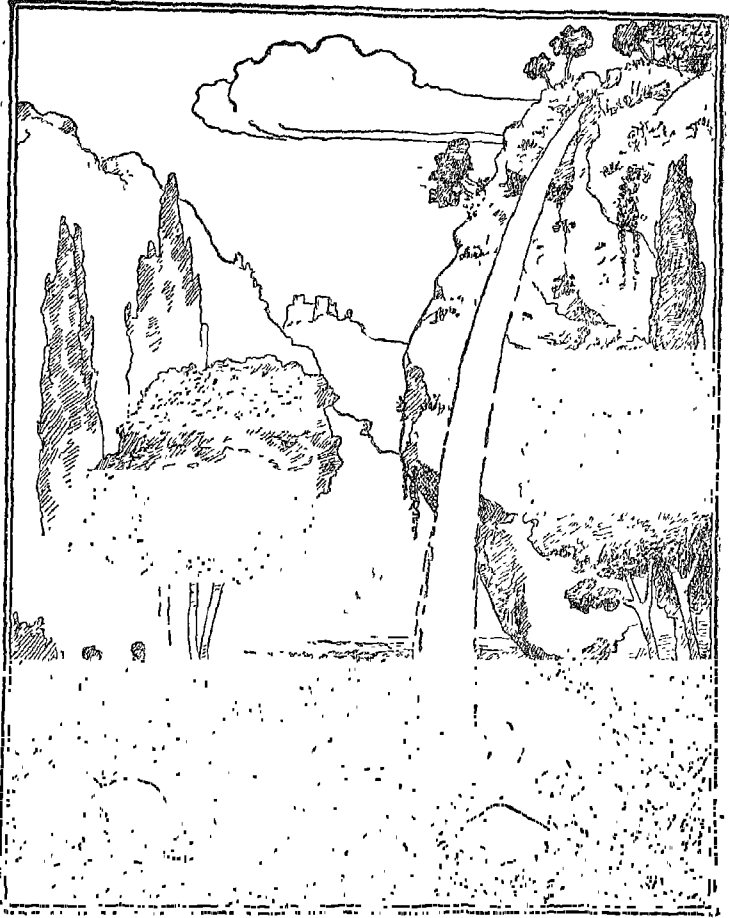
۶ - دکان

## پند و امثال

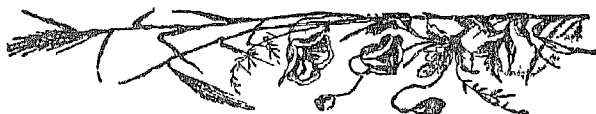
### صرف حساب یک کلمه است

### چشم بنیاب ترا ز سبده عصا

# آبشار



جانی را که آب از بلندی به پستی میریزد آبشار گویند .  
آبشارهای بزرگ در کوهستان است  
آبشار هر کجا باشد بر صفا و طراوت آنجا میافسند  
در پس قلعه که نزدیک طهران است آبشار با صفا میباشند و مردم تهر آن  
تابستان برای گردش و تفریح تماشای آن میروند  
بلندی بعضی آبشارها زیاد است  
بزرگترین آبشارهای روی زمین آبشار نیلگارات که در امریکای شمالی





# کیکاوس

از سده یکم

پس از مرگ کیتیا دپرش کیکاوس بجای او نشست

چو کاوس گرفت گاه پدر مراوراجهان بنده شد سرسبز

پسین گفت کاند جهان شاه کیت گذشته زمن در خورگاه کیت

گویند یک روز که وهی نزد کیکاوس بود ندکی از آنها زبان بوصف ما نذران گشود  
و گفت

که ما نذران شاه رایا دباد همیشه برو بومش آبا دباد

که در بوستانش همیشه گل است زمینش پر از لاله و سنبل است

هو انوشکوار و زمین پر نگار نه گرم و نه سرد و همیشه بهار

نوازنده نیل باغ اندرون گزارنده آهو براغ اندرون<sup>(۱)</sup>

دی و آذر و بهمن و فسر و دین همیشه پر از لاله بسینی زمین

کیکاوس چون این وصف بشنید عمت بگرفت آن دیار گاشت و با سپاهی گران<sup>(۲)</sup>

بدان سوی رفت با مردم آن ولایت در جنگ شد ولی از این شکر کشی سودی نبرد  
سگت خورد و با تنی چند از سران پناه بدست دشمن گرفتار گردید چون رستم این  
خبر شنید بسوی مازندران شتافت در راه با شیر و ارد و با وزن جادو و گرو دیوان  
جنگید و آنها را بکشت همیکنه با مازندران رسید یککاس و بسمرا هانش را از بند  
رهائی داد

یککاس فرزند بی جوانمرد و دلاور بود که سیاوش نام داشت سخن چینیان از  
او زود پدید گونی کردند یککاس بر او خشم گرفت سیاوش دل آزرده شد و بتوران  
نزد افراسیاب رفت افراسیاب دختر خویش فرنگیس ابوی داد  
برادر افراسیاب بر سیاوش رشک برد و بنای قتله انگیزی گذاشت تا افراسیاب  
سیاوش را بگناه بکشت

شماره نهم - فردوسی

۱ - نعت ۲ - شایسته و باق ۳ - ستایش ۴ - مزین ۵ - نقش ۶ - خواننده

۷ - فراسنه ۸ - در غار دهم ۹ - نخت فردوس ۱۰ - سیاهین

## حکایت

دولِ دردمندش با ذر تباقت <sup>(۳)</sup>	جوانی سرازرایِ مادر تباقت <sup>(۱)</sup>
که ای سوتِ مهر فراموش <sup>(۴)</sup> عهد <sup>(۵)</sup>	چو بیچاره شیدشش آورد <sup>(۶)</sup> مهد
که شبها ز دست تو خواهم نبرد	نه گریان و در مانده بودی و نبرد <sup>(۷)</sup>
مگس اندن از خود جمالت نبود	نه در مهد نیرویی و حالت نبود
که امروز سالار و <sup>(۸)</sup> مهر نخبه <sup>(۹)</sup>	توان کودک از مگس رنجبه <sup>(۱۰)</sup>
که نتوانی از خویشتن دفع <sup>(۱۱)</sup> مور <sup>(۱۲)</sup>	بجانی شوی باز در قفس <sup>(۱۳)</sup> گور

از برستان سدهی

---

۱- بچپید ۲- تش ۳- بوزایند ۴- لاجواره ۵- محبت ۶- پیمان ۷- حاجسته ۸- قوت

۹- آزرده ۱۰- بزرگ ۱۱- پرتوت بی باک ۱۲- تو ۱۳- راندن

## حکایت

یکی از بزرگان نزد انوشیروان شفاعت گناهکاری را کرد انوشیروان گفت  
گناه او بزرگ است گفت من هم گناه بزرگ را شفاعت میکنم چه از گناه تو  
میتوان درگذشت انوشیروان انوش آه و شفاعت او را قبول کرد و آن

گناهکار را بخشید از آن نحسی نفوس می شد بهت

## پند و امثال

آبی که آبر و بسب در گلو میریز

او آرزو دهنل شنیدن از دور خوش است

توبه کرک مرگ است

با خد اباش و پادشاهی کن

بوی گل از آن که جویم از گلاب

اگر نیستی با بد شو یار

## طلا

طلا که آن از زینس کونید فلزی کیاب و گرانهاست  
از طلا پول سکه میزنند و اسباب زینت میسازند  
بسیار دیده شده که پول اسباب طلا قرنها بدون تفسیر دزیر خاک مانده است  
چونکه آب هوا طلا را فاسد میکند  
طلا را از معدن بسیر و ن میآورند در بعض نقاط ریزه طلا در خاک یافت میشود  
مردم خاک را میسوزیند و طلا را از آن جدا میکنند  
در ملکیت ایران خاک طلا در فارس و کرمان و همدان و عراق یافت میشود کوه  
در بیت فرسنگی دامغان معروف است  
چون طلا نرم است هنگامی که بخواهند از آن چیزی بسازند قدری مس باقیه داخل  
ان میکنند تا سخت شود . پول طلا اندکی مس داخل دارد

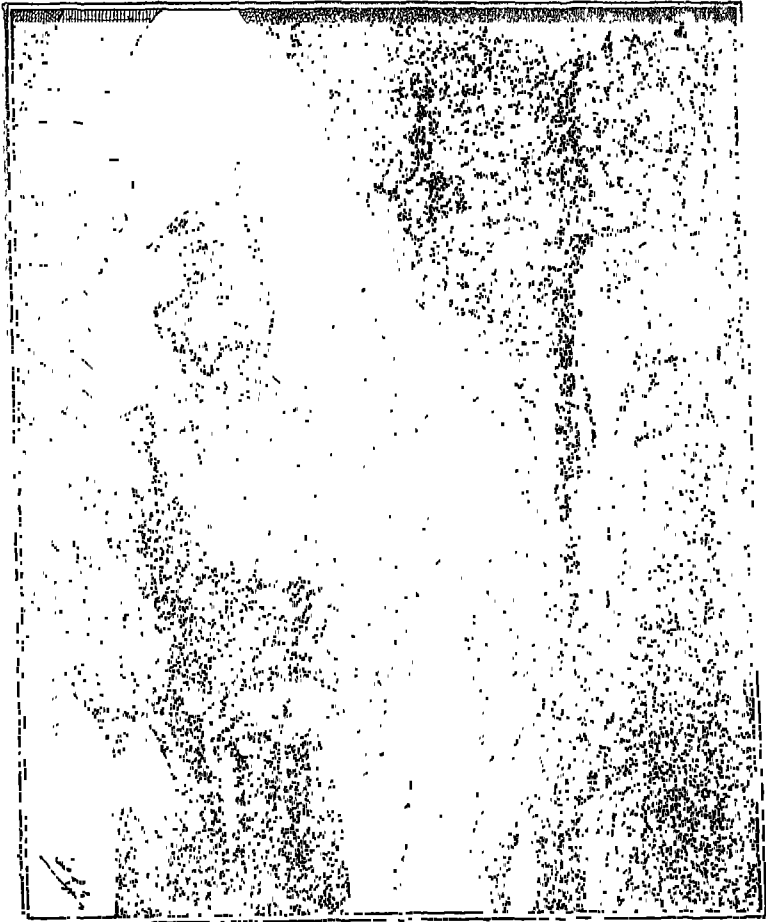
## پند و اندرز

همان کرد و گردیدن ماه و مهتر <sup>(۴)</sup>	ختر <sup>(۱)</sup> آمدن لاجوردی سپهر <sup>(۲)</sup>
سرا پرده این چنین سرسری است <sup>(۵)</sup>	پسندار کن بهر بازیگری است
سزاوار تصدیق و تحسین بود <sup>نکته</sup>	سخن گرچه هر کلمه شیرین بود
که حلوا چو یکبار خور دند بس	چو یکبار گفتی ملو باز پس
با هنر تر ز خلق دانی کیست <sup>ست</sup>	داد مردی بد بهر دانی صیت <sup>(۶)</sup>
آنکه با دشمنان تواند زیت <sup>ترکیبانی</sup>	آنکه با دوستان تواند زست
دانا طلب ز دوست مگذار <sup>(۸)</sup>	هیاش بجد و جهد در کار <sup>(۷)</sup>
گر جهد کنی بدست آید	هر چیز که دل بدان گراید <sup>(۹)</sup>
صلوات علی بن ابی طالب	

۱- گرهش ۲- زنگ ۳- آسمان ۴- جرمند ۵- بیدود ۶- خواروی ۷- کونش

۸- جستجو ۹- میل کند

# سخن خیز نباش تا کامروا باشی



(۱۱) بوذرجمهر سر بامداد که بخدمت انوشیروان میرفت می گفت سخن خیز باش تا کامروا باشی  
انوشیروان این سخن را سر زنی می پنداشت و دلتنگ میشد روزی بغلامان خود  
فرمود سحر گاهان ناشناس در راه بوذرجمهر بایستید و بی آسیب جامه از تن او  
بیرودن آرید سحر گاه غلامان راه بر بوذرجمهر بستند و جامه از تن او در آوردند  
بوذرجمهر بخانه بازگشت جامه دیگر پوشید و آن روز ناچار اندکی دیرتر بخدمت رسید  
انوشیروان پرسید موجب دیر آمدن چیست گفت می آمدم در راه تنی خنجر من رسیدند  
جامه مرا کنند و برودند ناچار بخانه بازگشتم و جامه دیگر پوشیدم  
انوشیروان گفت هر بامداد مرا نصیحت میکردی که سخن خیز باش تا کامروا باشی امروز  
این آفت تو از سخن خیزی رسید بوذرجمهر جواب داد سخن خیز کسانی بودند که پیش  
از من برخاستند و کامروا شدند . از زبان زلفی نهی شده است



## حکایت

بچین بندیش پری مرد به‌شمار  
که مار از حقیقت گن خبردار

جوابش داد آن سر طریقت<sup>(۱)</sup>  
که ده چیز است در معنی حقیقت

بگویم تا تو گرنیکو نیوشی<sup>(۲)</sup>  
کی کم گفتن است و نه خموشی

چو چشمه تا کی در جوشش باشی  
که دریا گردی از خاموشش باشی

شیخ عطار

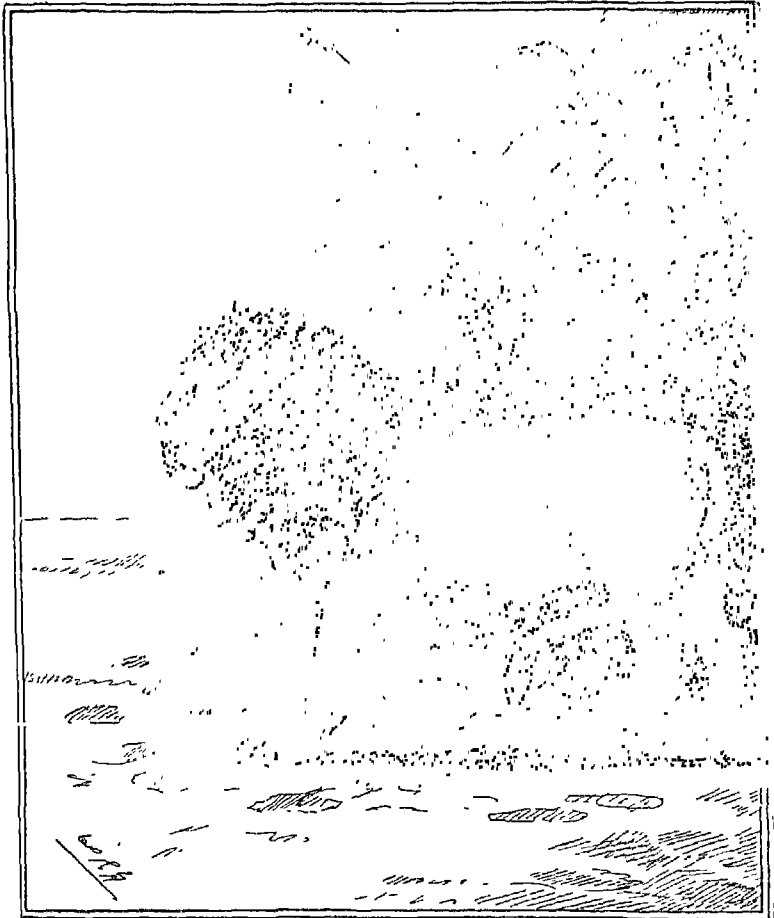
---

۱. هم‌نقبات درسیما - ۲. مار از بهاست - ۳. بوشیدن یعنی شنیدن است

## پند و امثال

مار در اول سورد و دایه را دامان  
از بک گل بهار نمی‌شود

آدم خوش معامله شریک مال مردم است  
موز دهمیشه گرسنه است



شیر در چغل های آسیا و آفریقا زندگی میکند  
زورمندی شیر چندان است که بتواند اسی را بیک ضرب دست خرد کند  
انسان در پنج شیر مانند موش در چگال گربه ناتوان و زبون است  
شیر شباهت بسیار بگربه دارد

چون چگالهای شیر زیر پنجه های نرم او پنهان است هنگام راه رفتن صدای یای او  
شنیده نمی شود

شیر دندانه های برنده دارد که طعمه خود را با آن پاره پاره میکند  
برود پلنگ مانند شیر شباهت بگربه دارند ولی از شیر وحشی ترند شیر را مکن است  
چنان رام کرد که هیچ کس آسیب نرساند و فرمان شیر بان را ببرد ولی برود پلنگ  
بسنخی رام و مطیع میشوند

شیر آفریقا دارای یا لهای انبوه<sup>(۳۲)</sup> میباشد که دور گردن درویشان او را می پوشاند

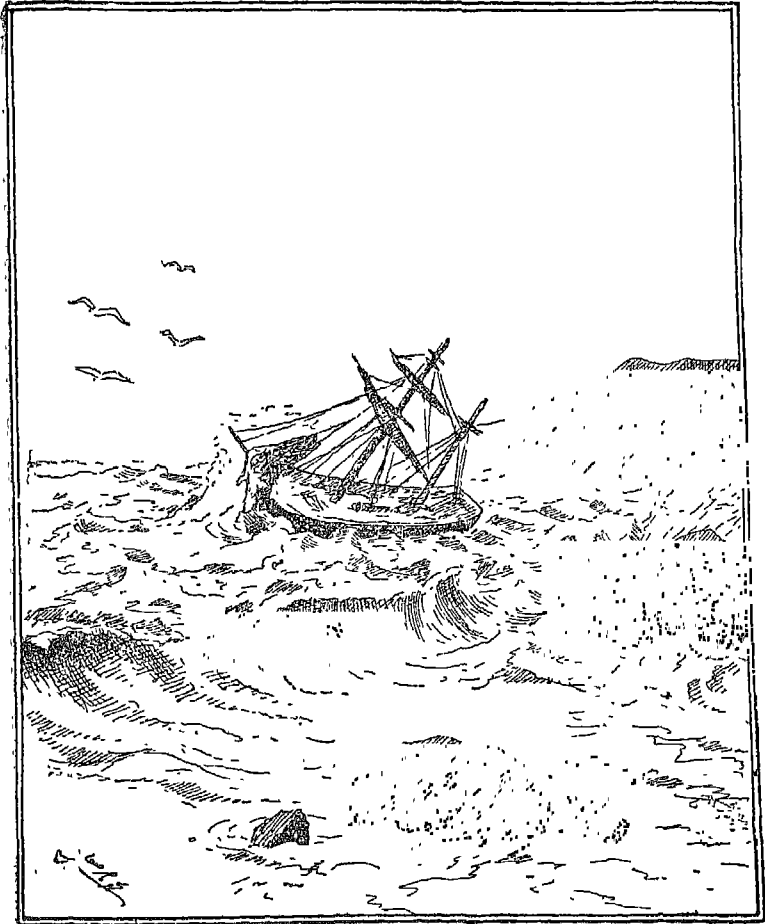
شیرِ زهرِ بسیارِ بزرگ و میانِ لاغردارد <sup>(۵)</sup> جبه شیر باندازه گاواست  
شیرِ بگامِ خشمِ چهره و خشت انگیزی پیدا میکند یا لهای او اطراف صورتش ایستد  
چشمش مانند آتش سُرُخ میشود دندان و چنگال خود را نشان میدهد دش را سخت  
میجند باند چنان مینیسد که نعره او از راه دور شنیده میشود  
شیرِ ماده یال ندارد و از شیرِ زکوچکتر است ولی در زندگی او کمتر از شیرِ زنیست  
مخصوصاً و قتی که به بچه های او حمله کنند  
در پیشه های ایران سابقاً شیر بود حالا هم شاید باشد

---

۱ - بجاره ۲ - فرمانبردار ۳ - پر و بسیار ۴ - کمر ۵ - تنه



طوفان



د فصل بهار و پائیز گاه بگاہ ابرهای تیره آسمان را فرا میگیرد بادهای تند  
میوزد گرد و غبار هوار ایره و تار میکند این انقلاب هوار اطوفان مینامند  
طوفان اگر شدت کند درختهای کهن از بیخ برمیکنند خانه ها را خراب میکند  
طوفان در دریا بسیار سنگین است<sup>۱۳۱</sup>

هنگامی که دریا طوفانی شود موجهای عظیم از هر سو جنبش درآمده بلند می‌پوشند  
هولناک در میان آب پدید میگرد و گرد ابهامی ژرف پیدا میشود  
کشتی بانان از بیم غرق کشتی‌های خود را بطرف ساحل میرانند و خلیج‌های آرام‌ناب  
میسرند

مرغان دریائی<sup>۱۳۲</sup> طوفان را از پیش در میانند و برای اینکه آسیبی نبینند  
بخشکی می‌روند

---

۱- نوزن ۲- ترسناک ۳- بزرگ ۴- عین دگود ۵- پیدا شدن

## حساب بدنیار بخش بخبر ار

دو نفر برای گرفتن اعانه بدر خانه شخصی رفتند از پشت در آواز صاحبخانه را شنیدند که با بانگ بلند بخد متکار خود میگفت چوب کبریت را چرا دور انداختی میبایست آنرا نگاهداری شاید روزی بکار آید

اندو نفس بهم نگاه کرده گفتند نزد چه کسی آمده ایم این مرد که برای یک چوب کبریت اینگونه سختگیری میکند هرگز اعانه نخواهد داد در این اثنا صاحب خانه در را باز کرد پرسید چه میخواهید مقصود خود را با او گفتند وی بید رنگ بدرون خانه رفت و هزار تومان پول آورده با آنها داد آندو نفر بسیار تعجب کرده از او پرسیدند شما که از چوب کبریت نمیکدرید چگونه از هسنه ار تومان گذشتید صاحبخانه گفت من اگر آنگونه صرفه جوئی نکنم اینگونه بذل و بخشش هسنه تمام کرد

# کیخسرو و (سعدیان)

کیخسرو پسر سیماوش پس از گشته شدن پدر بدینا آمد و چندین سال در کرستان  
 بزیست تا اینکه از ایران فرستاده بحبجوی ادرقه اورا با مادرش فرنگیس بایران  
 نزد یکاوس آورد

کیخسرو پس از جدش یکاوس پادشاه شد

جهاندار گشت و شهنشاه گشت      ملک شمت و آسمان جاه گشت

بیاوم نهم قلعه مینوی<sup>(۱)</sup>      شد آوازه نام کیخسروی

ترا داد و سوداشت آن نیک پللی      ز افراسیاب ز کاوس کی

کیخسرو در زمان جدش یکاوس بختیخاوی پدر چندین بار با افراسیاب جنگ  
 کرد سرانجام افراسیاب در دست لشکر ایران گرفتار و فرمان کیخسرو گشته شد  
 کیخسرو در حیات خود تاج و تخت را بر لهراسب که یکی از نواده های کتیباد بود گذا  
 کرده خود از سلطنت کناره گرفت

۱- شماره تاریخ مخم نقل شده است

۱- مینوی آسمان است مراد از نام نهم قلعه مینوی بقیده و قدام آسمان نهم است که آنرا عرش بزرگیند



# راستی

انجکی انجی بگم د کاشتی<sup>(۱)</sup> از همه غم رستی اگر راستی  
 گل ز کجی خار در آغوش یافت<sup>(۲)</sup> نیسکر از راستی آن نوش یافت<sup>(۳)</sup>  
 نغمی

# هنر

بخوید کسی بر کس برتری<sup>(۴)</sup> مگر از طریق هنر پروری  
 ز بهر پایگاہی که والا بود<sup>(۵)</sup> هنر مند را پایه بالا بود  
 نغمی

# بدی

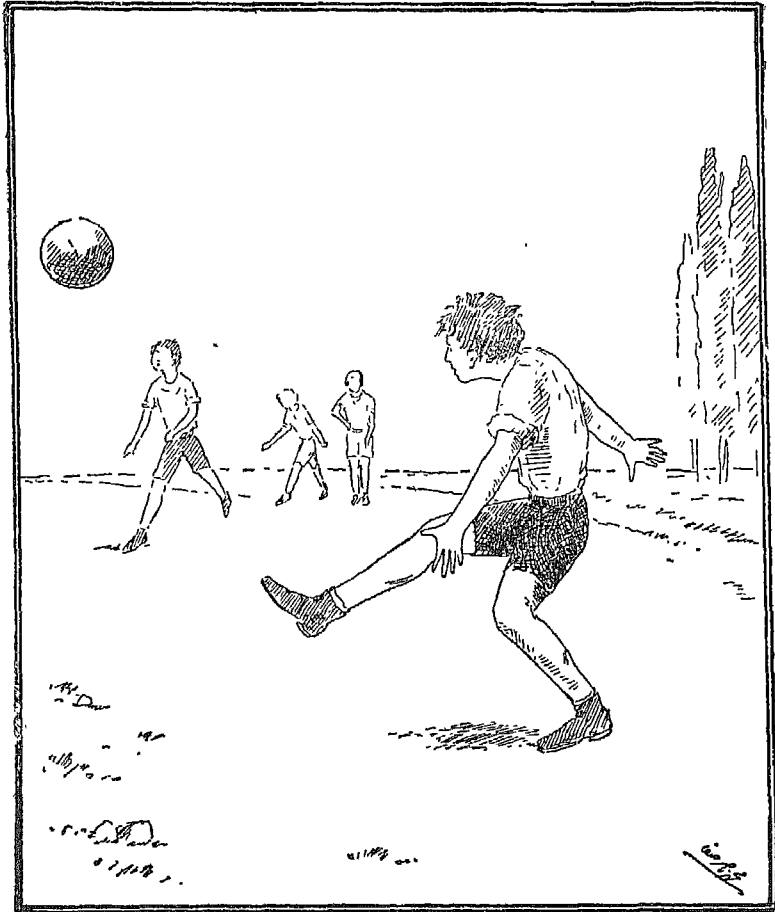
چو بد کردی مباش این زافات<sup>(۶)</sup> که واجب شد طبیعت را مکافات<sup>(۷)</sup>  
 چشم خویش دیدم در گدازگاه<sup>(۸)</sup> که زد بر جان موری مرغی راه<sup>(۹)</sup>  
 هنوز از صید منتقارش نپرداخت<sup>(۱۰)</sup> که مرغ دیگر آمد کار او ساخت  
 نغمی

۱- نقصان ۲- نجات یافتی ۳- نخل ۴- شهد ۵- راه ۶- بند ۷- بلا ۸- پادشاه و سزا -

۹- فارغ نشده بود ۱۰- راه بر جان زدن کنایه از پاک کردن است

# بازی وگرددش

حدا صفا



انسان اگر تمام روز را کار کند و هیچ آسایش نداشته باشد باز در آن زمان رنجور  
و ناتوان شده از کار خواهد افتاد

پس برای اینکه تندرست باشیم باید هر روز یک یا دو ساعت ورزش کنیم

بهترین ورزشها برای اطفال خردسال گردش در هوای آزاد است

بازیهایی که خطری در آن نباشد مانند گردش مفید است

کسانی که بیشتر روز در اطاقهای در بسته و تاریک بسر میبرند یا در یک جا

نشسته هیچ حرکت ننمایند همیشه زرد رنگ و لاغرند اما مردمانی که در فضای باز

در روشن کار میکنند پیوسته با نشاط و تندرست میباشند

اطفال خوب جز با همسالان مقبول و با ادب بگردش نمیروند و از بازی کردن

با بچه های بی ادب و شرور پرهیز میکنند

# عسل

عسل خوراکی است بسیار لذیذ و شیرین

زنبور عسل روی گلها می نشیند و شیره آنها را میمکد بعد بکند و میرود و از آن شیره عسل  
درست میکنند

عسل که در کند و می باشد مقداری موم مخلوط دارد و غالباً زرد رنگ است

عسل آب کرده یا مصفا عسلی است که موش را گرفته باشند

عسل غذای زنبور است که مقداری از آن را میخورد و مقدار زیاد کند و برای نجات

ذخیره میکند ما آن عسل ذخیره شده را برداشته بمصرف میرسانیم

هر کند و مسکن عده بسیاری زنبور است

زنبور های هر کند و یک شاه دارند شاه از سایر زنبور ها درشت تر و زیاتر میباشد

بر در هر کند و دو زنبور عسل ایستاده میگردد زنبور بیگانه بکند و رو و همچنین اگر زنبوری

شیره گل بدبویی را میکند باشد آن دو زنبور پاسبان او را میگذارند داخل شود

## نصیاح

تا عذر خطا نخواهم از پس <sup>(۲)</sup>	گستاخ سخن مباشش باکس
در جستن آن غمان مکن <sup>(۳)</sup>	کاری که صلاح دولت تست
رأی دیگران زد دست <sup>(۴)</sup>	رأی تو اگر چه هست <sup>(۴)</sup> ستوار
میش از همه نیکبامی <sup>(۵)</sup> اندوز	از هر چه طلب کنی شب و روز
کز دانه <sup>(۶)</sup> میگفت نیست <sup>(۷)</sup> رستن	نویسد شوز چاره جستن
پایان شب سیه <sup>(۸)</sup> سپید است	در نو میدی بسی امید است
دولت تو آید اندک <sup>(۹)</sup> اندک	گر صبر کنی بصبر بی شک

نظامی

۱- دیر - تند - بی ادب - ۲ - پوزش - ۳ - غمان ست کردن بخایه از تو تهای کردن در کار است - ۴ - محکم

۵ - ذخیره کن - ۶ - عجب - ۷ - رویدن و بزم شدن - ۸ - آتش و انجام

## حواصن بچکانہ

پانچ حس داریم

اول باصرہ (بینائی) ، با این حس ہمہ چیز از راه چشم می بینیم  
دوم سامعه (شنوائی) ، با این حس ہر آوازی را از راه گوش می شنویم  
سوم شامہ (بویدن) ، با این حس بو ہا را از راه بینی می بینیم  
چهارم ذائقہ (چشیدن) ، با این حس مزہ چہ چیز ہا را بو سیلہ زبان می چشیم  
پنجم لامسہ (پسودن) ، با این حس از سردی و گرمی و درشتی و نرمی چیز ہا  
آگاہ می شویم

حس لامسہ در ہمہ جای بدن است مخصوصاً در سر انگشتا

این پنج حس را حواصن خمسہ نیز میگویند

## شیراز

خداوند آنکه در از زوالش <sup>(۴۱)</sup>	خوشایه از و وضع بمیالش <sup>(۱۱)</sup>
که عسکر خرمی بخشد ز لالش <sup>(۴۲)</sup>	زر کن آباد ما صد لاشش <sup>(۱۲)</sup> الله
بغیر آینه میاید <sup>(۸۸)</sup> شمالش <sup>(۸۷)</sup>	میان جعفر آباد و <sup>(۷)</sup> مصلی
بجوی از مردم صاحب کالش <sup>(۱۳)</sup>	بشیراز آبی و فیض روح قدسی <sup>(۱۴)</sup>

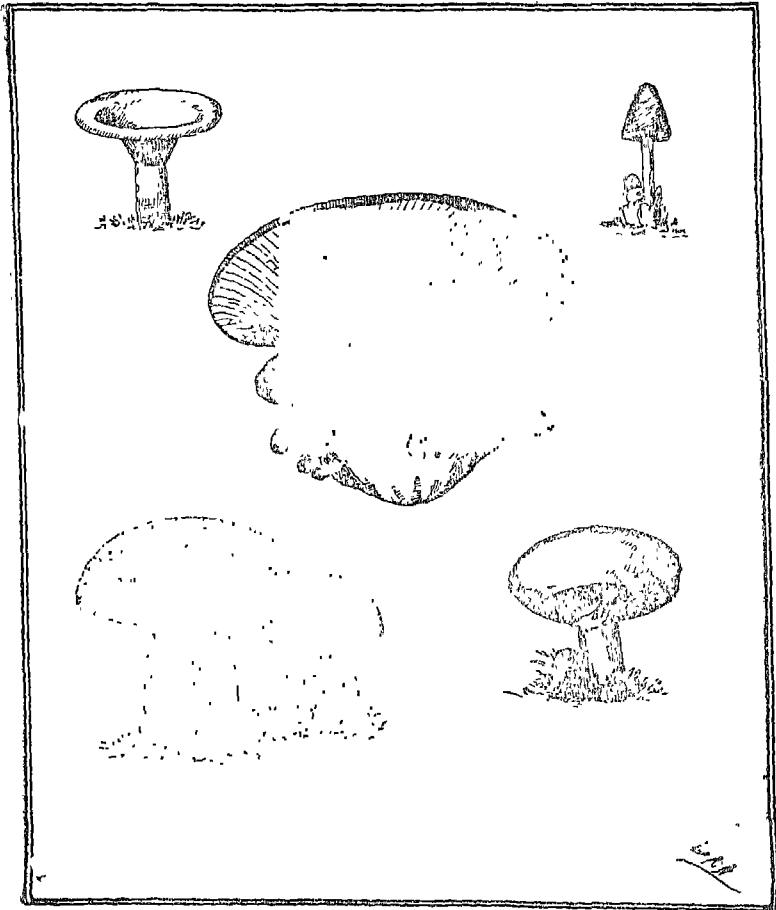
ماظ

۱- بیامند ۲- نیستی نابودی ۳- نام برآبی است در شیراز ۴- کله‌ایت که در مقام تجدد تخمین گفته میشود ۵

نام کی از پرنسپیان ۶- آب صاف ۷- نام دو کله است در شیراز ۸- نیم که از جانب شمال برود ۹- بخشش

۱۰- جان ۱۱- پاک

قارچ





قارچ که در کنار جویها و نقاط مرطوب میروید چندین قسم است  
بیشتر قارچها زهر آگین است از خوردن آنها باید پرسهیز کرد  
بسیار اتفاق افتاده است که بعضی مردم از خوردن قارچ سمی ناخوش شده  
یا مرده اند

پاره از نباتات صحرائی نیز مانند قارچ زهر آگین هستند پس ندانسته و شناخته  
بچ گیاهی را نباید خورد

---

۱- درای سم ۲- یکها

### معاشرت با فرومایگان

ابر اگر آب زندگی بارو هرگز از شاخ بید تر نخوری  
یا نم و مایه روزگار نبه کزنی بوریما<sup>(۳)</sup> شکر نخوری

از مکتان سدی

---

۱- میر ۲- معاشرت کن ۳- صیه

## حکایت

بازرگانی پارچه زر بفت و ظروف چینی بسیار بسیار بانی سپرد که بار کند و بشهری برود

و باو گفت چون بدان شهر رسیدی بارها را نزد خود نگاهدار تا من بیایم

ساربان بارها را بمنزل رسانید و چندی منتظر ماند بازرگان نیامد ساربان

پنداشت که او مُرده است پارچه و ظروف فروخت از قیمت آنها خانه و

یاغی خرید

چندی گذشت که بازرگان آمد و پس از جستجوی بسیار ساربان را یافته گریبان

او را گرفت اموال خویش را از او بخواست

ساربان گفت تو کیستی و چه میخواهی مگر دیوانه شده من هرگز تو را ندیده و نمی شناسم

بازرگان چون کار را بدینگونه دید ناچار شکایت بقاضی برد

قاضی ساربان را بخواست و گفت اموال این مرد را چه کردی ساربان قسم خورد

که من مردی دهقانم و هرگز ساربانی نکرده ام این شخص چیزی بن من نپرده است

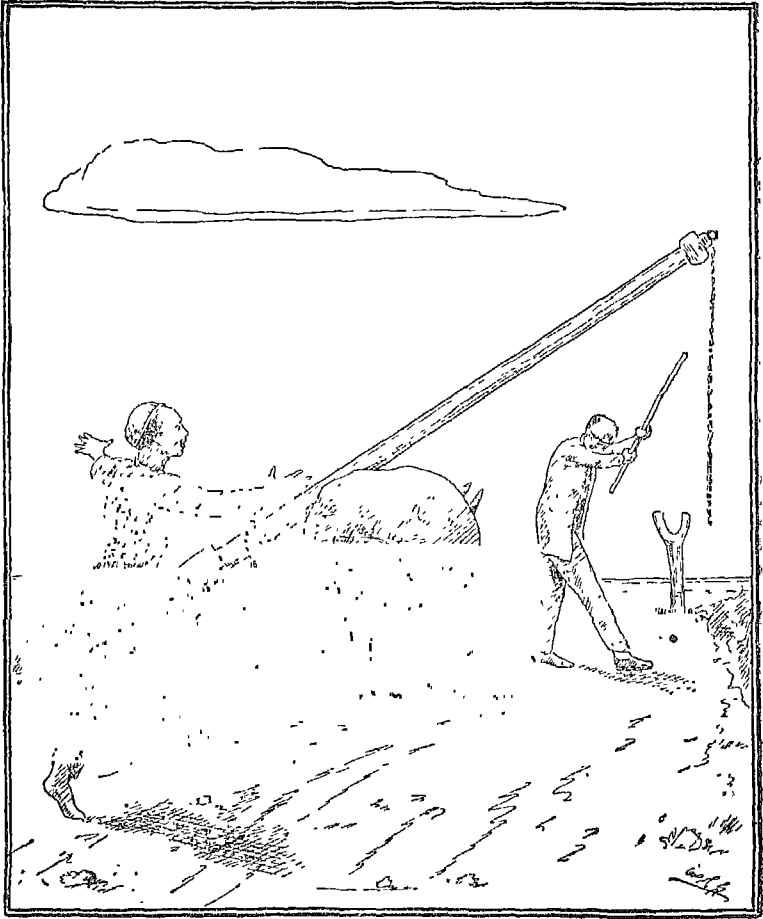
چون بازرگان برای اثبات ادعای خود نوشته و گواهی<sup>(۳)</sup> نداشت قاضی ماینکه  
میدانست حق با اوست نتوانست حکمی بدیناچار تدبیری اندیشید و فرمود بخرید  
بروید ساربان و بازرگان از جای برخاسته روانه شدند چون نزدیک  
در رسیدند قاضی آواز داد ساربان برگرد ساربان دروغگویی اختیار گشت  
قاضی گفت اگر تو ساربان نبودی چگونه دانستی که روی سخن با تو است  
انگاه حکم کرد خانه و باغ را از او گرفتند و بازرگان دادند

---

۱- تاجسه ۲- روی ۳- گمان کرد ۴- شاه



کلیت



سوداگر می باری آبگینه<sup>(۷۲)</sup> داشت یکی از باجهیران<sup>(۷۳)</sup> غمان<sup>(۷۴)</sup> باریگش گرفت و بر آن  
بار آبگینه چوب<sup>(۷۵)</sup> دست خویش محکم فروگرفت و گفت ای رفیق چه در بار داری  
گفت اگر چوب دیگر زنی بیج از پربان تانی

### حکایت

مگر سیرت استاد مهین<sup>(۷۶)</sup>      خرمی میسبرد بارش آبگینه  
یکی گفت که بس آهسته کاری      بدین آهنگی خبر چه داری  
گفت ای سچ دل پُرچ دارم      اگر این خبر بنفید سچ دارم  
فردالدین عطار

۱- تاجر ۲- شیشه ۳- گیرندگان ایات ۴- دهنه ۵- جوان بگش ۶- عصا ۷- بزرگ

## کتاب گشتاسب

(از سید کمان)

له اسب را پسری بود کشتاسب نام که بعد از او پادشاهی رسید  
چو کشتاسب بر شد به تختِ پدر که فرید پدر داشت . بختِ پدر  
چو گیتی بر آن شاه نور است شد فریدون دیگر همی خواست شد  
بهر کشوری نام کشتاسب بود که پورشنشاه و لهراسب بود  
گویند زرتشت پیغمبر در زمان کشتاسب ظهور کرده ایرانیان را به آیین بزدان شناسی  
دعوت نمود

کتاب کیش ویر اختیار کرد از آرزوی دین زرتشت در ایران رواجی نبرای یافت  
پسر کشتاسب اسفندیار نام داشت و چون تیر و شمشیر بر بندش کارگر نبود در او دین بین میقتند  
اسفندیار بادشمنان پدر جنگها کرد و دلاوریها نمود  
چون رستم مدتی بود نزد پادشاه ایران میرفت کتاب اسفندیار را به بیستان  
فرستاد تا رستم را بدرگاه او بیاورد

اسفندیار بارستم چندین جنگ کرد چون روئین تن بود حربه رستم بر بدن او کار کشید  
 حاجت رستم بدبیری اندیشید و تیر و شانه از چوب گز ساخت و آن تیر را بر چشم  
 اسفندیار زد اسفندیار از آن زخم هلاک شد  
 داستان جنگ رستم و اسفندیار را فردوسی در شاهنامه آورده است

۱- کیش زهیب ۲- نادر ۳- خوب و شایسته ۴- نام دختی است

## جنگ رستم و اسفندیار

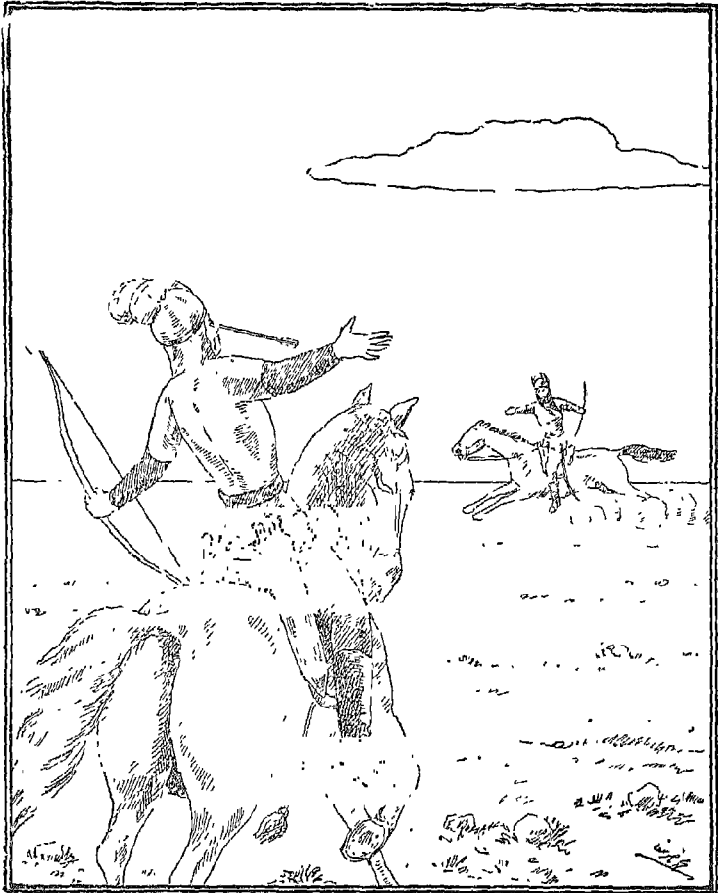
پوشید رستم	سپید بوسه
سگمان را بزه کرد و آن چوب گز	که پیکانش ادا ده بود آب رز
بز تیر بر چشم اسفندیار	جهان تیره شد پیش آن نادر
زخم آورد بالای سر دینی <sup>(۴)</sup>	از او دور شد دانش و سنه ای <sup>(۵)</sup>

در شاهنامه آمده است

۱- سلاح و حربه جنگ ۲- مقصود خاندان است ۳- زهیب ۴- دامت ۵- مشکوه

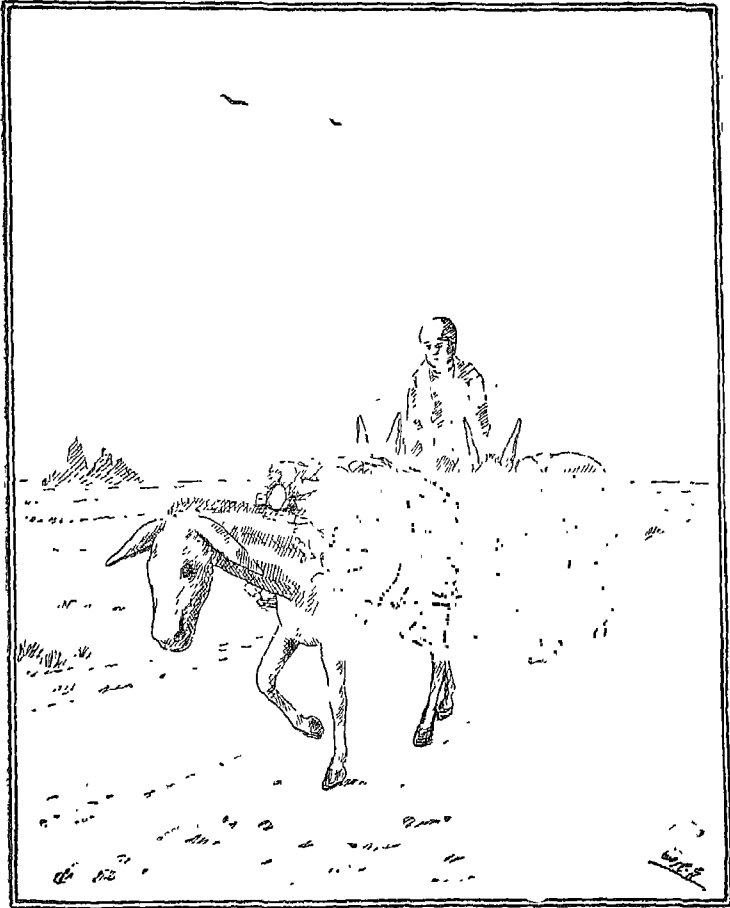
بنیاد پاجی گانش ز دست

گون شد سر شاه یزدان پرست





مردم آزاری  
چون باره‌ی کشد عزیزات  
میکنی زگرچه بی‌تیزات



گادان دهنه ان بار بردا  
به ز آدمیان مردم آزا

# آداب

تقارن گفتند ادب از که آموختی گفت از بی ادبان که هر چه از ایشان در نظر

نایبند آمد از فعل آن پرسیدم

مرد باید که گیسو داند رگوش در نوشته است پند بر دیوار

از باب تم گفستان سدی

## بر و باری

ز مرد است آن بزد یک خردمند که با پسیل دمان پیکار جوید

بی مرد آنکس است از روی تحقیق که چون خشم آید شش باطل نگوید

یکی را رشتخونی داد و شنام تخل کرد و گفت ای نیک فرجام

بتر ز نام که خواهی گفتن آنی و لیکن عیب من چون من ندانی

سدی

۱ - نام کلیدی است معروف ۲ - یزدان شایسته ۳ - کردن ۴ - حال ۵ - نشین و خوشان ۶ - جنگ

۷ - سخن پیروز ۸ - ناسزا ۹ - عاقبت ۱۰ - بدتر

## اصطلاحات جغرافیا

حکومت قسمی از قاره یا بَر است که دارای یک حکومت باشد  
ایران قطعه از قاره آسیاست و چندین ایالت و ولایت قسمت میشود  
هر ولایت دارای شهر و چندین بلوک میباشد  
هر بلوک مشتمل است بر قصبه و چندین دهکده نزدیک بهم  
شهر آبادی بزرگی است که خانه و مسجد و مدرسه و حمام و تجارتخانه و دکان جمعیت  
بسیار داشته باشد  
شهر کوچک را قصبه می‌نامند  
دهکده عبارت است از قلعه و چندین خانه که دور هم ساخته شده مردم آن  
بزرگت یا گله‌داری مشغول باشند

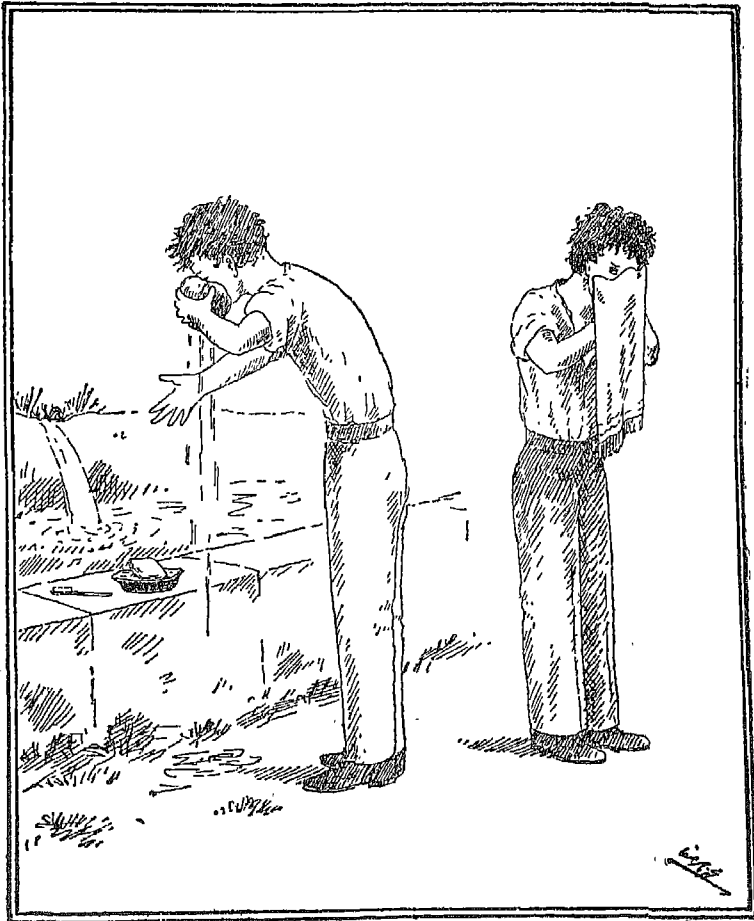
جوانی



حافظی از قدر جوانی که چیت      تانوشی پسرندانی که چیت

# پاکیزگی

عزت علی



بدن و جامه انسان باید همیشه پاکیزه و نظیف باشد  
کثافت موجب پیدایش ناخوشیهای گوناگون است و مردم از شخص کثیف  
همواره گریزانند

انسان نباید فقط در پاکیزه داشتن لباس بدن خود بکوشد بلکه باید اطاق و منزل  
و جای درس و کتبه و کلبه و اسباب زندگی خود را نیز پاکیزه نگاه دارد  
بعض اطفال چنان میپندارند که لباس کهنه و کم بهایه شرمساری سرانهندگی است  
و نمیدانند که آنچه انسان را در نظر مردم خوار و بیقدار میدارد کثافت جامه است  
یکسنگی آن

برای پاکیزه نگاه داشتن بدن باید هر چند روز یکمرتبه بجام زردشت و شوگرد  
زیرا چنانکه خوانده اید انسان از مسامات پوست بدن نیز تنفس میکند و هرگاه  
بدن مدتی حرکت نکند بماند این مسامات مسدود میشود و انسان نمیتواند از آنها تنفس

کند و زنته زنته بخورد تا توان میگردد

اطفالِ خوب باید بامداد که از خواب بیدار میشوند دست در روی و دندان خود را  
با آب پاک بشویند موهای خود را شانه بزنند تا خنهای خود را پاک کنند و گریه  
جامه و کلاه و کفش خود را بچینند



## بزرگ و کمان

کمان رشته یا ایافِ ساقِ بزرگ است  
بزرگ گیاهی است که در بعض نقاط کاشته شود  
از تخم بزرگ روغن میگیرند  
روغن بزرگ در نقاشی بکار میرود  
ایاف یا رشته های ساقِ بزرگ را از هم جدا میکنند و از آن کمان میافند  
در اروپا پارچه کمانی بسیار خوب درست میکنند  
در مازندران نیز کمان میافند کمانهای مازندران بسیار لطیف است  
پارچه کمان چون سفید و خنک است در تابستان مطلوب میباشد  
سگونید کمان در ماهتاب میپوسد



# حکایت

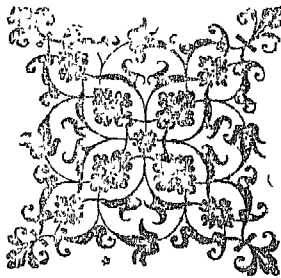


دو برادر بودند یکی خدمتِ سلطان کردی و دیگری بسی بازوانِ نانِ خوردی یاری  
برادرِ تو انگرد و پیش را گفت چرا خدمتِ سلطان کنی تا از شقتِ کار کردن برهی  
گفت تو چرا کار کنی تا از لذتِ خدمتِ رهایی یابی که خوردنِندان گفته اند  
شتر

هر که نان از عملِ خویش خورد      منت از حاتمِ طائی نبرد  
مانِ خود خوردنِ نشستن به که مگر زینِ بستن و بندمت ایستادن

از بابا زلگستان معذرا

۱- دو تندی ۲- پنج ۳- نخاری ۴- نام شخص است که در رساله با او تامل و حرف بوده است



## حکایت

دست و پا بریده هزار پائی بکشت

صاحبجدلی بر او بگذشت گفت سبحان الله با هزار پائی که داشت چون <sup>۱۲۱</sup>چون اخلش

فرار سید از بیدست و پائی نتوانست گریخت

از باب نوم گلستان سعدی

## حکایت

دزدی بخانه درویشی رفت چند آنکه بشیر حُبّت کمتر یافت درویش بیدار بود

او از برداشت که من روز روشن در اینجا هیچ نیامم تو در شب تاریک چه خواهی

از بریشان تا آئی

بافت

۱- اهل دل درنا ۲- موقع مُردن

## نند و امثال

فردوسی

رخ مرد در آتیشه دارد دروغ

نظای

راستی از تو ظفر از کرم و گار

بهمن دز سدیگان

چون انغذیار در جنگِ بارشتم کشته شد پیر او بهمن در نزدِ رستم باندرتسم اورا رتبت  
مکرد

کتاب در پایانِ عمر پادشاهی را به بهمن داد اگر کرد و خود از سلطنت کناره گرفت

چو بهمن تختِ نیا بر نشست مگر بر میان بست و گشتاد دست

پیرا درم داد و دین را داد همان کشور و چیز بسیار داد

بهمن را اردشیر در از دست نیر میخوانند

گویند دست او باندازه در از بود که برانو میرسد

بهمن پادشاهی داد گستر بود در زمان این پادشاه برادر رستم که شفا نام داشت

رستم را بمکر و حیل و بلاک نمود

# حکایت



یکی روستائی شطّ شد خورش  
علم کرد بر تاگی بستان مرش<sup>۱۳۷</sup>  
جان دیده پیری بر او برگذشت  
همی گفت خندان بنا طور دشت<sup>۱۵۰</sup>  
پسندار جان پدر کاین حجاز<sup>۱۶۰</sup>  
کند و فح چشم بد از کشتزار  
که این دفع چوب از سر و گوش خویش  
نیارست تا تا توان مرد و ویش<sup>۱۸۱</sup>  
کنون دفع چشم بد از کشتزار  
چگونه کند آن توقع مدار  
ز بوستان سعدی

۵- دستان ۲- برافراشت و نصب کرد ۳- زر ۴- م ۵- بلغ ۵- دستان ۶- خصم

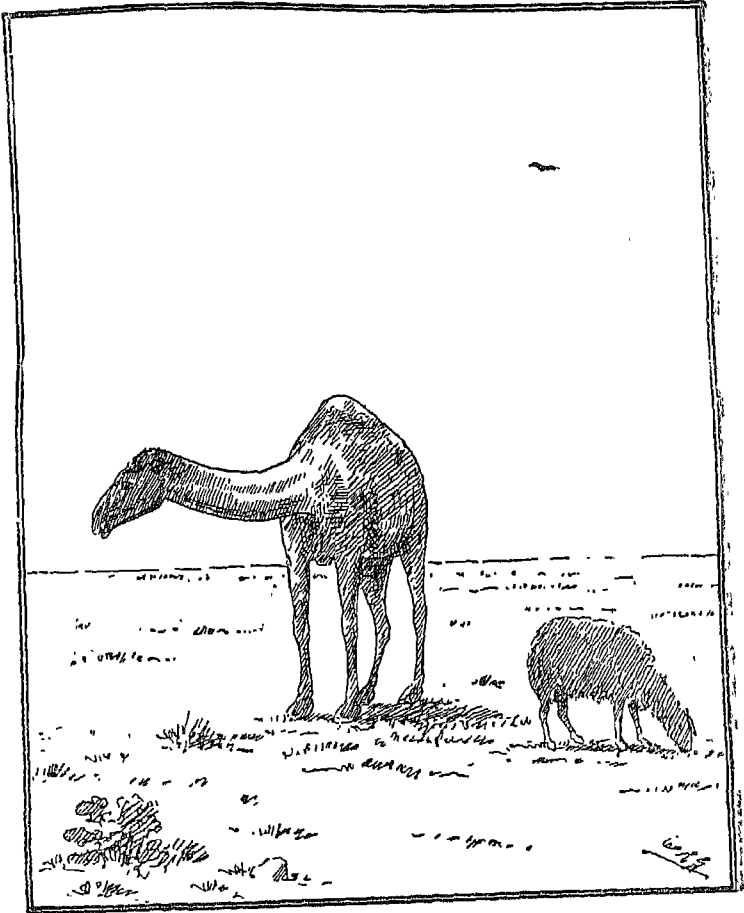
۷- توانست ۸- مجروح

## پند و امثال

صفای بس چمن از روی باغبان پیدا است

صاحب هنر هیچ مکانی غریب نیست

شکر و کرک



بدن گوسفند و شتر و بعضی حیوانات دیگر از شیم پوشیده است

پشم شتر و گوسفند را میزنند و از آن پارچه میبافند

پشم گوسفند فارس و خراسان و کرمان نجوبی معروف است

بعضی از گوسفندان شیم بسیار نرم و براق دارند

پشم شتر از دیگر پشمها برای لباس زمستانی بهتر است

پشم در ایران بیشتر بصرف قالی بافی میرسد

کرک مویهای نازک و لطیفی است که در بطن پشمهای حیوانات میروید و از آن

شال کرمانی و کسگری و بزک و بجای تابستانی و زمستانی میبافند

کلی از اتمه پشم ایران که برای فروش بخارج میبرند پشم است



## حکایت

بازرگانی را هزار دینار خسارت افتاد پسر را گفت نباید این سخن را با کسی در میان

آرسی

گفت ای پدر فرمان تراست لیکن خواهم که بر فایده آن مرطلع گردانی  
که مصلحت در نهان داشتن آن چیست گفت تا مصیبت دوز شود یکی نقصان بانه  
و دیگر شتمانت همسایه -

مگوانده خویش با همگنان<sup>(۱)</sup> که لاجول گویند شادی کنان  
۱. با بیچارگان گفتان سدی

۱ - زبان دضر ۲ - آگاه ۳ - اندوه ۴ - نرسش ۵ - اندوه ۶ - بچاران

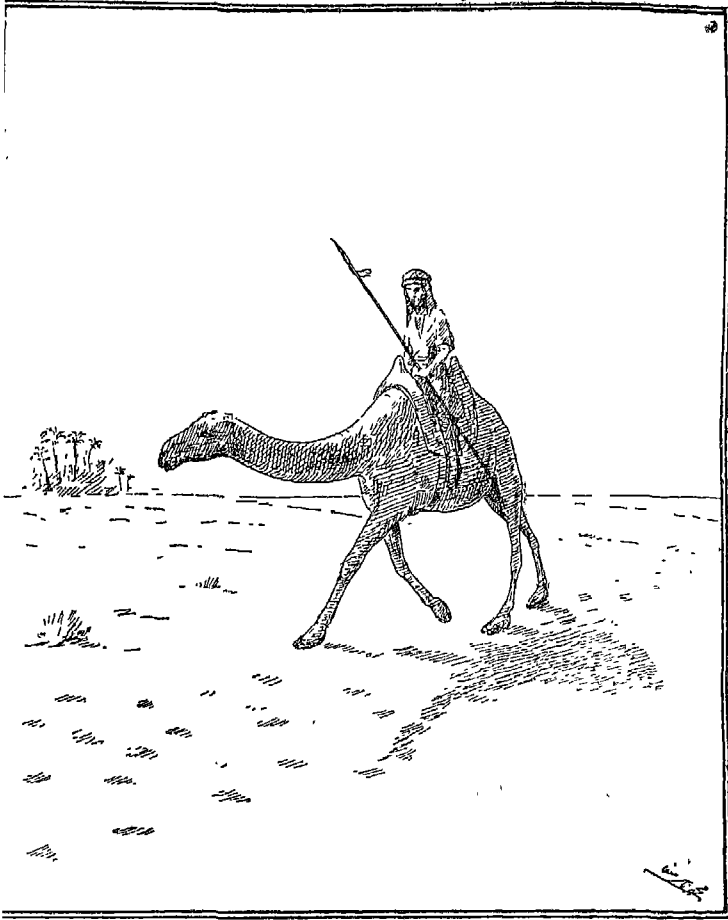
## پند و انشال

شکر بنده بگو تا شکر خد اگفته باشی  
سگ نمک شناس به از آدمی حق شناس  
سزای گران فرودش نخریدن است

## اصطلاحات جغرافیا

زمین هموار و وسیع را دشت یا مأمون میگویند  
در دشت غالباً آبادیهاست که در آن کشت مزرع میشود  
در بعضی نمرزینها بواسطه نبودن آب یا بدی خاک کشت مزرع نمیشود <sup>(۱)</sup> اینگونه از زمینها  
بیابان مینامند و اگر شوره زار باشد آنرا کویر میگویند  
اگر در وسط کویر آبادی پیدا شود که در آن کشت مزرع کنند آنرا واحه مینامند  
در بیابانها و صحراهای بی آب و علف با حیوانی بزرگتر نمیتوان سفر کرد زیرا تنها شتر  
میتواند چندین روز آب نخورد و راه برود

صحرا و کویر



## حکایت

در زمان قدیم مردی غلامی داشت روزی بدو گفت امروز از بهترین چیزها غذایی  
آماده کن غلام طعامی لذیذ از زبان گوسفند بخت و نزد خواجه آورد

خواجه پرسید این غذا را از چه درست کرده غلام جواب داد از زبان گوسفند

زیرا شما فرمودید از بهترین چیزها طعامی بسازم در دنیا از زبان بهترین

روز دیگر خواجه برای آزمایش غلام را گفت امروز چنان خواهم که از بدترین

چیزها خوراکمی تهیه کنی

غلام این بار نیز از زبان گوسفند طعامی همیاساخت خواجه چون آن طعام بدید پرسید

این خوراک را از چه ساخته

غلام جواب داد از زبان گوسفند زیرا شما گفتید از بدترین چیزها غذایی تهیه کنم

در دنیا از زبان بدترین

خواجه در عجب شد و پرسید چگونه ممکن است زبان هم بهترین و هم بدترین چیزها باشد

غلام گفت نیک و بد دنیا همه از زبان است اگر خوب گوید بهتر از آن چیست  
و اگر بد گوید بدتر از آن نیست

## تعالی کم فروش

شیندم که دزدی در آمد ز دشت<sup>(۱)</sup>      بدروزانه سیتان برگدشت<sup>(۲)</sup>  
زبتال آن کوی چهری خرید<sup>(۳)</sup>      از آن چیز بیچاره خیری نید  
بذوید تعالی از ونیم دانگ<sup>(۴)</sup>      بر آورد دزد سیه کار بانگ<sup>(۵)</sup>  
خدایا تو شبز و باتش مسوز<sup>(۶)</sup>      که زه میزند سیتانی بروز<sup>(۷)</sup>  
شب مہتم از فعل خود خوفاک<sup>(۸)</sup>      بروز این نذار دزکس ترس و باک<sup>(۹)</sup>  
اروسان سدی

بیابان ۲ - نام ولایتی است از خراسان ۳ - محله ۴ - تشکیک بجز ۵ - فریاد ۶ - دزد و شب -

۷ - راه رونی دردی کردن ۸ - کار ۹ - ترسان ۱۰ - بیم

## شیشه

سنگ چخماق و قیلا را خمیر کرده از آن شیشه میسازند  
قیلا را از خاکستر چوب و خار مخصوصاً خار شتر بدست میآورند  
شیشه گر برای ساختن بر ظرفی مفت داری خمیر شیشه از کوره بیرون میآورند و در  
آن میدند تا از هم باز شود آنگاه آنرا بشکل ظرفی که میخواهد در میآورند  
برای اینکار شیشه گر با فونکهای دراز دارند

شیشه را بطرز تهر و آسان تری نیز میتوان ساخت که بعد خواهد دانست  
شیشه شکننده است ظرف شیشه اگر سرد باشد در آن آب جوش بریزد مگر که

## آینه

شیشه آب شده و صاف کرده را در قالب میریزند و آنگاه بیرون آورده روی  
آنرا میسازند تا صیقلی شود پس از آن که صیقلی شد پشت آنرا جوهر میکشند تا آینه  
شود و صورت در آن نمایان گردد

## تندرستی و آئینی<sup>(۱)</sup>

آئینی را و تندرستی را آدمی شکر کرد و نتواند  
 در جهان این دو نعمتی است بزرگ داند آنکس که نیک بداند

## راستی و نیکوکاری

راستی کن همه که در دو جهان بجز از راستیت نرماند  
 نیک رو بد مَر و که نیک و بد است که زما یادگار میماند

## نیکو محضری

آن کن در عمل که در عزالت<sup>(۲)</sup> خوار و مذموم و متهم باشی  
 در همه حال نیک<sup>(۳)</sup> محضر باشی تا همه وقت محترم باشی

از گلستان سعدی

۱- صحت ۲- در امان بودن ۳- یعنی تواند شکر کردن ۴- گوشه گیری برکنار بودن از کار ۵- نگوید ۶- خوش معاشرت

دارا آخرین پادشاهِ کیان و نوادهٔ همین است

در زمانِ سلطنتِ دارا اسکندر پادشاهِ مقدونیه<sup>(۱)</sup> بایران زمین لنگر کشید با دارا  
سه جنگ کرد و او را شکست داد

دارا کشته شد و تخت و تاج او بدست اسکندر افتاد

دو شاه و دو کشور کشیدند صف

همه نینسره و گرز و خنجر بکف

بر آمد چنان از دوش شکر خروش

که چرخ فلک را بدید گوش

ز بس ناله بوق و هندی درای<sup>(۲)</sup>

همه مرد را دل بر آمد ز جای<sup>(۳)</sup>

ز او از آسمان بانگِ سمران<sup>(۴)</sup>

جز نیتِ دین گرزهای گران

تو گفتی جهان کوه جنگلی شده است

ز گرد آسمان روی زنگی شده است<sup>(۵)</sup>

بیک هفته گردان پر خاشجوی

بر روی اندر آورده بودند روی

بششم بر آید یکی تیسره کرد

بد انسان که خورشید شد لا جورد<sup>(۶)</sup>



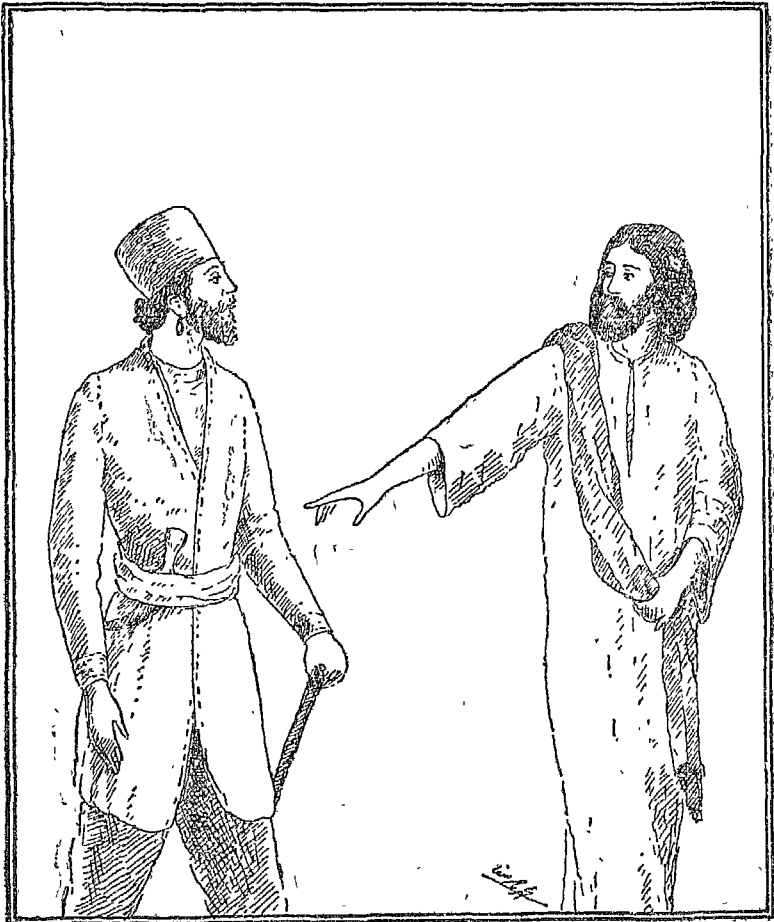
بسویشید ویدار ایران سپاه<sup>(۱۲)</sup>      نذیند جز خاک نام و رو گاه<sup>(۱۳)</sup>  
جهاندار دارا پیچید روی<sup>(۱۴)</sup>      همان نامور لشکر جنگجوی  
پراز در و برگشت از اورد گاه<sup>(۱۵)</sup>      چو یاری ندادش همی هوز ماه<sup>(۱۶)</sup>  
همه پادشاهی سکندر گرفت      جهاندار شد تخت و افسر گرفت<sup>(۱۷)</sup>

اشاره از شاهنامه فردوسی

- 
- ۱- نام سرزمینی است نزدیک یونان - ۲- رنگ بزرگ - ۳- دل از جای بر آمدن کنایه از مضطرب شدن و به جان آمدن است  
۴- فخریاد - ۵- بزرگان لشکر - ۶- صدها دودن - ۷- مانند روی رنگی سیاه شده است - ۸- با هم در بر  
و مشغول نبرد بودند - ۹- روز هشتم - ۱۰- چنانکه خورشید بزرگ لاجورد گردید . لاجورد رنگی است کبود رنگ  
که آترامیسانند و در نقاشی کاربرد میزند - ۱۱- چشم - ۱۲- سپاه ایران - ۱۳- میدان جنگ نبرد - ۱۴- روی چین  
برگشتن و فرار است - ۱۵- جای نبرد - ۱۶- خورشید - ۱۷- تاج

# عزتِ نفس

یکی را تب آمد ز صاحب‌دلان      کسی گفت سگر بخواه از فلان



گفت ای پستمنی مردم      به از جور روی ترش بُردم

از بهستان سدی

## نقره

نقره فلزی است سفید رنگ و قیمتی که از آن سکه و اسباب زینت میسازند  
نقره مانند طلا نرم است و از این دو سنگ گران مقدار کمی مس داخل آن میکنند تا  
قدری سخت و بادوام گردد

نقره در معدن بطور خالص کتر یافت میشود و غالباً با فلزات دیگر مخصوصاً سرب  
مخلوط است

سرب را از معدن بسیر و ن آورده آب میکنند تا نقره از آن جدا شود

مهمترین معدن نقره دنیا در امریکا است

در ایران نینه معدن نقره بسیار یافت میشود

نقره سازی شیراز و اصفهان و تبریز معروف است

در هر یک از این شهرها اسباب و ظروف نقره را بطرز خاصی میسازند

در شیراز ظروف اسباب نقره را قلم میزنند و در آن نقشها و تصویری بر جتبه بیرون میآورند

## حکایت

یکجی پسر ازراپندهی داد که جانان پدرش را آموزید که ملک و دولت دنیا اعتماد را  
نماید و جاه از دروازه بزر و دو سیم و زر در محل خطر است یادزد و بیکبار جبر  
و یا نخواهت بختی بخورد اما نهتر چشمه زاینده است و دولت پاینده اگر نهترند  
از دولت بیفتد غم نباشد که نهتر در نفس خود دولت است نهترند هر جا که رود  
قد برینند و در صدر نشینند و بهینر هر جا که رود لقمه چنید و سخی بمینند  
میراث پدر خواهی علم پدر آموز کاین مال پدر خرج توان کرد بیکروز  
از این ختم گلستان سعدی

۱- کلم ۲ - بادام ۳ - ۴ - لای مجلس ۵ - تقیچین نماید از گدانی که است

## پند و امثال

صد سزاران گل ز خاری سسزند

شاخ گل هر جا که میس وید گل است

علم

در دو کستی حصا ز جان علم است

می نشینی ز جانت آگاه است

تد با دش هلاک نتواند

همه از علم یافت مشهوری

نه هم از دانش است و اندیشه<sup>(۱۶)</sup>

و آنکه کشتی کند بعلم توان<sup>(۱۷)</sup>

بگذری ز آب نیز بی کشتی

راه جوید با فریبنده

از جام جم ادهی

همز عقل و یار جان علم است

میروی بادل تو سراه است

کس نهانش نجاک نتواند

د از چرخ فلک بدان دوری

این همه کار و حرفت و پیشه

علم کشتی کند بر آب روان

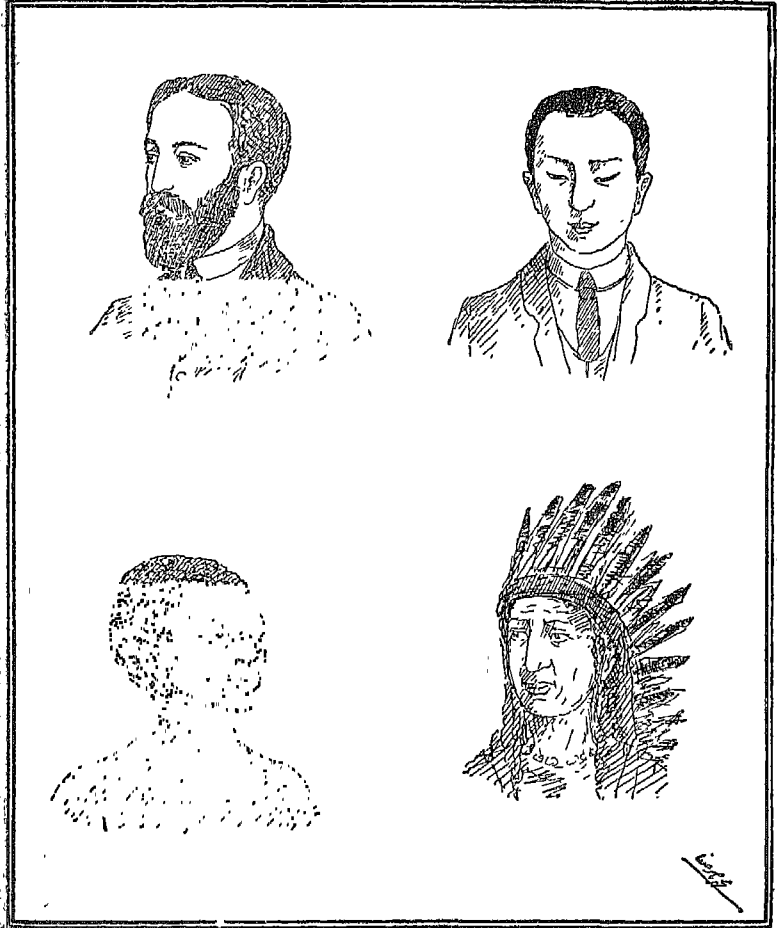
چون تو با علم آشنا گشتی

دل چو گرد و بعلم بیننده

۱- ریش ۲- پناه و تله ۳- سه آسمان ۴- پیشه و کار ۵- مشند ۶- کشتی می سازه

۸- بعلم میتواند

۲۰۰  
۳/۱۵



خداوندِ عالم مردمِ روی زمین را بزرگها و صورت‌های گوناگون آفریده است  
مردم را از روی رنگ و شکلی که دارند بچند گروه تقسیم کرده و هر گروهی را  
یک نژاد میخوانند

نژادهای اصلی چهار است

نژاد سفید

مردم ایران و اروپا از این نژادند و عموماً سفید پوست و خوش اندام هستند

نژاد سیاه

مردم این نژاد بینی پهن و لب درشت برگشته و پوست سیاه دارند مسکن آنها

افریقاست

نژاد زرد

مردم این نژاد کوتاه قد و زرد پوست میباشند و چشمهای تنگ و کج دارند

انالی ژاپون و چین از این نژادند

## نژاد سرخ

مردم این نژاد سابقاً در امریکا بوده اند و امروزگی از آنها باقی مانده است

پوست بدن آنها برنگ مس میباشد





## اسکندر

اسکندر پادشاهی جنگجو و جهانگیر بود ایران و ترکستان و افغانستان را فتح کرد  
اسکن در بیش از دو ازرده سال جهاندار می نمود و در سنی و سه سالگی بمرد  
پس از مرگ اسکندر سردارانش ممالک او را بین خود تقسیم کردند  
یکی از آنها که سلوکوس نام داشت پادشاه ایران شد  
جانشینان سلوکوس هشتاد سال در ایران سلطنت کردند و آنها را سلوکید می‌نامیدند  
هر انچام بساط فرمانروائی آنها بدست اشکانیان برچیده شد



## نصیحت

زبان کرد شخصی بنسبت دراز  
بدو گفت داننده<sup>(۱)</sup> سر فراز<sup>(۲)</sup>  
که یادگان پیش من بدکن  
مرا بدگان در حق خود مکن  
گر فقم ز تکلیف او کم نمود  
نخواهد بجا تو اندر فسود  
از بوستان سنک

## وقت را عظمت دان

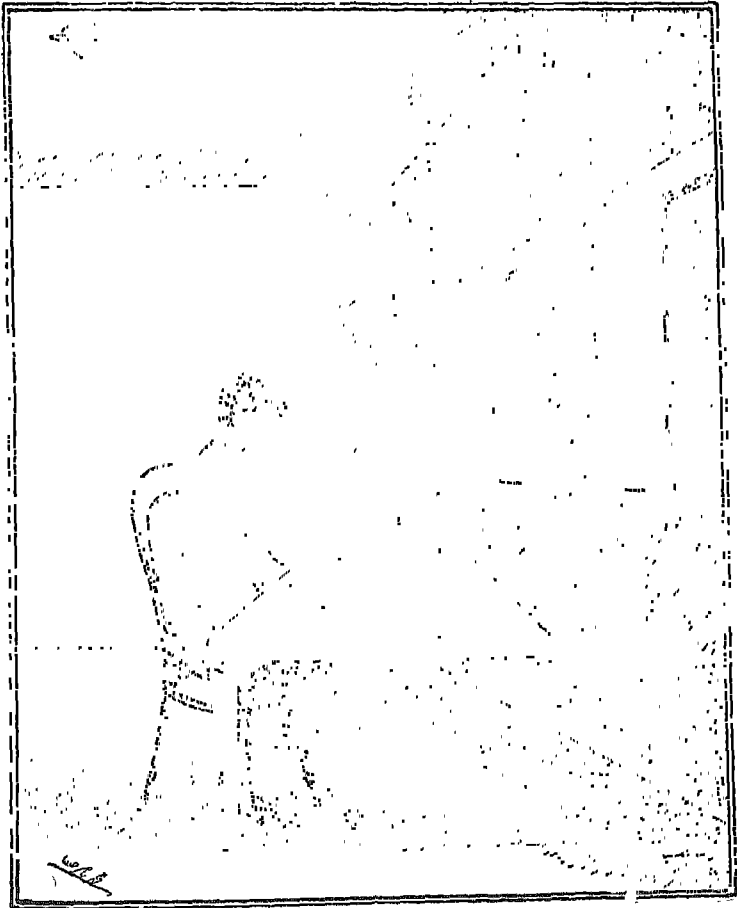
جز آناره طاعت امروز گیر  
که فسود اجوانی نیاید ز پیر  
فراغ دولت هست و نیروی تن  
چو میدان بدست است گویی زن  
از بوستان سعدی

۱- عالم ۲- محترم و بلندتر به ۳- جاه و عت ۴- آسایش ۵- وقت و زور توانائی

۶- بدست بودن کنایه از آماده و مینا بودن است

ہواوردشنائی

خاندان



چنانکه گیاه بدون نور و هوا سبز نمیشود و رشد نمیدانسان نیز بی هوا نمیتواند زندگی کند

انسان باید همیشه هوای پاک و آزاد تنفس کند و از استنشاق هوای کثیف و فاسد  
بپرهیزد

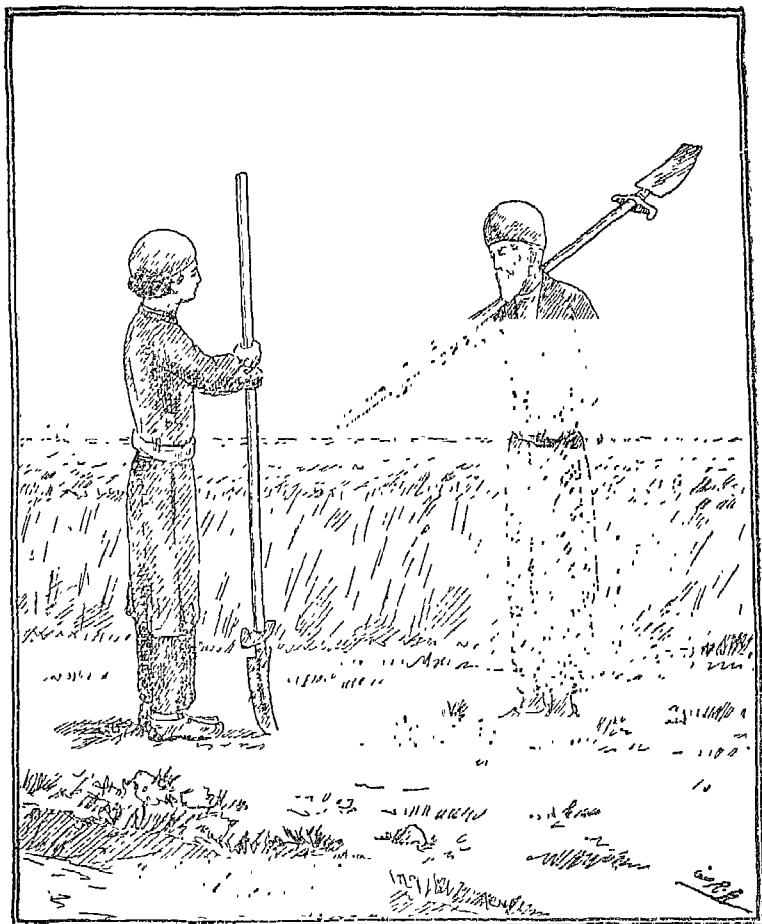
اطاقی که در آن مسکن داریم باید دارای خیره باشد تا هوا و نور آفتاب داخل  
اطاق گردد

باید خیره اطاق را روزی چند نوبت باز گذارد تا هوای فاسد خارج و هوای  
پاک داخل شود

بترین اطاقها برای سکنی اطاقی است که رو بافتاب باشد و روزی چند ساعت  
نور خورشید در آن تابد

دانشمندان گفته اند آنجا که نور خورشید تابد طبیب بیاید

# دوتقان و پسر

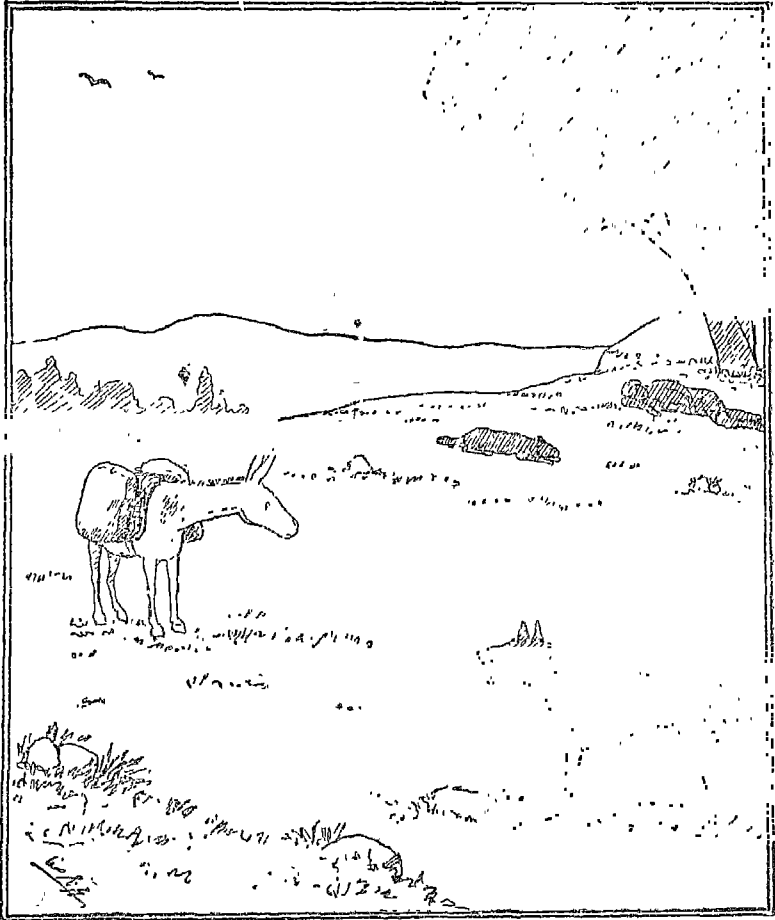


(۱۳)  
کامی نور چشم من بخوار گشته درو  
مانند

دوتقان سانه خورده چو خوش گفت با پسر

۱- پسر ۲- کاشته شده ۳- در گنج

# کایت



مردی دهقان خربارش دسگِ هوشیاری داشت روری بار و سفره خویش  
بر پشتِ خرناوه بصحرافت دسگ را نیز همراه بُرد

چون کشت زار خود رسید زیر ذخی نشت تا زمانی با سایه خواب او را در بود  
خبر چرا شنول شد دسگ در گوشه خوابید ویری گذشت مرد دهقان بیدار شد  
سگ از گرنگی بی تاب گشته نزد یک خرفرت و گفت ای یار مهربان اندکی دوست  
خود را خم کن تا من توانم لقمه نان از سفره بگیرم که بسیار گرسنه ام خرفرت اندکی صبر کن  
تا خواجه بیدار شود سگ خیزی نگفت و بجای خود باز گشت ناگهان گرگی از دود  
پدیدار شد چشم خرمگن افتاد و سخت تبرید سگ چون این حال بدید آهسته آهسته  
شد خرفرت ای یار مهربان چه هنگام رخن است مگر گرگ را نمی بینی باز آئی مرا  
در یاب سگ جواب داد اندکی صبر کن تا خواجه بیدار شود

## صادرات و واردات

در هر مملکت اشخاصی هستند که کار آنها خرید و فروش است<sup>(۱)</sup> است این اشخاص را  
تاجریا بازرگان میگویند

تجارت محصولات مملکت را برای فروش بخارج میبرند و در عوض چیزهای دیگر خریدند  
به مملکت وارد میکنند

اجناسی که از مملکت بخارج میبرند صادرات و اجناسی که از خارج به مملکت  
میآوردند واردات است

مال تجارتی عمده که از ایران برای فروش بخارج برده میشود پنبه و پشم پودست  
و تریاک و برنج گندم سیاه و شکر و خا و خرما کتیرا<sup>(۲)</sup> و انگوزه<sup>(۳)</sup> و ماهی و قالی و  
فیروزه است

---

۱ - اجناس تجاری ۲ - تیرگیاهی است ۳ - شیره گیاهی است که آنرا بجنان گویند



## سلسله ساسانیان

### اردشیر بابکان

خستین پادشاه ساسانی اردشیر بابکان است

پدر اردشیر بابک بود و جد او ساسان نام داشت بدین جهت او را اردشیر بابکان

و سلسله او را ساسانیان مینامند

اردشیر پادشاهی رعیت نواز و دانش پرور بود در زمان جهانداری او مردم

در آسایش بودند و علم و هنر رواج داشت

چنین گفت بر تخت پیروز نشاد

چو تاج بزرگی بر سر نهاد

جهان تازه از دسترنج من است

که اندر جهان داد گنج من است

ز بدخواه و وز مردم نسیکخواه

گشاده است بر هر کس این بارگاه

چو دیدی بدرگاه مردمی دبیر

تستاییده بدشهریار اردشیر

به بیدانشان کار نگذاشتی

بدیونش کار گمان داشتی

چون بعد از یکمان دین زردشت ضعیف شده بود اردشیر بابکان در ترویج آن کیش  
بمقت کاشت و آسکده های ایران را که رو بخرابی گذاشته بود دایر کرد

شماره شانزدهم دوی

---

۱- تجید تحسین کننده ۲- مدقخانه و محل رسیدگی کارها ۳- مردان کاروان ۴- دگذاذگر دوی

## نیکیخواه باشید

پادشاهی را پرسیدند که در گیتی که از همه دوست تر داری و که را دشمن تر در جواب  
گفت انگس از همه دوست تر دارم که چون سخن با من در میان آرد سود خود را نیندیشد

و مراد مردمان را در آن سخن سود بسیار باشد

و انگس از همه مردمان دشمن تر شمارم که چون زبان سخن گشاید در سود خود بکوشد و

چشم از نیکیخواهی مردمان پوشد

## کم خوردن

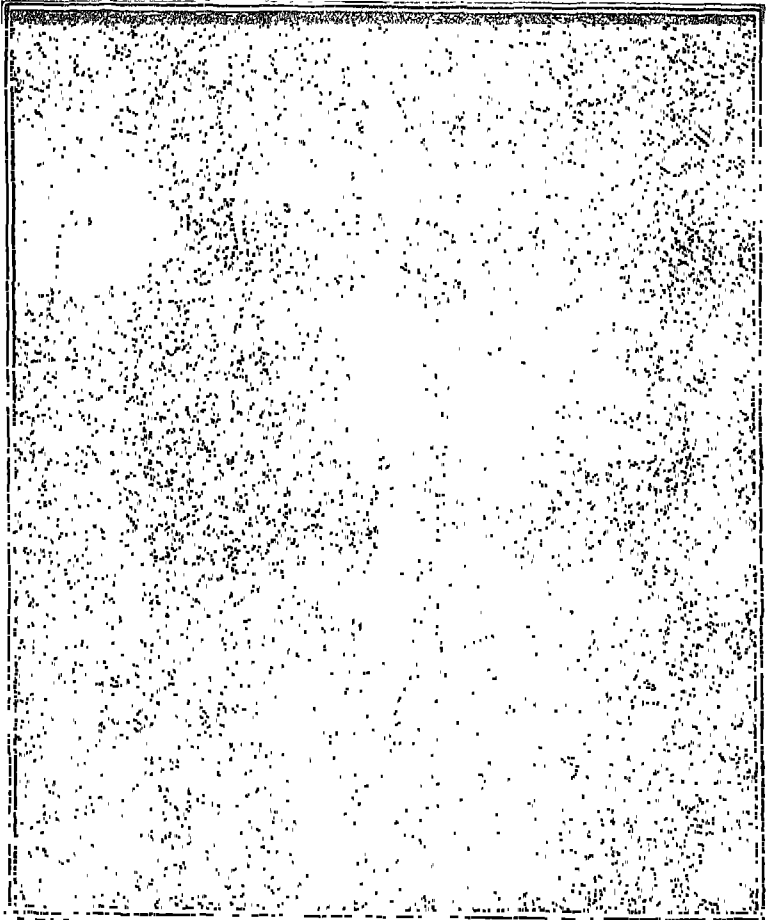
خردمند مردم هسز پرورند      که تن پروران از هسز لاغرند  
نذارند تن پروران آگهی      که پر معده باشد ز حکمت تھی  
خورد و خواب تنها طریقی دُداست<sup>(۳۳)</sup>      بر این بودن آیین نابحر و است<sup>(۳۴)</sup>  
باندازه خورد ز آد اگر مردمی      چنین پر شکم آدمی یا خنی  
تو ز شکم و بدم تافن<sup>(۳۵)</sup>      مصیبت بود روزی نایاقن  
گشدمد پر خواره بارِ شکم      و گرد نیابد کشد بارِ غم

از رستان سدی

۱- از هسز بی بهره بستند ۲- انانی ۳- خوردن ۴- روزی ۵- حیوان دانه ۶- مردم بی عقل

۷- نوشه در روزی ۸- از وقتن و گرم کردن ۹- پر حرا ۱۰- پیدا کنند

# زغال سنگ



زغال سنگ جسمی است سیاه و سنگین و براق که از معدن استخراج می‌شود  
برای بیرون آوردن زغال سنگ از معدن زمین، امی‌کننده و قطعات بزرگ خاک  
زغال را بیرون می‌آورند

زغال سنگ در موقِع سوختن بیش از زغال چوب گرمی میدهد  
در کارخانه‌ها زغال سنگ را برای راه انداختن ماشین بکار می‌برند  
در زمستان برای گرم کردن اطاق‌ها زغال سنگ را در بخاری می‌سوزانند  
معدن زغال سنگ در ایران یافت می‌شود



## طمع

طمع را سر بسجده گرفتند مردی	طمع آرد بگردان زنگ زردی
اگر آسان گیریش آسان شود زود	بهر آن سختی که با تو روی بنسود
کجا باشد چو با زارِ قناعت	خُنگ باری بود بارِ قناعت
چو بُردیدی طمع سلطانِ خویشی	طمع داری سگِ بر تیره کیشی <sup>(۱)</sup>

از سعادت شادمانه خشنود

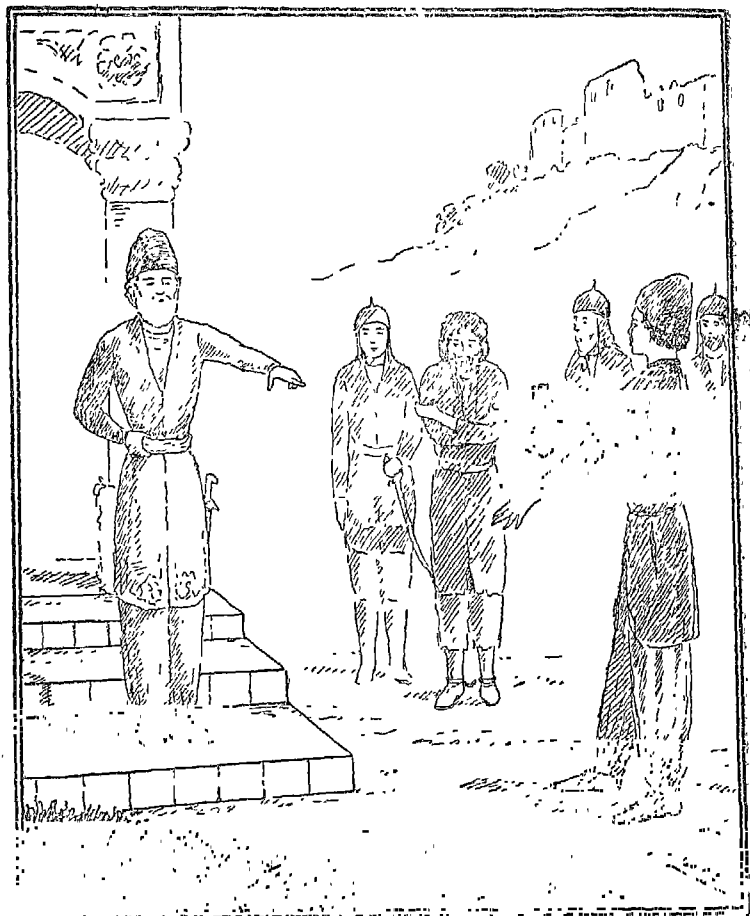
۱- بد آیین

## عقل معاش

چون رنده ز کار خویش بی بهره باش	چون تیشه باش جمله ز می خود تراش
چیزی سوی خود میکش و چیزی میپاش	تعلیم زاره گیر در عقل معاش <sup>(۲)</sup>

۱- عهده جانی

۱- بطلب خود ۲- تعلیم گرفتنی آموختن ۳- زندگانی



دو برادر در جنگی اسیر شدند آنها را بشهر برده بخدمت نگاهداشتند برادر  
 بزرگ هنرمند بود و کار میکرد و فرد دیگری گرفت از فرد خود نقدینه فرابهم آورد و آنرا  
 نزد حاکم شهبه برد گفت این زر را بگیر و برادرم را آزاد کن

حاکم از او پرسید چرا آزادی خود را اینچوایی جواب داد من چند هنرمند را  
 میتوانم با ساسانی تحصیل زر کنم لیکن برادرم هنری ندارد و اگر من او را با زخم  
 همیشه در بندگی خواهد ماند

حاکم از جوای فردمی او شنود شد زر را پذیرفت و هر دو برادر را آزاد کرد  
 هنر سرمایه ایست که نه دزدان را میبرد و نه کلم میشود و هنگام تنگدستی و سختی بکار میآید  
 وقتی اتفاق افتند در شام هر کس از گوشه فرار رفتند

روستایان ادگان نشینند بوزیری پادشاه رفتند  
 پسران وزیر ناقص عقل بگدائی بروستا رفتند

اشاره از سعدی



## مملکت ایران

بمانظور که هر کس باید حد و دخانه خود را بداند و همسایگان خویش را بشناسد از حد و د

مملکت و دوطن خود نیز باید آگاه باشد و بداند که با کد ام قوم و ملت همسایه است

مملکت ایران محدود است از شمال به قفقاز و دریای خزر و ترکستان روس و از مشرق

بافغانستان و بلوچستان انگلیس و از جنوب بخیلیج فارس و بحر عمان و از مغرب بعراق

عرب و خاک ترکیه

خاک ایران را بچندین قطعه بزرگ و کوچک تقسیم کرده بعضی را ایالت و برخی را

ولایت مینامند

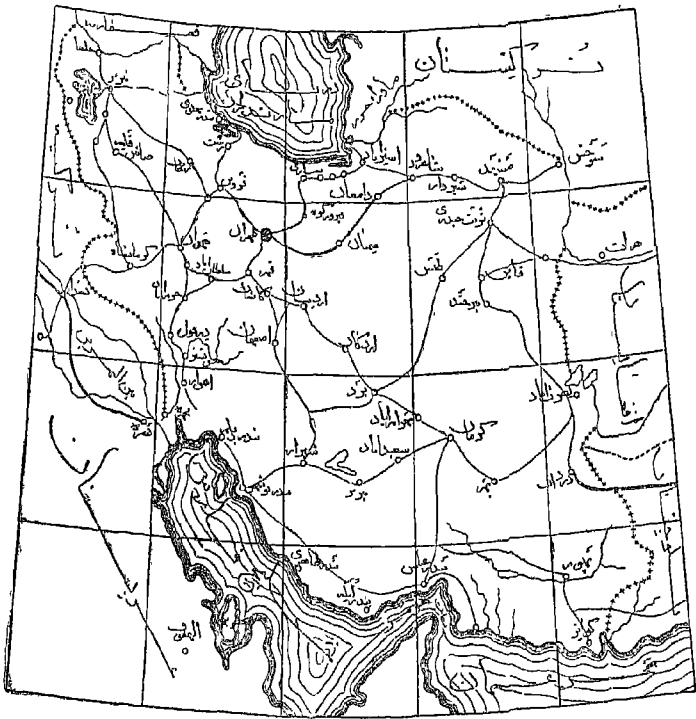
ایالت‌های ایران چهار است

اول ایالت آذربایجان در شمال غربی

دوم ایالت خراسان و سیستان در شمال شرقی

سوم ایالت کرمان و بلوچستان در جنوب شرقی

# نقشه ایران

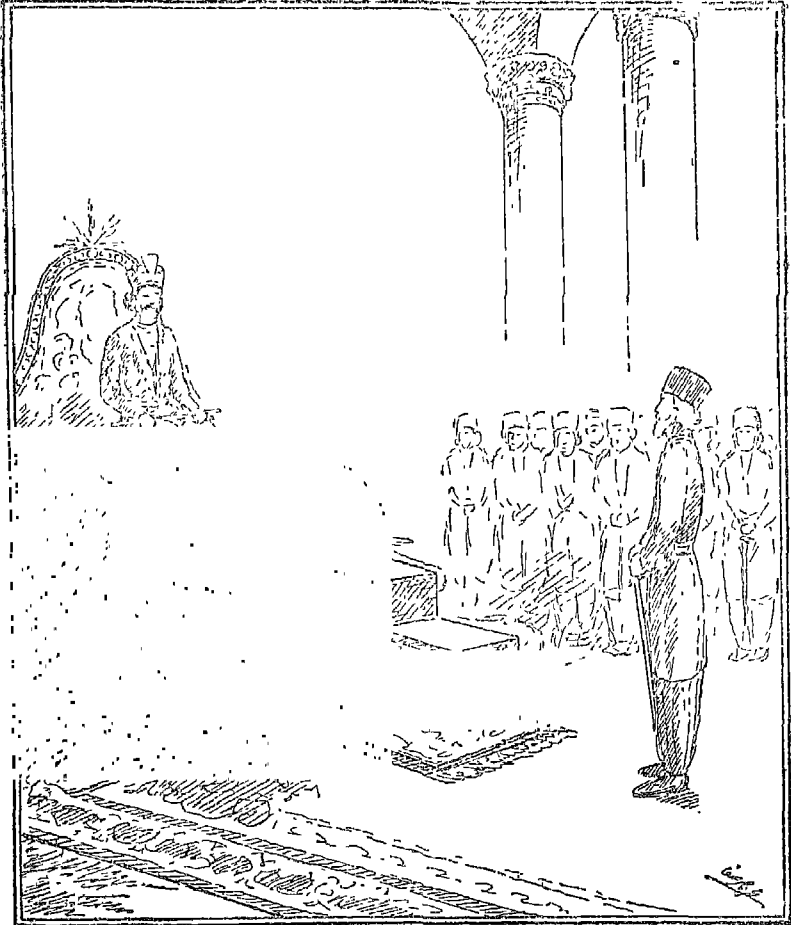


چهارم ایالت فارس و بنادر در جنوب  
ولایات عمده ایران گیلان و مازندران و استرآباد است در شمال و کردستان  
و کرمانشاهان و لرستان و خوزستان است در مغرب و ولایات عراق عجم است  
در مرکز

ولایات مهم عراق عجم عبارتند از طهران اصفهان همدان قزوین عراق  
کاشان قم یزد و ولایات نهمه و ولایات ثلاث



از ساسانیان  
الو شپروان عادل



خسرو نوشیروان که اوراکسری نیز گویند در جهانماری در عیت نوازی سر آمد

پادشاهان ایران است

ز شاهان که با تخت و افسر بند گنج و به شکر توانگر بند

نبند دادگتر ز نوشیرون که جاوید با دار و دانش جوان

نه زو پر بسر تر ز مردانگه به تخت و به دینیم و فرزانی

چو کسری نشست از بر تخت حاج بسر بر نهادن دل افروز تاج

جهان چون بستی شد آراسته ز داد و ز خوبی و از خواسته

جهان نوشد از فرقه ایروی بستند گفنی و دوست بدی

ندانست کس فارت و تا سخن و کردست سوی بدی آخن

جهانی بفرمان شاه آمدند ز کرمی و تازی براه آمدند

انوشیروان بار و میان و بیاطله جنگ کرد و آنها را مغلوب ساخت

آزپادشاهان روم خراج گرفت و ملک یمن را بتصرف در آورد  
وزیر این پادشاه بزرگمهر بود که بدانش و خرد معروف است  
حضرت رسول صلی الله علیه و آله در زمان سلطنت انوشیروان بدینا آمده است

دشادار شاهنا زردوسی

- 
- ۱ - بز - ۲ - پنی، هاشمیه جوان - ۳ - تاج - ۴ - عسل - ۵ - دنانیل - ۶ - مال دستاع - ۷ - شکوه  
۸ - دست آفتن کنایه از دست دراز کردن است - ۹ - کچی - ۱۰ - تیسه گی - ۱۱ - قومی ترک بودند از ترکستان

۱۲ - زردکمر، اسمی بود جبر خندان



ہر آنکس کے زندان ہنمان ہے



یکی طفلش دندان برآورده بود  
پدر سه بعلکرت<sup>(۱)</sup> فرو برده بود  
که من نان و بزرگ از کجا آرمش  
مروت نباشد که بگذارمش<sup>(۲)</sup>  
چو سحاره گفت این سخن نزد بخت<sup>(۳)</sup>  
گر تازن او چه مردانه گفت<sup>(۴)</sup>  
مخور هوالی ابلیس<sup>(۵)</sup> تا جان دهد  
هر آنکس که دندان دهد نان<sup>(۶)</sup>

از داستان سعدی

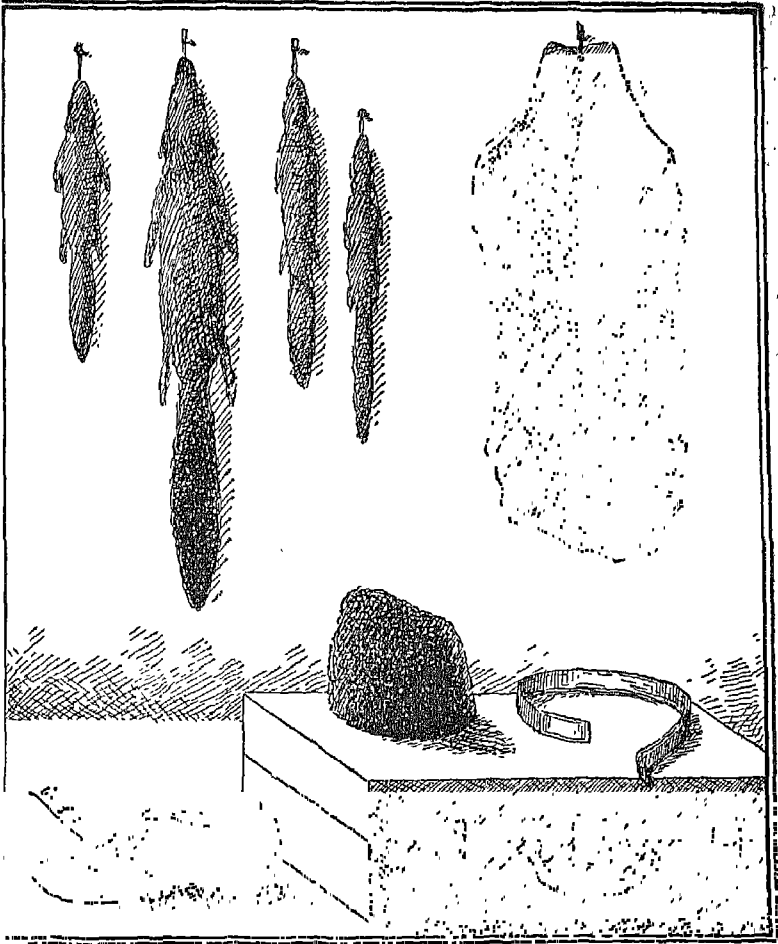
۱- مخور خیال ۲- لازم زندگانی ۳- که اردن یعنی ترک کردن در اکدن ۴- هر ۵- بسین ۶- یعنی زرب

شیطانرا مخور تا جانش بدرود





# پوست حیوانات



پوست حیوانات را دباغی کرده از آن چرم میازند  
از چرم کفش و جامه دان و کمر بند و چیزهای دیگر درست میکنند  
پوست حیوانات را برای آن دباغی میکنند که دوام پیدا کند  
پوست را با زاج<sup>(۱)</sup> و مازو دباغی میکنند و گاه بجای مازو پوست درخت بلوط<sup>(۲)</sup>  
بکار میبرند

پوست خنزور و سنجاب و روباه و سمور و قاقم قیمتی است و آن را استر لباس  
زمستانی میکنند

از پوست بره کلاه میدوزند

پوست مال التجاره همی است و تجاره هر سال مقداری پوست از ایران بخارج  
میبرند و بمصرف فروش میبرسانند

## دل بدانش فرشته باید کرد

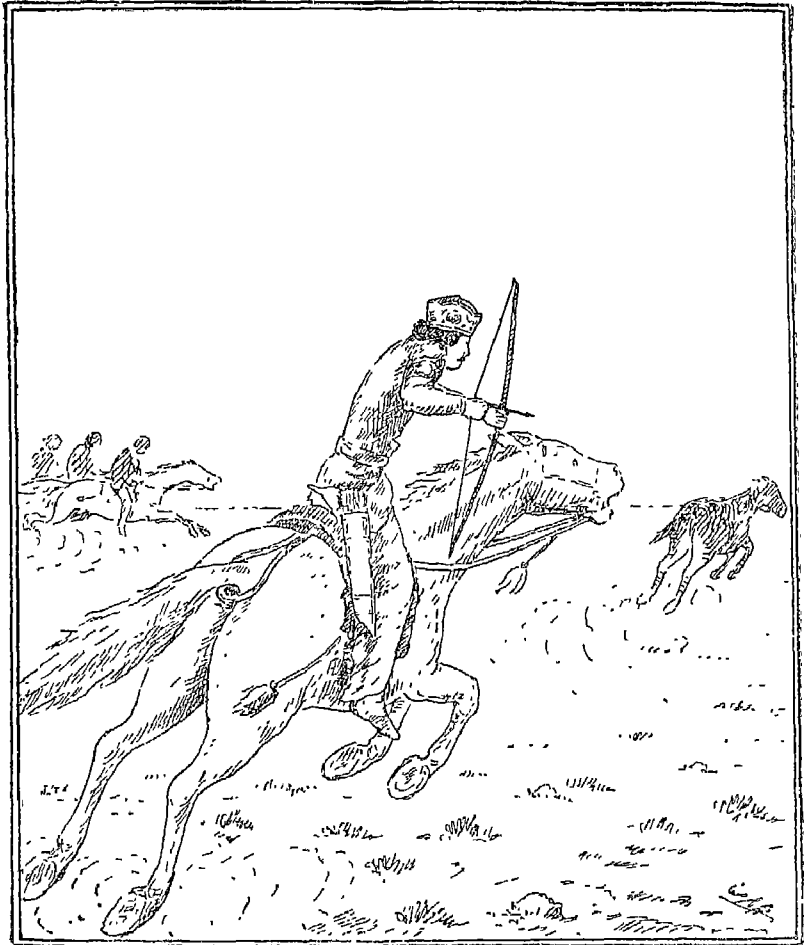
علم بابت مرغ جانست را	بر سپهر او بر در روانست را
علم دل را بجای جان باشد	سیر بی علم بد گمان <sup>(۲۲)</sup> باشد
دل بی علم چشم بی نور است	مرد نادان ز مرد می دور است
نیست آب حیات جز دانش	نیست باب نجات جز دانش
علم نور است و جهل <sup>(۲۳)</sup> تاریکی	علم راهت بود بسیار یکی
در پی کشف <sup>(۲۴)</sup> این و آن رفتن	جز بدانش کجا توان رفتن
تن بدانش <sup>(۲۵)</sup> سرشته باید کرد	دل بدانش فرشته باید کرد
شود از جهل مرد کاهل و مست	دانش او را دلیر سازد و چست <sup>(۲۶)</sup>
جوهر علم اسپنجو زر باشد	که چو شد کهنه تازه تر باشد

از جام جم او حدی

۱- روح دجان ۲- کج اندیش ۳- آب زندگانی ۴- نادانی ۵- پیدا کردن ۶- خسته و آخسته

۷- بیکاره ۸- چالاک و جلد

بهرام گور - در حال شکار



# بهرام گور

از مسداسانیان

چو بر تخت نشست بهرام گور  
 پرتش گرفت آفریننده را  
 خداوند سپروز می و برتری  
 از آن پس چنین گفت کاین تاج و تخت  
 نشتم بر این تخت فرخ پدر  
 بداد از نیاکان فرونی کنم  
 بدین سان بسی بود شصت و سیال  
 بهرام گور از پادشاهان بزرگ ساسانی است و او را از آن جهت بهرام گور میخوانند  
 که بیشتر اوقات بشکار گور میرفت

در زمان بهرام گور پادشاه ترکستان بخاک ایران لشکر کشید بهرام او را شکست سختی داد

مرگ بهرام را بدینگونه گفته اند که روزی هنگام شکار ناگهان مبردانی سید و در آن فروز قهه پدید شد

۱۰ - در بهمنی ۲ - مانند ۳ - گور جوانی است بسیار خوش تنه که از گور فرزند گوند  
 اشکان شاهنشاهی

کشتن بسم کورازدهارا



بهار آمد و شد جهان چون بهشت  
همه فرزها پر ز نخچیر گشت  
بگفتند با شاه به اسم گور  
چنین داد پانخ که مردی هزار  
بیاورد باید همه یوزد بار<sup>(۶۵)</sup> <sup>(۶۶)</sup>  
ببختیر شد شهریار دیسه  
کمان رابزه کرد تیسری خدنگ<sup>(۶۷)</sup>  
دگر تیسر زد بر میان سرش  
فرو داد و نخجری بر کشید

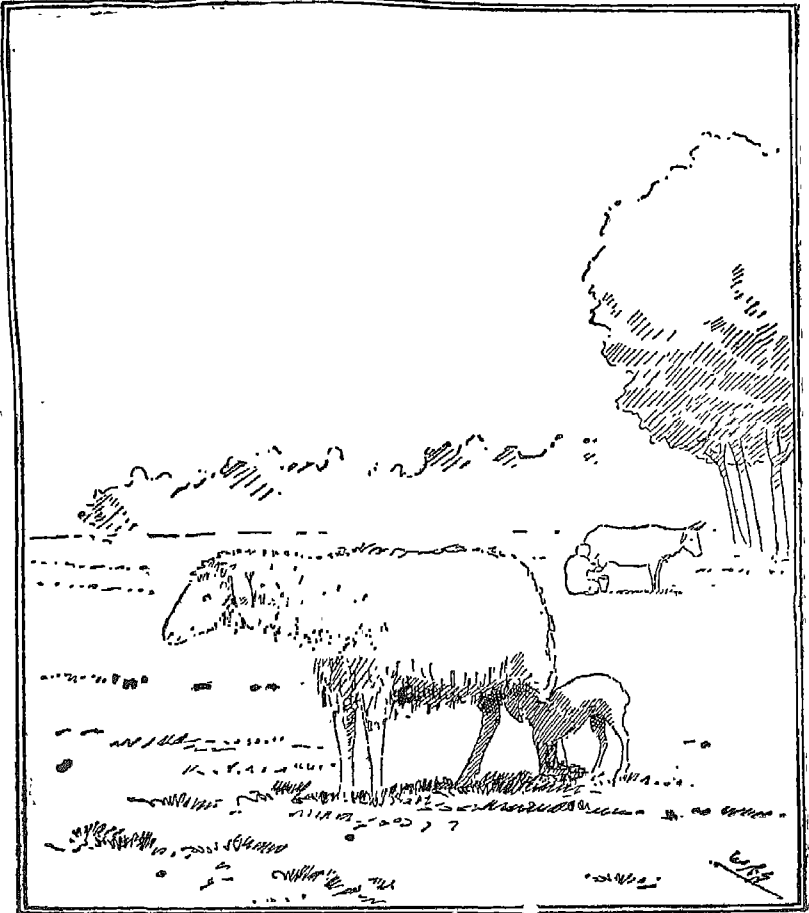
بخاک پیسه بر فلک لاله گشت<sup>(۶۸)</sup>  
بجوی آبا چون می و شیر گشت  
که شد دیر هنگام نخجیر گور  
گزین کرد باید ز شکر سوار<sup>(۶۹)</sup>  
همان چرخ و شاهین گردن فرزند<sup>(۷۰)</sup>  
یکی اژدها دید چون زره شیر  
بر ذر بر اژدها بی درنگ<sup>(۷۱)</sup>  
فرو ریخت خواب و ز هزار برش  
برد سینه اژدها بردید

از شاهنامه فردوسی

۱- طاقت ۲- دستا در سینما ۳- شکار ۴- آفتاب کرده - جانوری است شبیه پلنگ که آثر برای شکار تربیت میکند -

۵- ۱۱۷۰۶ - ۱- اسامی بر فغان شکاری است - ۶- دست ۱۰- پیلو

# شیر و ماست پونیر





حیوانات پستاندار بچه های خود را شیر میدهند  
شیر گاودگو سفید برای انسان مفید و غذای بسیار لذیذی است  
از شیر ماست و سرشیر و پنیر و کره بهل می آید  
شیر جو شده را که بگذارند با نذروی آن سرشیری بندد سرشیر را اگر با شیرینی بخورند  
غذای بسیار خوبی است

شیر را اگر در ظرفی بریزند و آنرا ساعتی تکان بدهند کره از آن جدا میشود  
کره را روی آتش آب میکنند کف آنرا بگیرند روغن میشود  
پنیر و ماست شیرینی است که با آن مایه زده باشند  
شیر و ماست و پنیر هم غذای خوش مزه است و هم برای سلامت مزاج بسیار مفید<sup>شده</sup>  
خوراک مردم در نیشین غالباً شیر و ماست است و از این دو شیر آنها تندرست<sup>شده</sup> میباشند  
اطباء میگویند خوردن ماست سبب طول عمر است

# عزت نفس

کی راز مردان روشن ضمیر<sup>(۳۱)</sup>  
 پوشید و بوسید آنجا زمین  
 ایسر ختن داد طاقه حسیر<sup>(۳۲)</sup>  
 که بر شاه عالم هنر آفرین  
 چه خوبت تشریف شاه ختن<sup>(۳۳)</sup>  
 و زان خوبتر زنده خویشتن<sup>(۳۴)</sup>

از بوستان سدی

## سزوشی

توسر دل خویش منمائی زود<sup>(۳۵)</sup>  
 و لیکن چو پیداشود راز مرد  
 که بسره که خواهی توانی نمود<sup>(۳۶)</sup>  
 بکوشش نشاید نھان باز کرد<sup>(۳۷)</sup>

سدی

## بدگویی

بد اندر حق مردم نیک و بد  
 که بد مرد را خصم خود میکنی<sup>(۳۸)</sup>  
 گویای جوانمرد صاحب خرد  
 و گرنیکمداست بد میکنی<sup>(۳۹)</sup>

سدی

۱ - در سنن مال ۲ - شهریت در رگستان ۳ - پانچا پریشین ۴ - طلت ۵ - باسن پاره و کتند

۶ - راز ۷ - آشکار کن ۸ - ظاہر کرد ۹ - مرد

## حکایت

اسکندر رومی را پرسیدند که «یا شرق و مغرب را بچگونگی که ملک پشین<sup>۳۱</sup> را خوانند و

عمر و ملک و سگش از تو بود و ایشان چنین<sup>۳۲</sup> فحی میسرند

گفت هر ملکی که گرفت رعیتش را اینا<sup>۳۳</sup> ز دم و روزم<sup>۳۴</sup> خیرات گذشتگان را باطل نکردم و نام

پادشاهان را بر بنگونی نبردم

بزرگش خوانند اهل خرد که نام بزرگان برشتی برد

از باب دوم گلستان سعدی

۱- سرزمین ۲- پادشاهان ۳- سخن ۴- اذیت و زاری نکردم ۵- رسماً و ناعده ۶- کارهای نیک

## قطعه

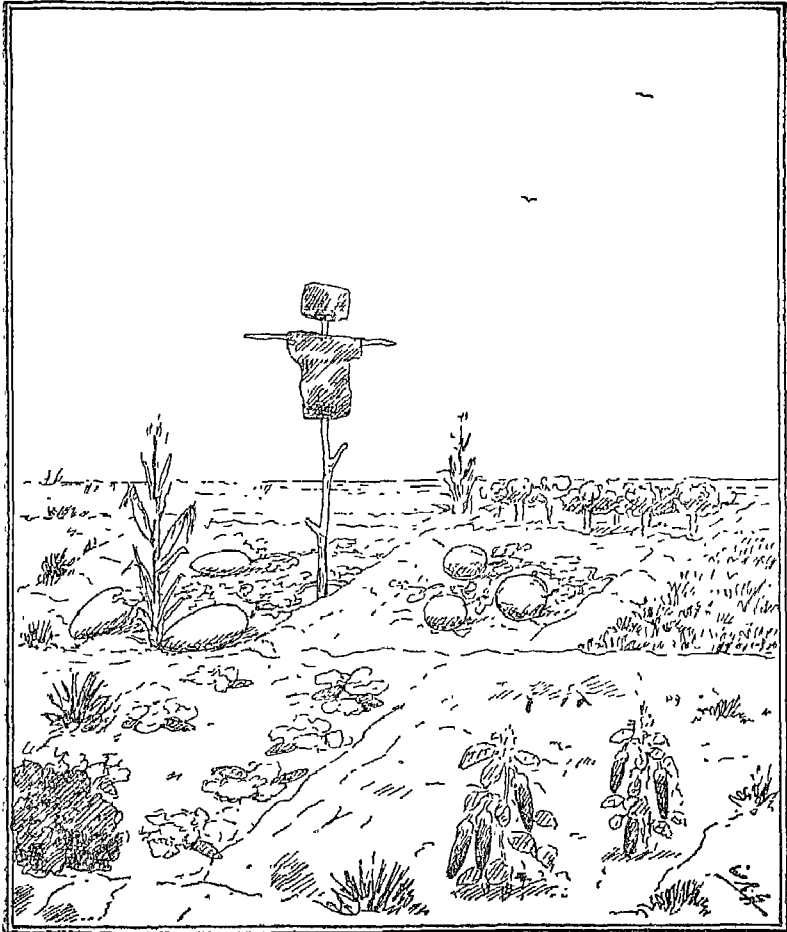
تخت و بنجت و امر و نهی گیر و دار

این همه بیسج است چون می بگذرد

تا بماند نام نیکت برقرار

نام نیک ز فغان ضایع مکن

# بزهیای خوردنی



برای سبزی کاشتن ابتدا زمین را با گل کنده زیر و رو میکنند و با شن کشتنگ  
در یک آنرا بیرون میآورند و پنجدین گز تقسیم میکنند و آب میدهند و در هر گز  
نوعی از سبزی میکارند

برای اینکه سبزی خوب شود و حاصل فراوان دهد زمین را کود میدهند

سبزی را برای برگ یا ثمر یا بیخ یا ساق یا گل آن میکارند

سبزیهایی که برگ آنها خوردنی است کاهو و نفع و ریحان و جعفری و تره و اسفنج  
و امثال آنها میباشد

سبزیهایی که ثمر آنها خورده میشود باد نجان و کدو و خیار و هبند و انه و خربزه و ما  
انهاست

سبزیهایی که بیخ و ریشه آنها میخورند چغندر است و زردک و سلغم و ترب و غیره

سبزیهایی که گل یا ساق آن خورده میشود کلم گل و کنگر و امثال آنهاست

۱- که قطعه زمینی است که اطراف آنرا بندگان در آن نوعی سبزی بکارند

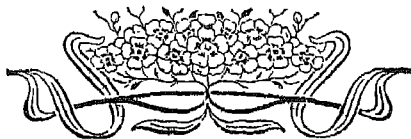
## تصیاح

نکوخواهی بکس راحت سانی است	ببین کار می که اندر زندگانی است
نکوخواه و بکس راحت سان باش	تو که توفیق داری بهم بر آن باش
بهر دلخوشه دلوز میباش	بکار افتاده کار آموز میباش
که هر کس که جرات کرد بد کرد	علاج در دست آن کن برود

از سادات نامه ناصرخسرو

۱- بهترین ۲- خیر اندیش ۳- آسایش ۴- تاید خدانی ۵- بروم حاجسته ۶- یاد دهند

۷- صاحبان درد ۸- کراود ۹- جرات کردن پیش زخم رسانیدن ۱۰- ایجا کتابه از آزار رسانیدن است



## محصولات ایران

ایران مملکتی است زراعتی و در اغلب نقاط آن انواع غله و میوه بعل میآید  
محصولات مهم ایران گندم و جو و برنج و پنبه و ذرت و ارزن و سیب زمینی و توتون و  
تباکو و تریاک و چای و خنای پسته و بادام و خرما و اقلام میوه است  
گندم و جو در تمام نقاط ایران کاشته میشود و در خاک آذربایجان و خراسان به‌سز و  
بشیر از نقاط دیگر حاصل می‌دهد  
برنج را در استرآباد و مازندران و گیلان و اصفهان و خوزستان می‌کارند  
پنبه در نقاط گرمسیر و معتدل ایران بعل می‌آید  
پنبه ایران را بنجارج می‌سازند و کمی از آن در داخل مملکت بمصرف می‌رسد  
توتون در گیلان و آذربایجان و کردستان تباکو در فارس و اصفهان و کاشان  
و خراسان کاشته میشود  
تباکو می‌شیر از بنجوجی معروف است

تریاک را از شیر نه خشاش میگیرند

خشاش در فارس و اصفهان و یزد و کرمان و خراسان و پرو و همدان زراعت میشود

زراعت چای بنازگی در ایران معمول شده و محل کشت آن گیلان و لایهجان است

چای لایهجان بسیار معطر و در ای طعمی لذیذ و گو را را میباشند

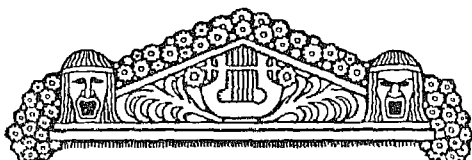
خمار در بجم و بخص که از ولایات کرمان است میکارند

خرما از محصولات گرمسیری است

درخت خرما در جنوب ایران بسیار کاشته میشود

پسته در افغان و کرمان بخرابی معروف است و هر سال مقداری از آن بخارج

محل میگرد





## عدل

چنانکه در اصول دین آموختید عدل یکی از صفات پروردگار عالم است  
هر که در این دنیا از صفت عدالت بیشتر بهره مند باشد بخدای تعالی و تبارک

نزدیکتر و خداوند از چنین بنده خشنود است

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که برگزیده خدا و خاتم پیغمبران است <sup>(۴۱)</sup> بمباهات میگرد که

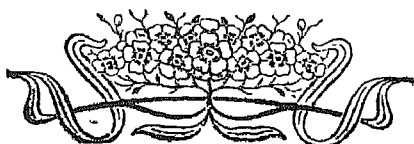
در زمان پادشاهی عادل مانند نوشیروان بدنیا آمده است

زنده است تا فرخ نوشیروان العدل <sup>(۴۲)</sup> گرچه بی گذشت که نوشیروان نماند

شهرآوردی

---

۴۰ - بندرتبه ۲ - پاک دتره ۳ - انتخاب شده ۴ - آخسین ۵ - فر



# فروتنی و تکبر

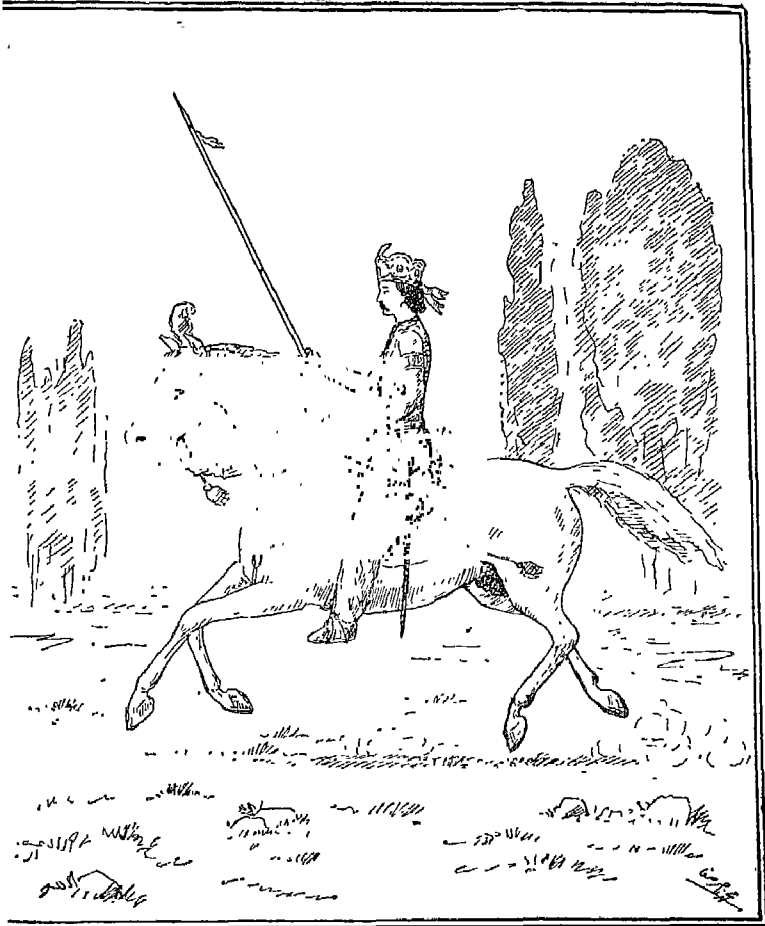
فروتنی و تواضع ضعیفی است پسندیده

سعدی فرمایند

پس ای بنده افتادگی کن چو خاک	ز خاک آفریدت خداوند پاک
ز خاک آفریدت چو آتش مباحش	معرض جهان هوز و سرکش مباحش
نخل شد چو پهنای دریا بید	یکی قطره باران ترا برمی چکد
گراوه هست تخاکه من نیستم	که جانیکه دریاست من کیستم
صدف در کنارش کجا بن پرورد	چو خود را بچشم تجارت بید
که شد نامور لؤلؤ <sup>(۱۵)</sup> شاهوار <sup>(۱۶)</sup>	پهرش بجای رسانید کار
در نیستی کوفت تا هست شد	بلندی از آن یافت کویست شد

۱- تواضع ۲- آبرمند ۳- کوچکی ۴- بجان بردن یعنی خوب پرورش دادن ۵- مردار ۶- شاهان و کرایه‌ها

خسرو پرویز  
از سلسله ساسانیان



خسر و پرویز کی از پادشاهان ساسانی است که بجاه و جلال و ثروت مال  
معروف است

چو خسرو اندر زمانه نبود ز دینار و گنجش کرانه نبود  
ز توران از هند و از چین روم ز بهر کشوری کان بآباد بوم  
همی باج بردند ز دیک شاه برخشده روز و شبان سیاه  
بهرام چو مین که یکی از سرداران بهر فرزند خسرو بود بر خسرو طغیان کرد و چندین بار  
او بختگد عاقبت خسرو بهدستی پادشاه روم بر او غلبه یافت و او را شکست داد  
پس از چند می میان خسرو و قیصر روم دشمنی افتاد و کار آنها بختگ کشید خسرو در  
بختگ بار و میان فاتح شد ولی در پایان کار شکست یافت  
بعد از آن شکست ایرانیان خسرو را از پادشاهی عزل کردند و بکشتند و پسر او شیروی را  
پادشاهی دادند

## پیشه و کار

بکم و بیش از این جهان نترسند	نخک آن پیشه کار حاجتمند
دست در کار کرده سهر در پیش	گشته قانع برزق و روزی خویش
خورده سیلی زاد ستاد و پدر	چند سال از برای کار و هنر
دست او باشد از خیانت دو	دل او دارد از امانت نور
سزگر داند از خصوص و نیاز	بگذارد بوقت پنج نماز
هر چه حق داد در میانه نهد	شب شود سرسبوی خانه نهد
سگر رزاق و روز خود سازد	چون ز خورد و خورش برپا آرد
برساند هم از نصیب خویش	خمرده نان بجا جز و درویش
رستکار این چنین کسی باشد	گرچه اهل هنر بسی باشد
هر نطامی که هست در هنر است	چونکه نظم جهان ز پیشه در است

از جام جم ادبی

## معادن ایران

«ایران معادن فلزات و اجار مفیده بسیار وجود دارد

مهمترین معادن ایران معدن نطق و زغال سنگ و مس و نیک و سرب و آهن و طلا و نقره و فیروزه است

معدن نطق در بیشتر نقاط ایران مخصوصاً خوزستان و سنجان یافت میشود

از معادن نطق خوزستان هر سال مقدار بسیاری نطق استخراج میکنند

معدن زغال سنگ در اغلب ولایات ایران وجود دارد و از بعضی آنها

زغال سنگ بسیار بیرون میآورند و بمصرف می‌رسانند

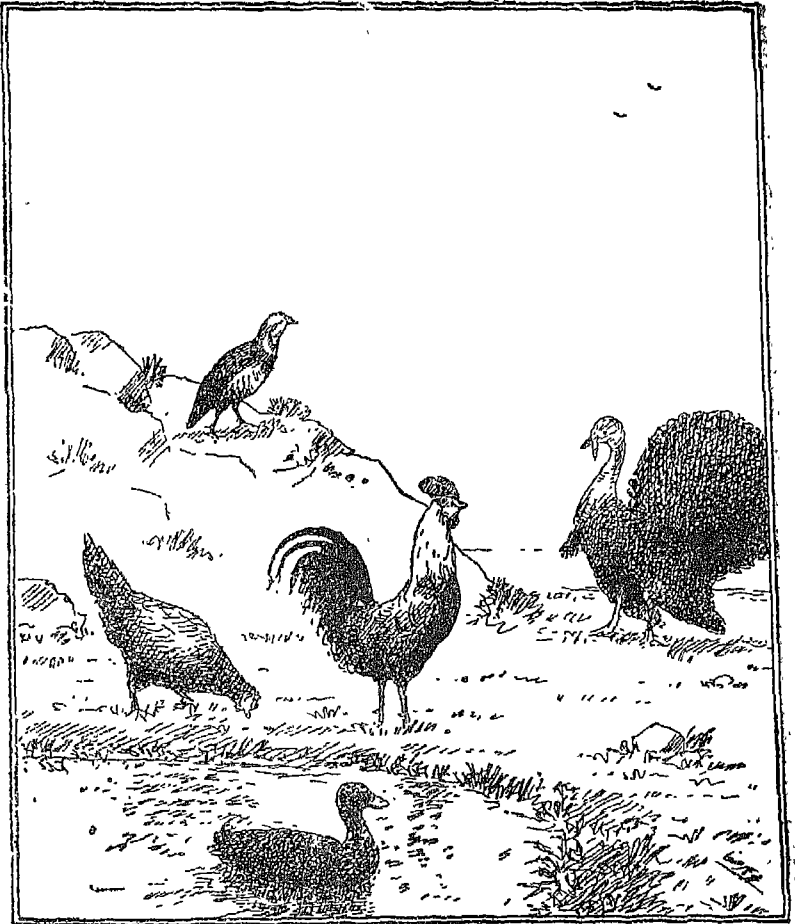
معدن مس کرمان و خراسان و معدن آهن مازندران و گیلان و استرآباد معروفست

طلا در کوههای طهران و اصفهان و دامغان و نقره در کوههای آذربایجان و زنجان

موجود میباشد

معدن فیروزه ایران در نزدیکی نیشابور واقع و فیروزه آن نجو شترگی در تمام دنیا معروفست

پرندگان



بدن پرندگان از پر پوشیده شده است  
هر پرنده دو بال و دو پنجه و یک منقار<sup>(۱)</sup> دارد

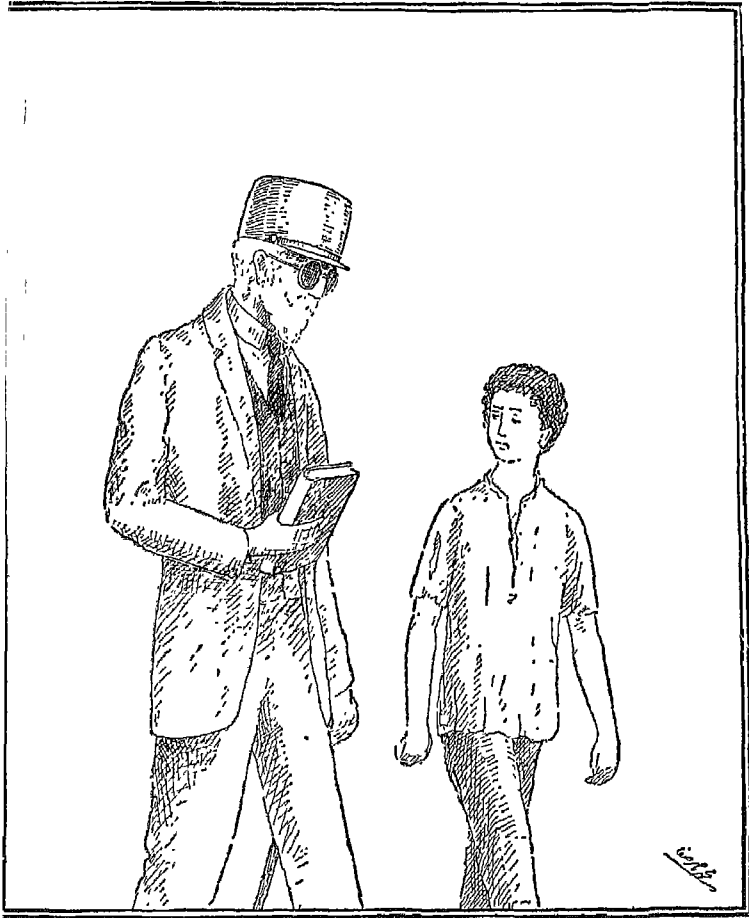
پرندگان دندان ندارند ولی بیشتر آنها دارای سنگ دانی میباشند که  
دانه در آن خرد میشود

پرندگان تخم میگذارند و تخم آنها دارای زرده و سفیده و پوست است  
از تخم مرغ غذاهای گوناگون مانند خاکسینه و کوکو و غیره میسازند  
گوشت بعضی طیور مانند مرغ و خروس و بوقلمون و کبک و مرغابی حلال است  
و از آن خوراکهای خوب میسازند

از پر طیور بالش درست میکنند و نرمترین بالشها آن است که از پر قو پر شده باش  
د  
پر طاوس بسیار زیبا و خوش رنگ میباشد ولی پای او زشت است

طاوس را به نقش و نگاری که هست خلقت  
تحسین میکنند و جمل از پای سبزه خویش  
شعرایند ای است





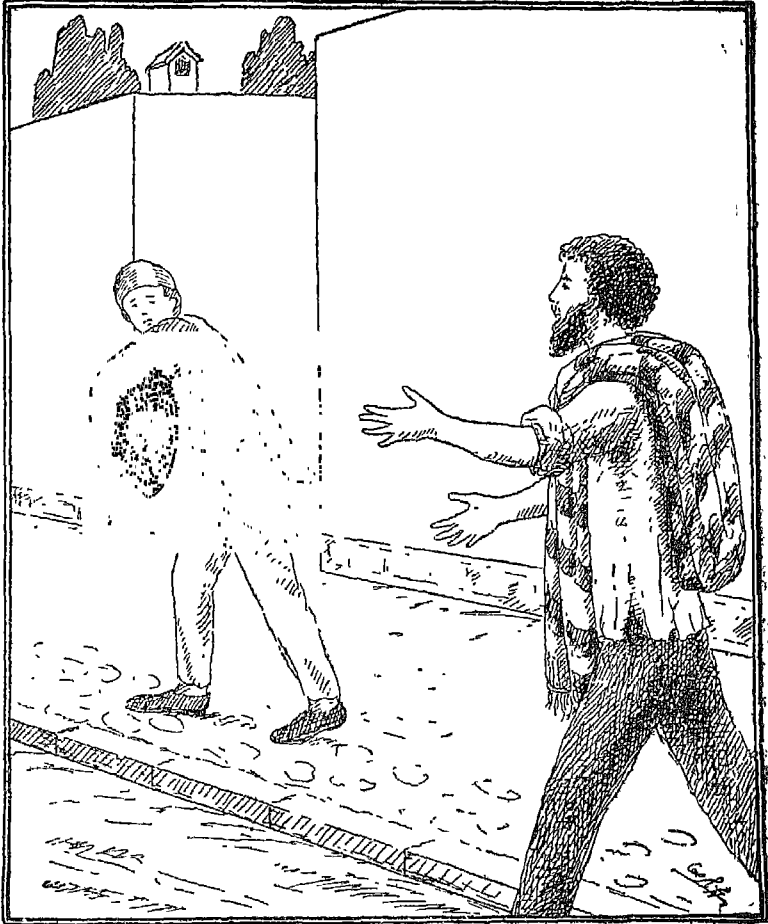
پدر مرده را سایه بر سر فلک  
چو بنیستی سراغخنده پیش  
غبارش بنشین و غارش بکن  
آلاتاگرید که عرش عظیم  
هده بوسه بر روی فسز زدنوش  
بر زو، سبسی چون بگریه تیسیم  
برحمت بکن آتش از دیده پاک  
بشفت بنشینش از پهره خاک  
بگنجی خار پای یستی بکند  
بخواب اندرش دید صد رنجند  
کز آن خار بر من چه گلها مید  
همی گفت و در روضه حامی حمید

از بوستان سدی

۱- گره ۲- پاک کن ۳- آن گاه باش ۴- مصله بانی ۵- صد یعنی سینده در پیش قوم است و در اینجا

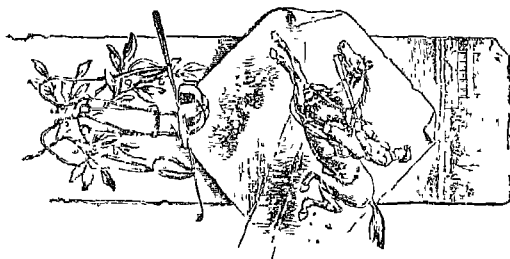
دشمنی از اهل نجد است ۶- نام یکی از شهرهای ترکستان است ۷- باغها ۸- میخراشد

گایت



دزدی بگلجه بیستراخی در آید بزویگی و پار هگیمی که فقیر بر خود چسپیده بود هیچ نیافت لاجرم<sup>(۳)</sup>  
دیگر را برداشت و بیرون شد فقیر برخواست و شایعیت وی کرد و در<sup>(۴)</sup>  
دید که و نبالش میاید گفت ای فقیر چه اراده داری گفت اراده کوچ کردن از  
این خانه تو دیگر برداشتی و من گلیم دزد بخندید و دیگر را بزمن گذاشت  
از پیشان تا آنی

۱- ناز کوچک فقر - ۲- فقیر - ۳- ناپناه - ۴- دزدی رفتن - ۵- رفتن و نرسیدن کردن



پند و اندرز

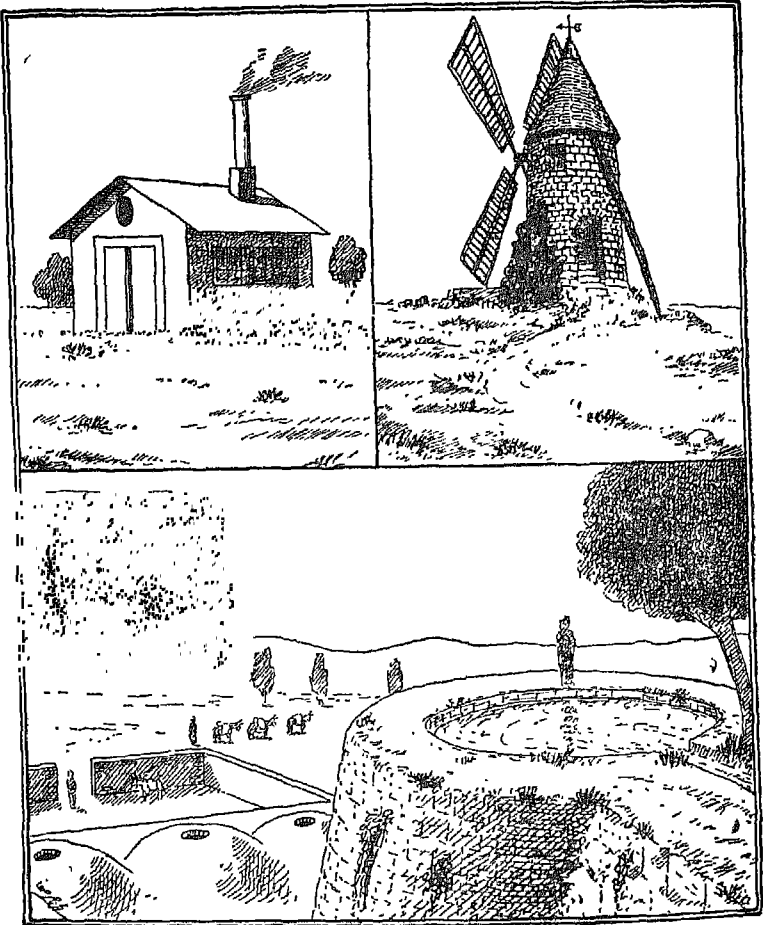
بادستان مروت بادشمان <sup>(۳)</sup> انا	اسایش دیکستی تفسیر این دو حرف است
جانان سعادت مند پند سپیر و انار <sup>۴</sup>	تصیحت کوش کن جانبا که از جان دو فرزند
که را می پیر از نخت جوان به <sup>(۵)</sup>	جوانا سر تناب از پند سپیر ان
دگر نه هر که تو بینی ستگرمی <sup>(۶)</sup> داند	و فای عهذ نکو باشد از بیا موزی
مزد اگر میطبی طاعت <sup>(۷)</sup> اتا دبر	معنی نا کرده در این راه بجائی نرسی
ز هم صحبت بد جدائی <sup>(۸)</sup> جدائی	بیا موزمت کیمیای سعادت

حافظ

۱- مشح ۲- جوانردی ۳- لایمت ۴- پریسج ۵- اندیشه و فکر ۶- بجای آوردن عهد و پیمان

۷- ظلم ۸- فرمانبرداری ۹- دشمن

# اسیا



گندم و جو را به آسیاب برده آرد میکنند

ایسا چند قسم است آسیای آبی آسیای بادی آسیای بخاری  
ساده ترین آسیاها آسیای آبی است که در بیشتر دهکده های ایران وجود دارد  
ایسا دارای دو سنگ است که یکی در زیر قرار گرفته و دیگری در روی آن  
سنگ زیرین حرکت ندارد ولی سنگ رو بوسیله فشار آب یا باد که بر پره های  
ایسا وارد می آید میچرخد

سنگ ایسا صاف و هموار نیست و این برای آنست که گندم میان دو سنگ خرد  
و آرد آن نرم شود

برای آنکه گندم را آرد کنند مقداری از آنرا در طرف بزرگی که بالای سنگ  
ایست و آنرا ناوه گویند میریزند گندم از سوراخ کوچکی که در تهِ طرف است  
کم کم روی سنگ زیرین میریزد و بعد سنگ زیرین حرکت آمده دانه های گندم را آرد میکند

## قناعت تو انگر کند مرد را

خدا پرانده است و طاعت نکرد	که بر بخت و روزی قناعت نکرد
قناعت تو انگر کند مرد را	خبر کن حریص جها انگر در را
سکونی بدست او رای بی ثبات <sup>(۶۶)</sup>	که بر سنگ گردان زوید نبات
مرد در پی هر چه دل خواهدت	که تمکین تن فور جان کا هدت <sup>(۶۷)</sup>

ازستان صدی

---

۱- در تندی نیاز ۲- شناخت ۳- خرابه داری ۴- اقبال ۵- آرام ۶- تیرا و کسیکه

در یک جای در یک حال ثابت نماند ۷- یعنی بر سنگی که پرسته از جانی بجای میغلطد گیاه و سبزه میروید -

۵- قوی ساخته ۹- کاستن یا کاهدن یعنی کم کردن است



## دشمن پروری

یکی بچه گرگ می پرورید<sup>(۱)</sup>      چو پرورده شد خواجرا بر درید<sup>(۲)</sup>  
چو بر پهلوی جان سپردن نخبنت<sup>(۳)</sup>      زبان آوری بر سرش رفت و گفت<sup>(۴)</sup>  
چو دشمن چنین نازنین پروری      ندانی که ناچار ز خمش خوری<sup>(۵)</sup>  
از بوستان سعدی

---

۱- پروردن بچی تربیت کردن    ۲- بزرگ در رئیس خانه    ۳- یعنی چون مرگش فرارید    ۴- نصیح و تند زبان

۵- زخم خوردن در اینجا کنایه از آسیب نرسیدن است



## دندان

دندان برای جویدن ذرّم کردن غذاست

اطفال تا شش ساگلی بست دندان کوچک در میآوردند و آنها را دندان شیر میگویند  
این دندانها رفته رفته میریزد و بجای آنها دندانهای دیگر که سخت تر و باریشه کرات

میرود میآید

چون طفل بست رسید شماره دندانهای او برسی و دو میرسد که آخرین آنها را

دندان عقل میگویند

دندانهای پیشین برای بریدن و آنها که در دو طرف دندان است برای نرم

کردن غذاست

دندانهای که برای نرم کردن غذاست دندان گرسی یا آسیانامیده میشود

هر کس باید دندانهای خود را پاکیزه نگاه دارد و هر صبح آنها را با آب پاک

میشوید

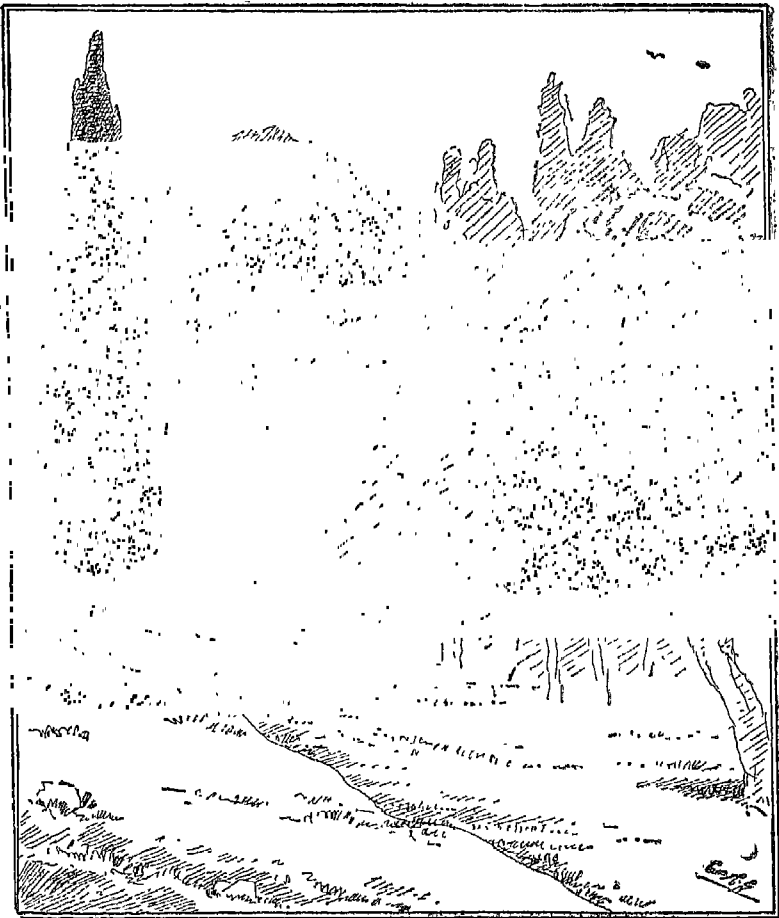
## مہمان نوازی

مہمان را عزیز باید داشت  
از رہِ مردی و جو ان مردے  
مگر بزرگست ولایتِ خدمت  
حق اور ابجہای آوردی  
در بود مفکد کس نخواہد گفت  
کہ چہ ابادی این کرم کردی  
نقل از انصاری محسنی

•

چو مہمان آیدت دلشاد میباش  
ز ہر بند غمی آزاد میباش  
منہ منت چو بر خوان تو باشد  
کہ آن شکرانہ بر جان تو باشد  
از روشنائی نامہ ناصر خسرو

# درخت



هر درختی دارای ریشه و ساق و برگ است  
ریشه بزمین فرو میرود و بسبب استحکام درخت میشود  
درخت بواسطه ریشه آب و غذای خود را از زمین میگیرد و  
ساق و تنه درخت از زمین بیرون آمده بطرف بالا نمو میکند و از آن شاخ و برگ  
میرود

ساق و شاخه از پوست پوشیده شده است  
بعضی از درختان خار دارند مانند درخت خرمای نارنج  
برگ بیشتر درختان در بهار میروید و در پاییز میریزد  
سرو و کاج و شمشاد همیشه سبز هستند و برگ آنها در زمستان نمیریزد  
همه درختان یکسان عمر نمیکنند عمر خار بچندین صد سال میرسد  
درختان ادر بهار و پاییز تراش میکنند تا سال بعد بهتر رشد کند

## راستی و رز و رتگاری بین

در جهان راستان قومی و مستند	راستی کن که راستان رستند <sup>(۳)</sup>
هر چه خواهی نمود جمله هب است <sup>(۴)</sup>	قول و فعل تو تا نگر و در راست <sup>(۵)</sup>
راست باش و زمیر و شاه مترس <sup>(۶)</sup>	کور و کر گر نه ز چاه مترس <sup>(۷)</sup>
کش از خنجر استکاران سر	تا تو باشی زر راستی مگذر
یار شو خلق را دیاری بین	راستی و رز و رتگاری بین

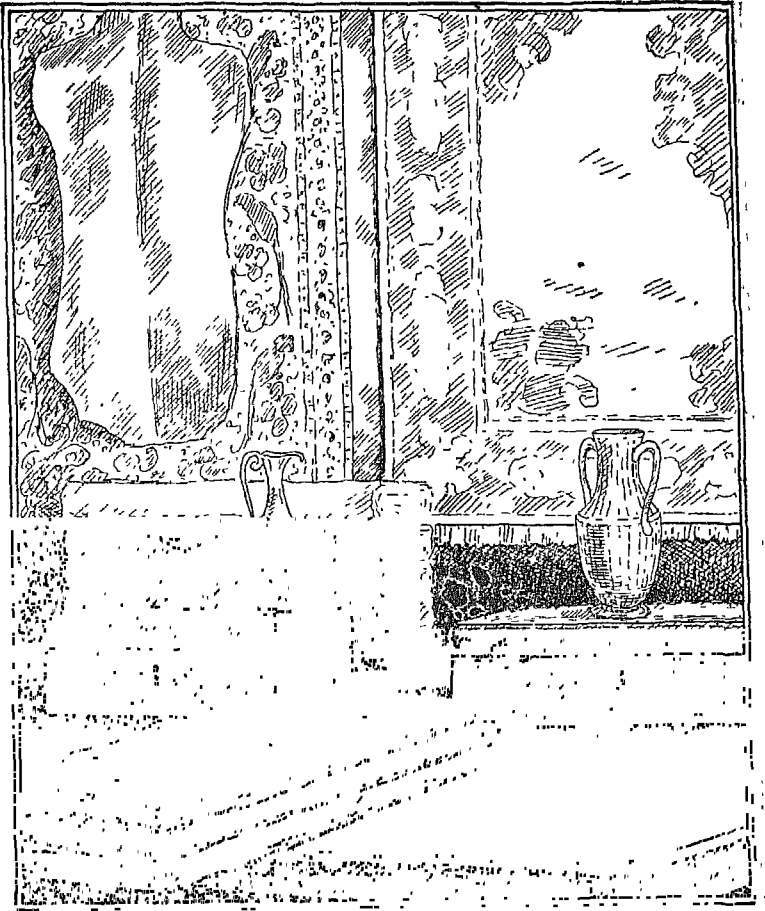
از جام جم اودسی

---

۱ - در زین بنی هارست همیشه بجا آوردن ۲ - رمانی و فیه دزی ۳ - نجات یافتند ۴ - گفتند

۵ - کردار ۶ - ناپز و بیناید ۷ - اگر نیستی ۸ - ایسه

# صنایع ایران



هر شهیدی از شهرهای ایران بصفتی معروف است  
در اصفهان ظرفهای نقره و برنج و پارچه های قلمکار میسازند  
در شیراز قلزنی نقره و خاتم کاری معمول است  
در کرمان پارچه های خوب و شالهای پشی میبافند  
علیه سازی زنجان و گلدوزی رشت شهرتی بسزا دارد  
در کاشان گلاب و عطر گل میگیرند مصل و زری کاشان از قدیم معروف بوده است  
در آرا<sup>(۳)</sup> می شهد و برک خراسان تمنازی میباشند  
در آباد<sup>(۴)</sup>ه منبت کاری و در شهرضا نجاری خوب میکنند  
گتانهای مازندران و پارچه های ابریشمی بز و بخرابی مشهور است  
مرکز خرم سازی و دو باغی ایران همدان است

---

۵- خاتم کاری اینامت که منتول نقره و دریزه استخوان صدف را در روی چوب نصب کنند و از آن اشکال گوناگون در میآورند

۶- ساختن اشیاء از نقره های آنکه نقره ۳۰- نوعی از پارچه ۴- نقش نگار بر چوب



## وفای بجهت

پادشاهی از یکی پرسید که مرد را که ام صفت غریز میگرداند گفت بوعده وفا  
کردن

از عهدۀ عهد<sup>(۱)</sup> اگر برون آید مرد از هر چه گمان بری فزون آید مرد

## مهربانی و بُرد باری

از فریدون پادشاهِ کیان پرسیدند که مردمان را با چه خیر نگاه توان داشت  
گفت بملاطفت<sup>(۲)</sup> و مهربانی گفتند مشکلهارا با چه خیر آسان توان کرد گفت بملا  
و بُرد باری .

تعلیمی از اخلاق حسنی

۱- بیان ۲- نرمی داری

## چند و امثال

سنالی که نکوست از بهارش پیداست

قناعت هر که کرد آخر خشنی شد

قطعه

بخت ای پدر بی گناه هم مکوب	خود کوفت پیری پسوزا . بچوب
دلی چون تو جورم گمی چاره چیست	توان بر تو از جور مردم گریست <sup>(۳)</sup>

از بوستان سده ۱

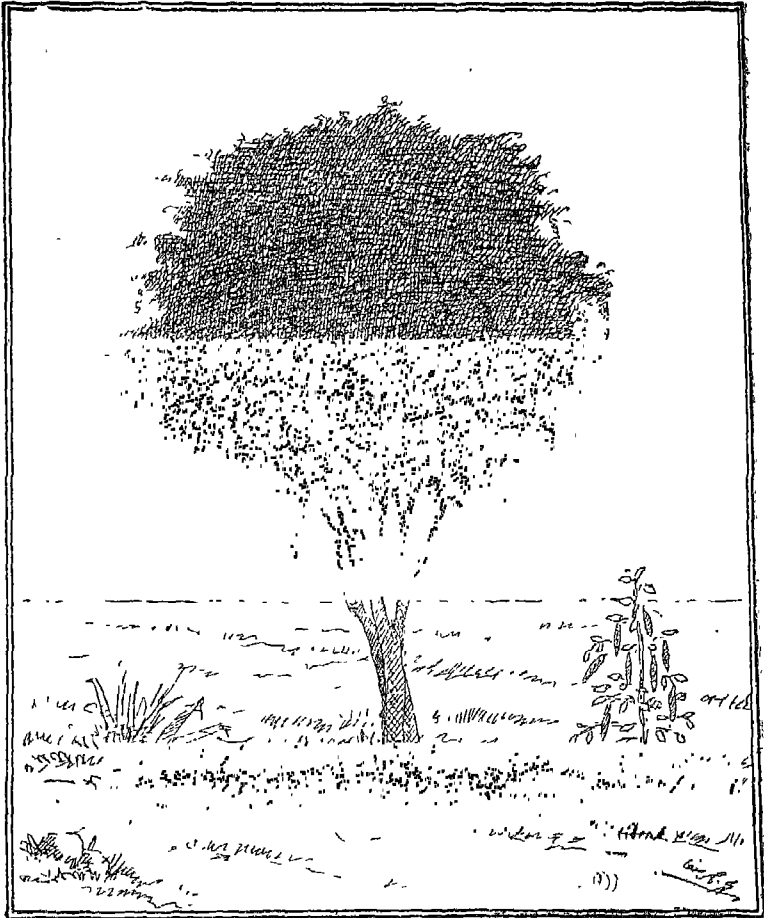
حکایت

بهر چشمه بر بسنگی نوشت	بیندم که جمشید فرخ سرشت <sup>(۴)</sup>
برفتند چون چشم بر هم زدند	بر این همیشه چون بابی دم زدند
ولیکن نبردند با خود بگور	گرفتند عالم بر دمی و زور

از بوستان سده ۱

۱- خود کوفت پیری زدن ۲- مست و آناز ۳- گریستن بی گری کردن ۴- طینت و باطن ۵- گذر کردن

# فلفل و خردل



فلفل میوه درختی است که در هند و استان واقیانوسیه میروید  
درخت فلفل بسیار کوچک و دارای شاخهای بلند و نازک می باشد و هنگام میوه دادن  
خوشه های فلفل مانند خوشه انگور سیاه از آن نمایان میگردد  
هر خوشه دارای مقدار زیادی دانه های فلفل است  
فلفل طعمی تند دارد و آنرا کوبیده روی غذا میسپاشند و میخورند  
خوردن فلفل زیاد منضر و کمی از آن بضمم غذا آسان میکند  
فلفل قرمز که آنرا فلفل فرنگی میگویند میوه گیاهی است کوچک  
فلفل فرنگی اول سبز است و بعد قرمز شود و طعمی بسیار تند دارد و از سبزیان ترشی میسازند  
و قرمز آن را ده غذاها بکار میبرند  
اگر کسی فلفل قرمز را بدان یا لب خود بزند بدان و لبش سخت میسوزد و هرگاه با آب بهانه  
خود را بشوید بدتر میشود پس بچه ها نباید بدان دست بزنند

خردل مانند فضل دارای طعم بسیار تندی است آنرا نیز با خدای بخورند  
خردل در معالجاتِ طبعی هم استعمال میشود و با آن شمع درست میکنند  
شمع خردل را برای رفع بعضی مرضها در آب نیم گرم فرو میبرند و روی بدن میچسبانند

---

۵ - مزه ۲ - زبان آور  
جوان خردمند

جوانی خردمند از نمون فضائل عقلی و اخلاقی و فراداشت و طبعی نامند چندانکه در محافل دانشمند  
نشستی زبان از سخن بستی باری پدرش گفت ای پسر تو نیز از آنچه دانی بپرانگی  
گفت ای پدر تو رسم که پرسند از آنچه ندانم و شرمساری برم

از باب چهارم گفتار سکه

---

۱- انواع ۲- کالات ۳- صیب ابرو ۴- سیاه ۵- طبیعت و حی ۶- رهنده

## چه باشد دیو بودن آدمی باش

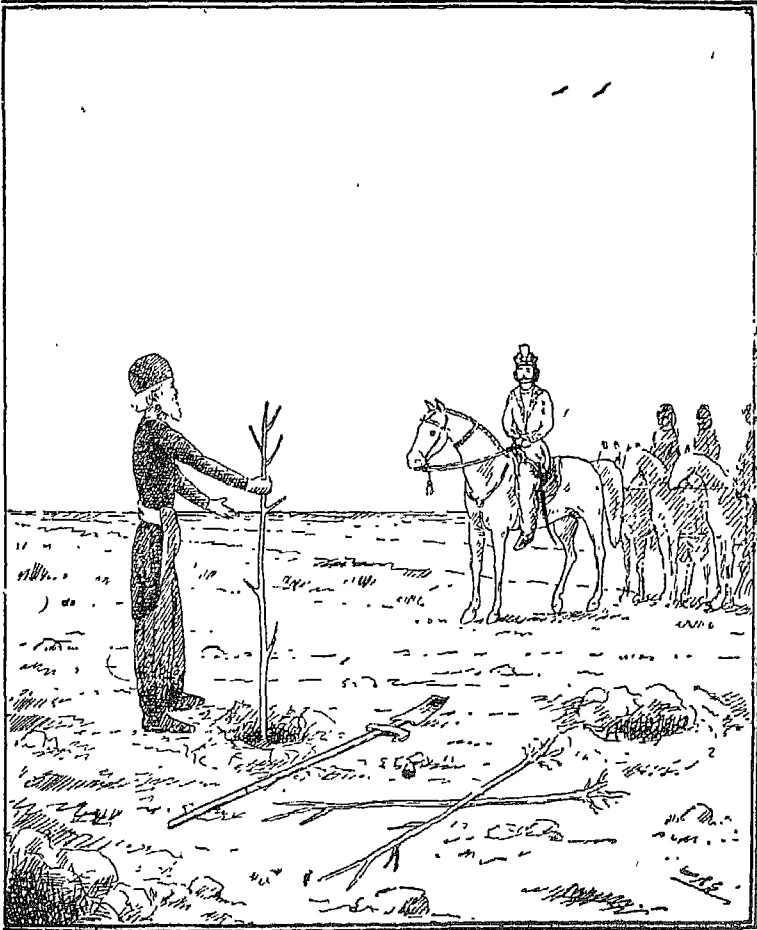
میکن دوستی با او از آغاز <sup>۱۳۱</sup>	چو خواهی کرد با کس دشمنی ساز <sup>۱۳۲</sup>
کلید بابِ جنت بُر و بار نیست <sup>۱۳۳</sup>	در کجِ معیشت سازِ گاریست <sup>۱۳۴</sup>
سینفرای از بجایش در و بر درو	چون توانی علاجِ در و کس کرد
چو مرهم می نساز می نش کم زن	سنانِ جور بر دلریش کم زن
چه باشد دیو بودن آدمی باش	ز مردم زاده با مردمی باش <sup>۱۳۵</sup>

از سادات نامه ناصر و

۱- شیطان و مردم بداندیش ۲- ساز کردن یعنی بسا بفرایم آوردن ۳- آدل ۴- زندگانی ۵- ۶- بهشت

۷- تحمل و علم ۸- چاره ۹- نرسیده ۱۰- دخته ۱۱- انسانیت

# انوشیروان باغبان



اوزه اند که روزی نوشیروان تماشای صحرا بیرون رفت باغبانی بر او دید.

پیر و سا نخورده که درخت کردگان می‌نشانند

گفت ای پیر درختی که تو امروز نشانی میوه آن کجا توانی خورد در

پیر گفت دیگر آن نشانند ما نخوردیم ما می‌نشانیم دیگر آن نخورند

---

۱- پیر و زوت ۱ - ۲ - کرده





# حکایت

آن ستمندم که صوفی می‌گرفت  
ز زینین خویش منجی چند



استینش گرفت سزگی  
که بیانعل برستورم بند

معدی

۶- دروش شیند پوش ۲- ۱- ارب

## تقسیم ساعات

انسان باید در بیت و چهار ساعت شبانروز هشت ساعت کار کند و هشت ساعت بخوابد و هشت ساعت را بدیگر کارهای زندگانی از قبیل عبادت پروردگار و ورزش و گردش و غذا خوردن و امثال آن بپسندد و از

بناظر آنکه انسان برای تهیه و مسائل زندگانی ناچار است کار کند و زحمت بکشد برای

حفظندستی و صحت مزاج و سیرت حاج باسایش است

کسانیکه در شبانروز پیش از هشت ساعت کار میکنند یا کمتر از هشت ساعت میخوانند  
بمزاج و بدن خود آسیب میرسانند

انسان باید هم در کار بکوشد و هم بخندد و ندوگدل داشته باشد تا در هر کار موفق و کامیاب  
گردد

کسانیکه از یاد خدا غافلند و در اطاعت او امر و احکام او قصور میورزند چو سینه سیره دل  
و پریشان خاطرند

اوقات عبادت و کار و غذا خوردن و خواب باید منظم و مرتب باشد و هر کاری

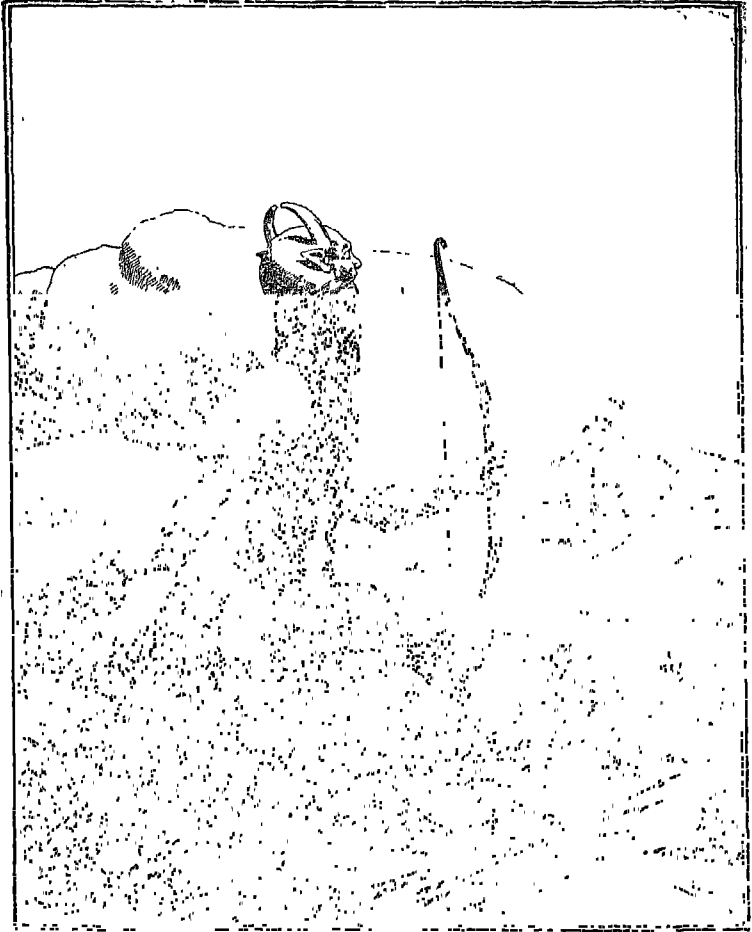
در وقت خود انجام یابد

باز که کسی باید خود را به منظم داشتن ساعات زندگی عادت دهد و هم تا زندگی ما

در بزرگی و چار اختلال و بی نظمی نگردد



# جنگ رستم و اسفندیوس



هی بر خردشید برسان کوس<sup>(۳۰)</sup>  
مسر بسم تبر و اندر آرد<sup>(۳۱)</sup> بگرو  
ز جوان<sup>(۳۲)</sup> او در جهان گرد خاکست<sup>(۳۱)</sup>  
بین تا کنونت سر آید زمان<sup>(۳۳)</sup>  
بدین رز که گشته تبینم<sup>(۳۲)</sup> همی  
بکشتن دهی تن بیگبارگی  
که امی بھیده مرد پر خا شجوی<sup>(۳۴)</sup>  
بر این دشت و این روز و این کارزار<sup>(۳۵)</sup>  
که تا اسب بتانم از اشکوس  
کمان را بزه کرد و اندر کشید  
که اسب اندر آمد ز بالا برو

دیلمی که بدنام او اشکوس  
بیاید که جوید ز ایران نبست<sup>(۳۶)</sup> و  
ز گردان ایران هم آورد خواست<sup>(۳۷)</sup>  
بدو گفت رستم که تیر و کمان  
ترا بخت برگشته بنیم همی  
کیشانی بدو گفت بی بارگی<sup>(۳۸)</sup>  
شتمن چنین داد پانچ بدوی<sup>(۳۹)</sup>  
پیاده به از چون تو سیصد سوا  
پیاده مرا ز آن فرستاده طوس<sup>(۴۰)</sup>  
چون ازش باسب گرانمایه دید  
یکی تیر زد بر بر اسب<sup>(۴۱)</sup> او

بفرید مانند غرآن پلنگ	کمان را ببالید رستم بچنگ
خردش از خم حریخ چاچی بخت <sup>(۲۳)</sup>	ستون کرد چپ را دخم کرد راست
پسرا از زمان دست او داد بوس	بزدیسر بر سینه اشکبوس
گذر کرد از مهره <sup>(۲۷)</sup> پشت او	چو بوسید پیکان <sup>(۲۵)</sup> سر انگشت او <sup>(۲۶)</sup>

از شاهنامه رستم دوسی

- 
- ۱- یکی از پهلوانان تورانی است که با ایرانیان جنگ کرد ۲- بود ۳- مانند ۴- نقاره بزرگ ۵- جنگ
  - ۶- حریف بجز ۷- کنایه از هلاک کردن و بجا گذاشتن است ۸- هم بنام ۹- تاخت و تاراج ۱۰- بلند شد
  - ۱۱- کنایه از فرارسیدن هنگام مرگ است ۱۲- میدان جنگ ۱۳- نام دلی است که اشکبوس از آنجا بوده است و
  - بیخبت در انگشالی گفته اند ۱۴- آب ۱۵- یعنی سپهسالار و دلاوری که از انقلاب رستم است ۱۶- جاب ۱۷- پاییز
  - ۱۸- جگویی ۱۹- جنگ ۲۰- نام سپهسالار گویای ایرانیان است در جنگ توران ۲۱- پل ۲۲- پای چپ
  - ۲۳- نام شهر است از رگستان که در آنجا کمان خوبه

میافتد ۲۵- نوک تیر ۲۶- مقصود رستم است ۲۷- مقصود اشکبوس است

## ادبیت

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار / دگر عضوها را نماند قرار

تو گز محنت و کیر این بغمی - نشاید که نامت نهند آدمی

سعدی

---

۱- مسلمانان آدم - ۲- نقت - ۳- حس - ۴- ریخ اندوه - ۵- شایسته منزلت

کتابت در خط

## شرعیات

### اصول دین و مذہب

اصول دین و مذہب پنج است توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد  
توحید و نبوت و معاد اصول دین همه مسلمانان است عدل امامت از اصول مذہب است

### توحید

توحید این است که خدا را یگانه و بی‌شائبه بدانیم و بجز او چیزی را پرستیم زیرا او است که  
جهان را بقدرت خود آفریده ما و دیگر مخلوقات را از نیستی به وجود آورده است  
دلیل کتبی خداوند نظام عالم است که همیشه برقرار میباشد چه اگر عالم را دو خدا یا بیشتر  
میسود نظام آن برهم میخورد

### عدل

عدل آنست که خدا را عادل بدانیم و معتقد باشیم که او هیچگاه ببندهگان خود ظلم  
نمیکند بلکه پاداش خوب را خوب و جزای بد را بد میدهد  
۱- بی‌شک و مانند



دلیل عدلِ خداوند آنست که خداوند تمام صفات خوب را دارا و از هر بدی منزّه است  
و چون ظلم بدترین کار و عدل بهترین صفتهاست پس خداوند عادل است و ظالم نیست

### نبوت

نبوت این است که پروردگار برای راهنمایی بندگانش پیرانی فرستاده که اول آنها  
آدم و آخر آنها پیغمبر محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله می باشد  
کتابی که پیغمبر از جانب خدا آورده قرآن کریم است که آخرین کتابهای آسمانی است  
اگر خداوند پیغمبران نمی فرستاد مردمان خوب را از بد نشاخته و گمراهی میبازند

### امامت

امامت این است که پیغمبر پس از خود دوازده تن ابرای رهنمایی امت خویش  
معیّن فرموده است

اول علی بن ابی طالب علیه السلام

دوم امام حسن علیه السلام

سوم امام حسین علیه السلام

چهارم امام زین العابدین علیه السلام

پنجم امام محمد باقر علیه السلام

ششم امام جعفر صادق علیه السلام

هفتم امام موسی کاظم علیه السلام

هشتم امام رضا علیه السلام

نهم امام محمد تقی علیه السلام

دهم امام علی نقی علیه السلام

یازدهم امام حسن عسکری علیه السلام

دوازدهم حضرت صاحب الزمان علیه السلام که غایب است و روزی که ظاهر شود

دنیا را پر از عدل خواهد کرد

## معاد

معاد است که خداوند هر دو کار در روز قیامت زنده ساخته نیکوکار را به بهشت میبرد  
و بدکار را از ابد و نوح میفرستد

اگر معاد نباشد مردمان بیادش اعمال نیک و بد خویش نمیرسند و این خود از  
عدل الهی دور است

## عبادات

عبادات کارهایی است که مسلمانان باید بجا آورند تا خداوند از آنها خشنود باشد  
عبادات از فروع دین و شماره آنها هشت است نماز و روزه و زکوة و خمس  
و حج و جهاد و امر معروف و نهی از منکر

## نماز

بر هر کس واجبست در هر شبانه روز پنج مرتبه نماز بگذارد  
اوقات نماز صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشا است

نماز صبح دو رکعت و نماز مغرب سه رکعت و باقی نمازها چهار رکعت است  
یکی از شرطها نماز چهار رکعت است  
و وضو از جمله احوال است

### وضو

ترتیب وضو این است که با آب پاک و صاف که غصبی نباشد و دستها را بشویند  
انگاره در دل قصد وضو کرده اول صورت را بشویند و بعد دست راست پس دست  
چپ را از آرنج تا سر انگشتان دیش از آنکه آب وضو خشک شود کف دست را ترا  
بر پیش سر « بالای پیشانی » بکشند و بلافاصله پای راست با دست راست و پای  
چپ را با دست چپ مسح کنند

### نماز

پس از وضو ساختن نماز بخوانند

بدن و جامه انسان در نماز باید پاک باشد  
۱- مسح کردن بینی دست کشیدن

بهاست نمازگزار و جانی که در آن نماز نیکند او باید غصبتی نباشد و اگر نه نماز درست نیست  
نماز چهار رکعتی را بدین طریق بخوانند که رکعت اول را بعد از نیت میکنند آنگاه دو دست را برابر  
گوشها بلند ساخته میگویند اللَّهُ أَكْبَرُ بعد سوره الحمد و قل هو الله میخوانند و رکوع میروند و سوره  
میگویند سُبحَانَ اللَّهِ آنگاه ایستاده و بعد سجده میسوزند و سمر از سجده برداشته  
پس از رکعت نشستن دوباره سجده میروند و در هر سجده سه مرتبه سُبحَانَ اللَّهِ میگویند پس از  
سجده دوم برخاسته رکعت دوم را شروع میکنند

در رکعت دوم پس از خواندن حمد و سوره دو کف دست ابرابر صورت نگاه داشته  
این دعا را بخوانند رَبَّنَا إِنِّي أُلْتُ الذُّنُوبَ حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةٌ لِّكَ يَا رَبِّ ارْكَعْ  
اول رکوع و سجود بجا میآورند و بعد از سجده دوم نشسته تشهد میخوانند

تشهد این است أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ

أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ

پس از تشهد برخاسته رکعت سوم را شروع میکنند  
۱- مالی است که زودتر نقد گرفت کرده باشد

در رکعت سوم بجای حمد و سوره سه بار میگویند **سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ**  
**أَكْبَرُ** انگاه رکوع و سجود بجا آورده برنجیرت در رکعت چهارم را مانند رکعت سوم بجای  
میدهند

در این رکعت که رکعت آخر است بعد از سجده دوم نشسته تشهد میخوانند و انگاه سلام  
داده از نماز فراغت حاصل میکنند

سلام این است **السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ**  
در نماز مغرب که سه رکعت است تشهد دوم و سلام را بعد از رکعت سوم باید بجا آورد  
و در نماز صبح که دو رکعت است پس از تشهد اول سلام میدهند

### روزه

بر هر عاقل مکلفی واجبست که در ماه رمضان روزه بدارد یعنی بسر روز از طلوع<sup>(۱)</sup>

تا شامگاه خیزی نخورد و نیاشامد و از آنچه در حال وزه جایز نیست پرهیزد

فردوزه بر بیمار و مسافر و زنان شیرده و کس نیکه روزه بسبب رنجوری آنها میشود

۱ - خلف کحاسک تکالیف همی بر او واجب باشد و در پانزده ماهی و در نوزده ماهی تجویف میرسد ۲ - سینه و صبح

حرام است در پیران واجب نیست

### حج

هر کس که عاقل و مکلف باشد باید در عمر خود یکبار بکند زود و خانه خدارا آبادانی که پیغمبر  
صلی الله علیه و آله فرموده است زیارت کند بشرط آنکه استطاعت داشته باشد

### خمس

بر هر عاقل مکلف واجبست پنج یک از مال خود را بدستوریکه در آئین اسلام معین است

با امام و سادات بد

خمس از گنج و غنیمت جنگ و منفعت تجارت و چند چیز دیگر میدهند

### زکوة

زکوة این است که مقداری از مال خود را بدستور آئین اسلام مستحقان دهند

زکوة دو قسم است زکوة مال و زکوة بدن

زکوة مال از نه چیز داده میشود گندم و جو و میوز و خرما و شتر و گاو و گوسفند  
۱- ترهائی ۲- غنیمت مال است که در جنگ از دشمن بدست آید

و طلا و نقره

زکوة بدن این است که هر کس برای خود و برای هر یک از افراد خانواده خود در روز  
عید فطر یک من تبریز از خوراک غالب خویش یا قیمت آنرا بفقرا بدهد

### جماد

بر هر مسلمانی واجب است که در وقت حمله دشمن اسباب جنگ ساز کند و دشمن را  
از خاک خود براند

اَمْ مِّنْهُمْ مَّنْ يُّهَيِّئُ لِنَفْسِهِ  
الْمَالِ كَمَا يُهَيِّئُ لِنَفْسِهِ

هر کس باید مردمان را بکارهای خوب که خدا پندیده فرموده اند و دارد و از ائمه  
گرفته اند باز دارد بشرط اینکه خوب و بد را بداند و بخشش شریف داشته باشد  
و از لطف آن ضرری بشخص او یا بسلامان دیگر نرسد

۱ - از اول ماه شوال - ۲ - خوراک فطر خوراک است که شخص در مدت سال پیش از خود آماده کرده و بفقرا بدهد - ۳ - تینه کند

۴ - در مدینه و در اقصای - ۵ - گایند - ۶ - باز داشتن و ننگ کردن - ۷ - کارزشت



## ( اخطار باقیان معلمین )

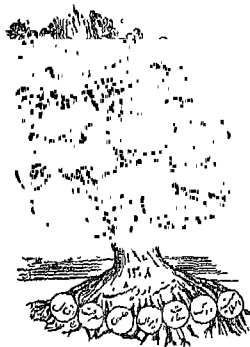
چون بعضی از آقایان معلمین چنین تصور کرده اند که کتب وزارت معارف بواسطه اینکه منحصرآ باید تدریس شود برای تمام ساعات دروس در ایام سال کافی نیست بنا براین لزوماً خاطر نشان مینمایند که هر گاه معلم همت بر آن گذارد که شاگرد هر درسی را بخوبی بفهمد و بمعانی لغات و مفهوم عبارات پی برد و املاء کلمات را بخاطر سپرد هر یک از این کتب برای تمام سال کافی خواهد بود و معلم باید مطابق ابلاغ آکید وزارت معارف در مدت سال در هر کلاس کتابی را که از طرف وزارت معارف برای آن کلاس تالیف و طبع شده است تدریس نماید و برای تدریس آن متکلف است نکات ذیل را کاملاً مراعات کند .

۱ - نتیجه اخلاقی هر حکایت را شفافاً و مکرر با بیان بسیار ساده بشاگردان بگوید تا اصول مسائل اخلاقی ملکه و ذهنی آنها گردد

۲ - شاگردان را وادار نماید که رئوس مطالب تاریخ و مسائل حفظ الصحه و دروس الاشیاء و شرعیات را پس از فهمیدن کاملاً بخاطر بسپارند و نیز قسمتی از اشعار منتخبه را که شماره آن در هر صورت از سیصد بیت کمتر نباشد با توجه کامل بمعانی آنها حفظ کنند .

۳ - در آموختن امثال مورد استعمال هر مثل را بشاگرد بفهماند .

۴ - چون تدریس حساب در سال سوم ابتدائی در حدودی برگرام شفاهی است معلم باید پس از بیان هر قاعده مسائل متعدد طرح و شاگردان را بحل آنها وادار نماید





CALL No. 191350.6 ACC. NO. 111

AUTHOR کتاب سحر

TITLE کتاب سحر

549  
20

191350.6

AA

Date	No.	Date	No.
26 JUL 51	497		

بکینگ

STAMPED AT THE TIME



**MAULANA AZAD LIBRARY**  
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

**RULES :-**

1. The book must be returned on the date stamped above.  
A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.



